

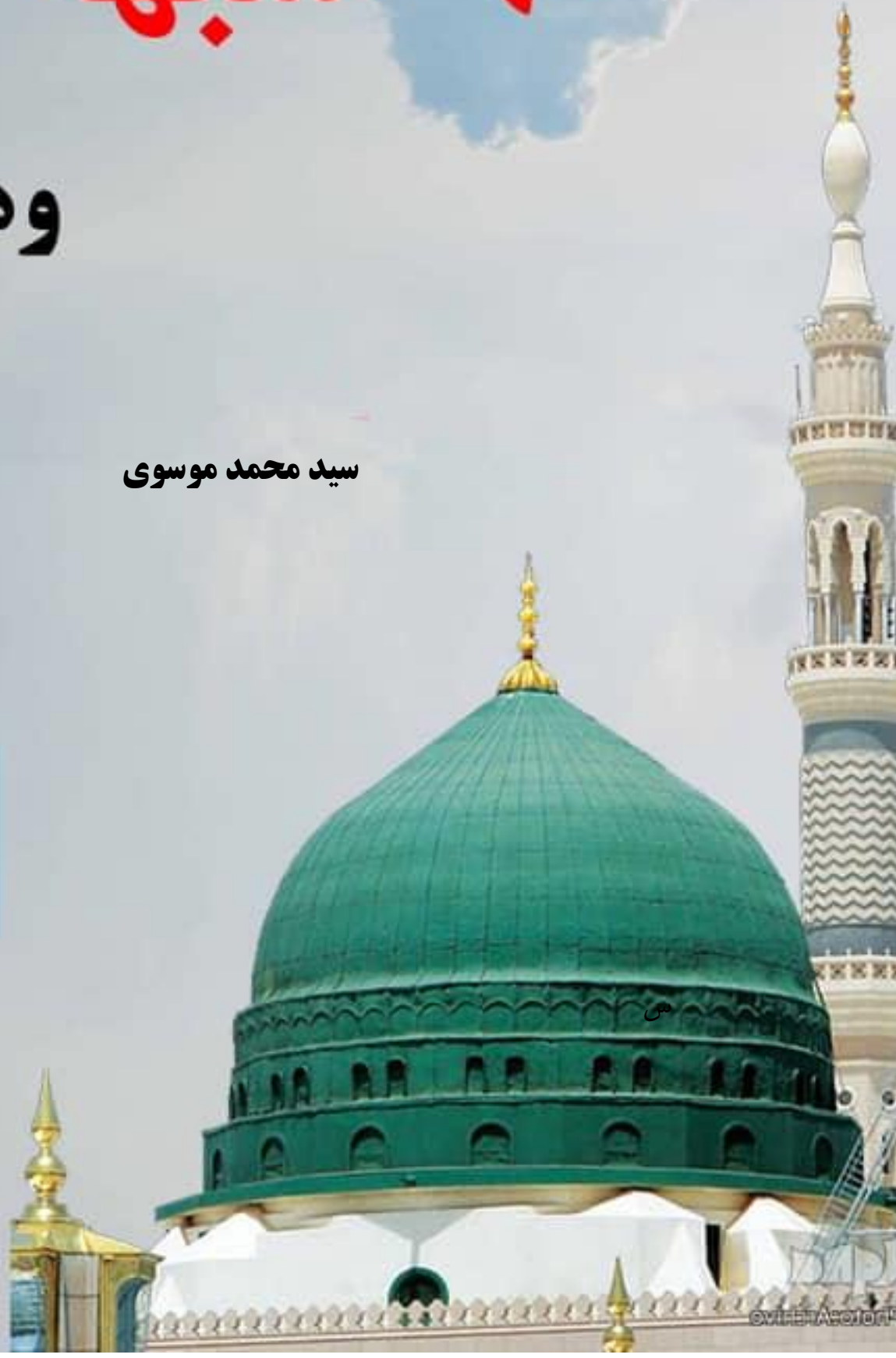
پاسخ به

# ۹۰ شبہ

وہایت

سید محمد موسوی

کانون فرہنگی  
تبلیغی برہان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پانچ بہ ۹۰ شہرہ و ہائیت

سید محمد موسوی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه :

«فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»

بشارت ده به آنان بندگان من که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پی روی می کنند  
انان هستند که خدا ان ها را هدایت فرموده و هم انان به حقیقت خردمندان عالم اند . ( آیات  
۱۷ و ۱۸ سوره مبارکه زمر )

دنیای اسلام زخم خورده ی فرقه ضاله وهابیت بوده است و مسلمانان سینه ای پر از خشم و  
درد از این فرقه ضاله دارند زیرا وهابیت چهره ای از اسلام و مسلمانان را به جهان نشان داده  
است که دشمنان اسلام با تمام تبلیغات خود نتوانسته اند این چهره خشن و سفاک و بی منطق  
را به مسلمانان نسبت دهند .

امروزه خطری که از ناحیه ی فرقه ضاله وهابیت اسلام را تهدید می کند با هیچ خطر دیگری  
قابل مقایسه نیست زیرا وهابیت تنها خود را صاحب حق و موحد می داند و هر مسلمانی که با  
اعتقادات ان ها مخالف باشد را کافر و مشرک می دانند .

وهابی ها بسیاری از اعمال و عقاید مسلمانان را از قبیل ، توسل ، شفاعت ، استغاثه ، تبرک ،  
زیارت قبور الهی و ..... را شرک و بدعت می دانند و عاملان انان را مشرک و خون ، مالشان را  
حلال می دانند .

انچه حائز اهمیت است ان است که علمای اهل سنت ، وهابیت را از خود نمی دانند و نه تنها  
انان را خوارج معرفی می کنند بلکه از انان اعلام برائت می کنند .

لذا فرقه ضاله وهابیت با استفاده از شبکه های ماهواره ای و فضای مجازی با طرح مسائل اختلافی  
تلاش می کنند که بین مسلمانان شیعه و سنی فتنه به وجود بیاورند و اعتقاد باطل خود را به  
اهل سنت نسبت دهند .

ما در این اثر ، مختصراً ۹۰ شبهه از شبهات ان ها را پاسخ داده ایم و انچه که بنده را برای  
نگارش این اثر واداشته است پاسخ به شبههاتی است که در برخی از کانال های معاند ماهواره ای  
به نام دین مطرح می شود حال آنکه برای ویران کردن دین اسلام و ایجاد تفرقه ما بین مسلمانان

تاسیس گردیده اند لذا اینجانب همانطور که در سنوات گذشته در ۳ جلد کتاب خود به نام ((  
ارشاد السائلین الی حق المبین)) هدایت جویندگان به سوی حقایق اشکار به رد شبهات وهابیت  
پرداخته ام در این اثر نیز مختصراً به ۹۰ شبهه از مهم ترین شبهات مطرح وهابیت پاسخ داده ام

بنده در اینجا به حق محمد و خاندان پاک و مطهرش از خدای عظیم مسئلت می کنم که امت  
اسلامی را حفظ کند و کلمه ی ان ها را جمع و متحد سازد .

سید محمد موسوی

۲۵ صفر ۱۴۴۲

شماره تماس : ۰۹۱۲۶۵۱۳۰۵۵

## فهرست سوالات

### بخش ۱. توسل و استغاثه

- ۱- توسل و استغاثه به چه معنی می باشند؟ ..... ۱۴
- ۲- شیعیان همیشه یا علی یا حسین می گویند و استغاثه می کنند آیا این شرک نیست ؟ ..... ۱۴
- ۳- چرا به آهن (ضریح) متوسل می شویم ؟ ..... ۲۶
- ۴- آیا توسل به اهل قبور شرک نیست ؟ ..... ۲۷
- ۵- آیا درست است که قرآن کریم و حضرت علی (ع) خواستن از غیر خدا را شرک دانسته اند ؟ ..... ۲۸
- ۶- آیا ساختن بنای بر قبور و زیارت آنها شرک و بدعت است ؟ ..... ۳۰
- ۷- منظور از وسیله در ایه : یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله ، چیست ؟ ..... ۳۹

### بخش ۲. شنیدن اموات

- ۸- آیا مرده اختیار و اراده دارد ؟ اگر خیر پس چرا شیعیان به مرده متوسل میشوند ؟ ..... ۴۰

### بخش ۳. مهر

- ۹- چرا بر مهر سجده می کنیم ؟ ..... ۴۳

### بخش ۴. فاطمیه

- ۱۰- چگونه ممکن است که خداوند متعال بخاطر شخصی غضب و برای رضایتش راضی شود ؟ مگر خدا تابع بشر است ؟ ..... ۴۵
- ۱۱- آیا حضرت زهرا بر ابوبکر و عمر غضب کرده و با تا آخر عمر با ایشان سخن نگفته است ؟ آیا درست است که حضرت با ابوبکر بیعت نکرده است ؟ ..... ۴۶
- ۱۲- چرا حضرت علی (ع) بعد از به دست گرفتن حکومت فدک را پس نگرفتند ؟ ..... ۴۸
- ۱۳- آیا سکوت امام علی (ع) در شهادت حضرت زهرا (س) با شجاعت ایشان تناقض ندارد ؟ ..... ۴۹
- ۱۴- آیا جایز است کسی را لعنت کنیم که بر حضرت محمد و آل محمد (ص) ظلم کرده است ؟ ..... ۵۲

۱۵- آیا داستان خواستگاری امام علی از دختر ابوجهل و غضبناک کردن حضرت زهرا(س) در این قضیه صحت دارد؟..... ۵۳

۱۶- طبق آیه « يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ » برگزیده زنان جهان حضرت مریم است ، پس چگونه شیعه ادعا می کند که حضرت فاطمه (س) سرور زنان جهان می باشد؟!..... ۵۶

۱۷- آیا امام علی (ع) بیعت کرد؟!..... ۵۷

## بخش ۵ . وضوء

۱۸- وضوی پیامبر چگونه بوده ؟ مثل شیعه یا همانند اهل سنت بوده ؟..... ۵۹

## بخش ۶ . عصمت

۱۹- عصمت چیست ؟..... ۶۲

۲۰- قرآن در سوره فتح می فرماید لیغفر الله ما تقدم و ما تاخر من ذنبک ! مگر رسول خدا معصوم نبوده

است؟..... ۶۴

۲۱- عقیده به عصمت ائمه کاملا مردود و باطل است چرا که حتی انبیاء به نص قرآن از سهو، نسیان و

دیگر امور معصوم نیستند همانگونه که در آیات ذیل آمده است ؟..... ۶۴

۲۲- حضرت علی در نهج البلاغه اعتراف به عدم عصمت خود دارد پس چرا شما ادعای عصمت او را می کنید

؟..... ۶۵

۲۳- در ادعیه روایت شده از ائمه شیعه ، اعتراف ایشان به ارتکاب گناه و معصیت وجود دارد پس چگونه شیعه

ادعای عصمت این ائمه را دارد؟؟..... ۶۶

۲۴- شیخ صدوق از بزرگان مذهب شیعه قائل به عدم عصمت پیامبر و ائمه می باشد ؟..... ۶۷

۲۵- دلایل عصمت انبیاء و ائمه : چیست؟..... ۶۷

## بخش ۷ . تحریف قرآن

۲۶- آیا شیعه به قرآن دیگری بنام مصحف حضرت فاطمه (س) اعتقاد دارد؟!..... ۷۲

۲۷- شیعه اعتقاد به تحریف قرآن دارند چرا که طبق روایت کلینی قرآن ۱۷۰۰۰ آیه می بایست داشته باشد

که قرآن کنونی آیاتش کمتر از این مقدار می باشد؟ ..... ۷۳

## بخش ۸ . عدالت صحابه

- ۲۸- مقصود از آیه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره چیست؟ ..... ۷۷
- ۲۹- قرآن طبق آیه السابقون الاولون از صحابه راضی است چرا شما بعضی صحابه را بد میدانید؟ ..... ۷۹
- ۳۰- حدیث عشره مبشره و دلالت آن بر فضیلت عمر و ابوبکر صحیح است؟ ..... ۸۲
- ۳۱- اگر خلفا مشکلی داشتند پس چرا مردم آنها را انتخاب کردند؟ ..... ۸۳
- ۳۲- آیا درست است که امام حسن امام علی علیهما السلام را از جنگ با معاویه نهی می کرد! پس ثابت می شود اولاً: نزد امام حسن جنگ با معاویه جایز نبوده است ثانیاً: عقیده عصمت ساقط می شود چرا که هردو امام با هم مخالفت کرده اند..... ۸۴
- ۳۳- از حضرت امیر المؤمنین (ع) درباره اهل جمل و صفین (معاویه و سپاه او) پرسیدند: پس آن حضرت فرمود: «خواننا بغوا علينا» یعنی: «آنان برادران ما هستند که علیه ما سرکشی و طغیان کرده اند.» آیا این دلیل بر ایمان و فضل معاویه نیست؟ ..... ۸۴

## بخش ۹ . عزاداری

- ۳۴- آیا سینه زنی بر امام حسین (ع) جایز است؟ و آیا عزاداری در سیره صحابه و اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است؟ ..... ۸۵
- ۳۵- اگر عزاداری و شیون برای میت جایز است پس چرا امام حسین (ع) به خواهرش حضرت زینب توصیه میکند که برای او گریه و شیون نکند؟ ..... ۸۹
- ۳۶- آیا گریه بر امام حسین (ع) سنت است یا بدعت؟! ..... ۹۰
- ۳۷- در اخبار رسیده از ائمه: آمده است: من زار الامام الحسین (ع) وجبت له الجنة ... و من زار الإمام الحسین (ع) غفر الله له ذنوبه... من زار الامام الحسین (ع) تکتب له حجة و عمره یعنی: هر کس امام حسین (ع) را زیارت کند بهشت برای او واجب می شود .... هر کس امام حسین را زیارت کند خدای تعالی گناهان او را می بخشد .... هر کس امام حسین را زیارت کند در نامه اعمال او یک حج و عمره نوشته می شود.
- سوال دلیل اختلاف در ثواب زیارت امام حسین (ع) چیست؟ و آیا صحیح است که شیعه به جای حج به کربلا می روند؟ ..... ۹۲

## بخش ۱۰ . خمس

۳۸- آیا درست است که بنا بر ایه قران خمس فقط بر غنائم جنگی اختصاص دارد..... ۹۵

## بخش ۱۱ . تکتف

۳۹- چرا اهل سنت دست بسته نماز می خوانند؟..... ۹۹

## بخش ۱۲ . متعه ( ازدواج موقت )

۴۰- آیا متعه جایز است ؟ و اگر جایز است پس چرا اهل بیت علیهم السلام در برخی از روایات از آن نهی کردند ؟  
مثلا روایت ( المتعه لا تفعلها عندنا الا الفواجر ) یا روایت ( لا تدنس نفسک بها ) ! و اگر قائل به جواز آن هستید  
یا حاضر هستید خواهر خودتان را متعه دهید؟..... ۱۰۱  
۴۱- در روایتی از کتب شیعه موجود است که رسول خدا (ص) در روز خیبر متعه را تحریم کرده اند .  
پاسخ چیست؟..... ۱۰۶

## بخش ۱۳ . جمع بین نمازها

۴۲- چرا شیعه بر خلاف اهل سنت نمازها را در ۳ وقت میخواند..... ۱۰۸

## بخش ۱۴ . ام کلثوم

۴۳- اگر عمر خائن بود و غاصب پس چرا امام علی دخترش ام کلثوم را به عقد او در آورد؟..... ۱۱۰

## بخش ۱۵ . امامت

۴۴- آیا خلافت حضرت علی (ع) در قرآن ذکر شده است؟..... ۱۱۲

۴۵- چرا پیامبر(ص) به وضوح ولایت امام علی (ع) را مطرح نکردند؟..... ۱۱۵

۴۶- مگر امام علی را خدا انتخاب نکرد و اراده او این نبود که امام و خلیفه پس از پیامبر باشد؟! پس چگونه

این وعده محقق نشد و امام علی خلیفه چهارم شد!..... ۱۱۶

۴۷- آیا درست است که حضرت علی (ع) ابوبکر و عمر را برتر از خود می دانسته تا جایی که میگفت هر



- کس مرا بر آنها برتری دهد بر او حکم مفتی را اجرا می کنم!..... ۱۱۸
- ۴۸- آیا درست است که شیعه حتی یک روایت صحیح در اثبات امامت ندارد!..... ۱۱۹
- ۴۹- حضرت شیخ مفید (رحمه الله) فرمود: من أنکر إمامة أحد الأئمة: و جحد ما أوجبہ اللہ تعالی من فرض الطاعة، فهو کافر ضالّ مستحقّ للخلود فی النار «یعنی: هر کسی که امامت یکی از امامان را منکر شود و با آنچه که خداوند متعال، اطاعت آن را واجب کرده، به عناد و دشمنی برخیزد، پس او کافر گمراهی است که مستحق خلود و ماندگاری در آتش جهنم است. آیا معنایش این است که مسلمانان غیر شیعه از کفار هستند؟..... ۱۲۰
- ۵۰- آیا علمای اهل سنت نیز امامت را از اصول دین دانسته اند!؟..... ۱۲۲
- ۵۱- آیا اهل سنت کافر هستند؟..... ۱۲۲
- ۵۲- چرا شیعیان امام را از نبی برتر می دانند؟ آیا این غلو نیست؟..... ۱۲۳
- ۵۳- چرا ائمه باید از نسل امام حسین (ع) باشند؟ چرا از نسل امام حسن (ع) نباشند؟..... ۱۲۳
- ۵۴- اصول دین باید در قرآن وجود داشته باشد پس چرا از امامت که مورد ادعای شیعه می باشد ذکری به میان نیامده است؟..... ۱۲۵
- ۵۵- چرا شیعیان در عصر ائمه معصوم فرقه فرقه شده اند؟..... ۱۲۶
- ۵۶- اعتقاد به ۱۲ امام خرافه ای بیش نیست، چرا که حتی یاران ائمه شیعه هم از آن اطلاعی نداشته اند تا جایی که یکی از بزرگان آنها بنام «زراره بن اعین» وقتی از دنیا رفت امام بعد از حضرت صادق (ع) را نمی شناخت!..... ۱۲۶

### بخش ۱۶. حدیث ثقلین

- ۵۷- آیا حدیث ثقلین با لفظ «تارک فیکم کتاب الله وسنتی» صحیح است یا «کتاب الله وعترتی اهل بیتی»؟! و چگونه دلالت بر عصمت و خلافت می کند؟!..... ۱۲۷

### بخش ۱۷. مهدویت و ابوطالب (ع)

- ۵۸- چگونه ممکن است فردی ۱۴۰۰ سال زنده و یا غایب باشد؟ با وجود این غیبت، حضرت مهدی (عج) چه فوایدی می تواند داشته باشد؟..... ۱۲۹
- ۵۹- آیا وهابیان به این مطلب اعتقاد دارند که حضرت مهدی منتظر (عج) همان کسی است که زمین خدا را پر از عدل و داد می کند بعد آنکه از ظلم و جور پر شده و آیا آن حضرت از اهل بیت (ع) و از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) است؟..... ۱۳۰

- ۶۰- آیا علمای اهل سنت به ولادت امام مهدی اعتقاد دارند؟ ..... ۱۳۳
- ۶۱- آیا صحیح است که حضرت عیسی (ع) پشت سر امام زمان نماز خواهد خواند؟ ..... ۱۳۷
- ۶۲- آیا ابو طالب به پیامبر (ص) ایمان آورد و اسلام را یاری نمود؟ ..... ۱۳۸
- ۶۳- امام صادق (ص) فرمود: إذا قام المهدي (ص) حکم بحکم داود و سليمان و لا يسأل الناس بينة  
یعنی: هرگاه امام مهدی (عج) قیام کند به حکم داود و سلیمان حکم می‌کند و از مردم دلیل و برهان  
نمی‌طلبد. پرسش: آیا امام مهدی (عج) شریعت جد خود یعنی رسول خدا (ص) را ترک گفته و به حکم  
آل داود حکم می‌کند؟ ..... ۱۴۱
- ۶۴- آیا حضرت امام حجت (عج) همسر و فرزندان دارد؟ ..... ۱۴۱

### بخش ۱۸. غدیر

- ۶۵- چرا در قرآن اشاره ای به واحه عصیم غدیر سده است و چرا بیعت غدیر در قرآن نیامده است با اینکه  
تمام بیعت‌های عصر پیامبر در قرآن ذکر شده اند؟ ..... ۱۴۲
- ۶۶- چگونگی دلالت حدیث غدیر بر خلافت و امامت را بیان کنید و اگر این حدیث مرتبط با جانشینی پیامبر  
(ص) بوده پس چرا ایشان این حدیث را در مکه و مراسم حج که همه مسلمانان حضور داشتند ایراد  
نفرمودند؟! ..... ۱۴۴
- ۶۷- آیا روایت (و انا نری ابابکر احق الناس بها ، انه لصاحب الغار و انا لنعرف له سنه و لقد امره رسول الله  
بالصلاه و هو حی!) از قول امام علی (ع) صحت دارد؟ و آیا این کلام امام دلیل بر صحت شوری و  
خلافت سه خلیفه نیست؟ ..... ۱۴۶

### بخش ۱۹. ایه تطهیر

- ۶۸- اهل بیت در آیه تطهیر چه کسانی هستند؟ ..... ۱۵۰

### بخش ۲۰. ایه ولایت

- ۶۹- چگونه ثابت می‌شود که ایه ولایت در شان حضرت علی (ع) نازل شده است: ..... ۱۵۳
- ۷۰- دادن انگشتر توسط امام در نماز ، آیا نماز باطل نمی‌شود؟ ..... ۱۵۴

### بخش ۲۱. علم الغیب

- ۷۱- آیا پیامبر و امامان علوم غیبی دارند؟ توجیه ایاتی که دال بر نفی علم غیب از غیر خداوند چیست  
؟! و چرا پیامبر با علم به اینکه ابوبکر و عمر خیانت خواهند کرد ، آنان را مفتضح ننمودند؟! ..... ۱۵۵

۷۲- چرا پیامبر با وجود علم غیبی که داشت با عائشه ازدواج کرد؟ و آیا این ازدواج دلیل بر روابط خوب پیامبر (ص) با خلیفه اول می باشد؟ ..... ۱۶۹

### بخش ۲۲. فضائل امام علی (ع)

۷۳- آیا حضرت علی (ع) مولود کعبه است؟ ..... ۱۶۹

۷۴- دلائل امامت چیست؟ ..... ۱۷۱

۷۵- آیا جایز است که در سالگرد میلاد پیامبر (ص) و اهل بیت پاک و طاهرش مراسم جشن و سرور بگیریم؟ ..... ۱۷۲

### بخش ۲۳. خلفاء

۷۶- نامه ۶ نهج البلاغه دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر و عمر نیست؟ ..... ۱۷۳

۷۷- اگر عمر حکم تیمم را نمیدانسته و بیسواد بوده باشد پس مقصر اصلی استاد او یعنی پیامبر(ص) است که او را بدرستی آموزش نداده اند؟! ..... ۱۷۷

۷۸- آیا شرکت امام علی (ع) در شورای ۶ نفره دلالت بر قبول مشروعیت این شوری ندارد؟ ..... ۱۷۸

### بخش ۲۴. غار

۷۹- اگر ابوبکر ادم بدی بوده پس چرا قرآن همراهی او را با پیامبر در غار مدح کرده است؟ ..... ۱۷۹

### بخش ۲۵. همسران پیامبر

۸۰- زنان پیامبر امهات المومنین هستند { النَّبِيِّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ } پس چرا از آنها بدگویی میکنید؟ ..... ۱۸۲

۸۱- چرا پیامبر با عائشه ازدواج کرده اگر او زن بد و دشمن اهل بیت بوده است؟ ..... ۱۸۳

### بخش ۲۶. رزیه الخمیس

۸۲- اگر می گوئید چرا عمر از دستور رسول خدا (ص) در رزیه الخمیس سرپیچی کرده است علی بن ابی طالب نیز در صلح حدیبیه از دستور رسول خدا (ص) سرپیچی کرده است آنجا که علی نپذیرفت نام پیامبر را از متن صلح نامه حذف کند. ..... ۱۸۴

### بخش ۲۷. فتوحات

۸۳- اگر فتوحات عمر غیر شرعی بوده اند و فضیلت بشمار نمی آیند پس چرا امام علی و فرزندان او در رکاب عمر در فتوحات شرکت کردند؟ ..... ۱۸۸

### بخش ۲۸. جریان شناسی

۸۴- بخش اول : آیا تشیع را صفویه تاسیس کرده اند؟ ..... ۱۹۲  
بخش دوم : تفاوت مذهب شیعه و اهل سنت با وهابیت در چیست؟ ..... ۱۹۳

### بخش ۲۹. نام گذاری فرزندان امام علی (ع)

۸۵- چرا امام علی نام فرزندان خود را به نام خلفا گذاشته است؟ ..... ۲۱۴  
۸۶- آیا نامگذاری به نامهای عبدالحسین یا عبدالنبی و نظایر آن جایز است یا اینکه شرک و بدعت است؟ ..... ۲۱۷

### بخش ۳۰. نهج البلاغه

۸۷- بخش اول : امام علی ابوبکر و عمر را خلیفه حق می دانسته است چرا که در نهج البلاغه از آنها به نیکی یاد می کند؟ ..... ۲۱۹  
بخش دوم : آیا روایت ( لولا انا راینا ابابکر اهلا لها لماترکناه ) از قوا امام علی (ع) صحت دارد ؟ ..... ۲۲۲

### بخش ۳۱. نذر

۸۸- آیا نذر برای غیر خدا جایز است؟ ..... ۲۲۳

### بخش ۳۲. صلح امام حسن (ع)

۸۹- اگر معاویه آدم بدی بود پس چرا امام حسن با او بیعت کرده و او را بعنوان ولی مسلمانان قبول کرده است؟ ..... ۲۲۴

### بخش ۳۳. تقیه

۹۰- اگر تقیه ظاهر کردن چیزی و پنهان کردن چیز دیگر است پس فرق میان آن و نفاق چیست؟.....۲۲۵

## بخش ۱. توسل و استغاثه

### ۱- توسل و استغاثه به چه معنی می باشند؟

توسل در لغت به معنی هرآنچه با او به دیگری تقرّب جوید شود.<sup>۱</sup> و وسیله؛ یعنی آنچه سبب رسیدن به چیز دیگر و تقرّب به آن است و جمع آن وسائل می باشد و در احادیث نیز به معنی تقرّب به حضرت باری تعالی به کار رفته است.<sup>۲</sup>

و می توان گفت توسل یعنی انسان چیزی را بین خود و حضرت باری تعالی قرار دهد تا وسیله او باشد که خداوند عمل او را مورد قبول یا حاجتش را برآورده نماید. و استغاثه یعنی کسی را به فریاد خواندن و از او کمک طلبیدن و در ادبیات عرب استغاثه از انواع ندا بوده و به معنی منادی را به یاری خواندن است.

### ۲- شیعیان همیشه یاعلی یا حسین می گویند و استغاثه می کنند آیا این شرک

نیست؟

باید دانست که شرک در صورتی واقع می گردد که کسی غیر خدا را در مقام ألوهیت بخواند در قرآن کریم آمده: ((وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ))<sup>۳</sup>.

ان کسی که جز خدای یکتا خدای دیگری را می خواند که به حقانیتش هیچ برهانی ندارد. پس می توان گفت که هر طلب کمک و یاری و استمداد از غیر خدای متعال شرک محسوب نمی شود. و در قرآن آمده:

((تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى))<sup>۴</sup> در نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری کنید.

((كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ))<sup>۵</sup>

همچنان که عیسی بن مریم به حواریین گفت چه کسانی یاوران من در راه خداوند

۱ - الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۱

۲ - النهاية فی غریب الحدیث والاثار، ج ۵، ص ۱۸۵؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۱

۳ - مؤمنون/ ۱۱۷

۴ - مائده/ ۲

۵ - صف/ ۱۴

((وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ))<sup>۶</sup> اگر شما را به یاری طلبیدند باید به یاریشان  
برخیزید.

همچنین باید به این نکته توجه کرد که استعانت و استغاثه جدای از عبادت هستند ، آنجا که خداوند  
می فرماید : «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» ، پرفسور دکتر محمد طاهر القادری ( از علمای معاصر اهل  
سنت ) در این باره می نویسد :

آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» در برگزیده اندیشه عبادت اسلامی است و بخش دوم «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تصور استعانت  
و کمک خواهی را به روشنی بیان نموده است . این همان آیه مبارکی است که با مطالعه سطحی آن ،  
گروهی از آن استنباط و برداشت باطل و ناروا کرده و فتوای شرک همه مسلمانان را صادر کرده اند.  
در اصل از مطالعه سطحی این آیه در ذهن ایشان این گمان به وجود آمده است که دو بخش آیه بیانگر  
یک مطلب است . در بخش نخست سخن از عبادت است که صرفاً ویژه رب العزه است و در بخش دوم سخن  
از یار طلبی است .

اینجاست که برخی به وسیله استدلال سطحی شان به خطا می افتند و استعانت و استغاثه را مانند عبادت  
فقط مخصوص خدای تعالی در نظر می گیرند .

اگر با ژرف اندیشی این آیه کریمه را بررسی کنیم مطلبی کاملاً متفاوت حاصل خواهد شد . باید به درستی  
وارد این لغات شد . در میان دو بخش آیه حرف عطف واو قرار گرفته است و این بر کسی پوشیده نیست .  
اگر عبادت و استعانت حکمشان یکی بود خدای تعالی بین این دو جمله «واو» اضافه نمی کردند . گذاشتن این  
واو تفاوت ماقبل وبعد را نشان میدهد .<sup>۷</sup>  
نتیجه : آیه شریفه دو بخش دارد.

بخش اول اشاره به جنبه عبادی و بخش دوم اشاره به مساله استعانت دارد و الزاماً استعانت از کسی به معنای  
عبادت وی نیست.

### مشروعیت توسل و استغاثه در قرآن

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»<sup>۸</sup>  
و هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش  
خواسته بود ، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند

۶ - انفال / ۷۲

۷ - القادری ، محمد طاهر ، استغاثه و جایگاه شرعی آن ص ۳۰

<sup>۸</sup> نساء ۶۴

براساس آیه فوق جمهور علمای اهل سنت توسل و استغاثه به رسول خدا (ص) را حتی بعد از وفات ایشان جایز دانسته اند که در ذیل برخی از آنها نقل خواهد شد :

#### ۱. امام مالک ، پیشوای مالکی ها

وی پیشوای مالکی‌ها است که روایت ایشان بسیار معروف و مشهور است . قاضی عیاض می نویسد:  
واعلم أن حرمة النبي (صلى الله عليه و آله) بعد موته وتوقيره وتعظيمه لازم كما كان حال حياته وذلك عند ذكره (صلى الله عليه و آله) وذكر حديثه و سنته و سماع اسمه وسيرته ومعامله آله و عترته ....

وقال القاضي ابو الفضل : وهذه كانت سيره سلفنا الصالح وائمتنا الماضين ...

حدثنا يعقوب بن اسحاق بن ابي اسرائيل ، حدثنا ابن حميد قال : ناظر ابو جعفر مالكا في المسجد مالكا في مسجد رسول الله (صلى الله عليه و آله) فقال له مالک : ... لا ترفع صوتك في هذا المسجد ، فإن الله تعالى ادب قوما فقال : « لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض أن تحبط اعمالكم وانتم لا تشعرون » حجرات / ۲ . ومدح قوما فقال : « إن الذين يعضون اصواتكم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم » حجرات / ۳ ...

... فاستكان لها ابو جعفر وقال : يا ابا عبدالله استقبل القبلة وادعوا ام استقبل رسول الله (صلى الله عليه و آله) ؟ فقال : ولم تصرف وجهك عنه وهو وسيلتك ووسيله ابيك آدم عليه السلام إلى الله تعالى يوم القيامة ؟ بل استقبله واستشفع به ، فيشفعه الله ، قال الله تعالى : « ولو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما »

بدان که احترام و تعظیم پیامبر (صلى الله عليه و آله) بعد از وفات ایشان لازم است ؛ همان طور که در زمان حیاتشان لازم است ...

قاضی عیاض گفت : این لزوم احترام پیامبر (صلى الله عليه و آله) بعد از وفات ، سیره بزرگان و گذشتگان ما است ...

يعقوب بن اسحاق بن ابي اسرائيل از ابن حميد نقل می کند : ابو جعفر منصور دوانقی با امام مالک در مسجد النبي (صلى الله عليه و آله) بودند که امام مالک به او گفت در این مسجد صدای خود را بلند نکن . مگر نشنیدی که خداوند متعال در قرآن کریم عده ای را به خاطر این که صدایشان را بلند کرده بودند ، تأدیب کرد ....



وبعد از آن آیه ای را بیان می کند که عده ای با صدای آهسته در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صحبت کرده بودند ، خداوند آن ها را ستایش کرده بود .

... منصور دوانقی از امام مالک سؤال می کند : من رو به قبله دعا کنم یا رو به قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ؟ کدام بهتر است . امام مالک گفت : چرا روی بر می گردانی از کسی که وسیله تو و وسیله پدرت حضرت آدم علیه السلام) نزد خداوند است تا روز قیامت . بلکه باید رو به قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کنی و او را شفیع خود در نزد خداوند قرار بده . خداوند می فرماید : «اگر به خودت ظلمی کردی و گناه نمودی ، و نزد تو ای رسول خدا آمدند ، توبه کردند و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم خواستند که برایشان طلب استغفار کند، در این صورت خداوند توبه آن ها را می پذیرد.»<sup>۹</sup>

## ۲ . آقای قرطبی

از بزرگان تاریخ و تفسیر اهل سنت می باشند و برای همه مسلمانان آشنا هستند . ایشان در کتاب الجامع لاحکام القرآن (تفسیر قرطبی ) ، تألیف ابی عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر قرطبی ، جلد ۶ ، در ذیل تفسیر آیه ۶۴ سوره نساء می نویسد :

قوله تعالی : «ولو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤوک» روی ابو صادق عن علی (علیه السلام) قال : قدم علينا اعرابی بعد ما دفنا رسول الله (صلی الله علیه و آله) بثلاثه ایام فرمی بنفسه علی قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله) وحثا علی رأسه من ترابه ، فقال : قلت یا رسول الله ، فسمعنا قولک ووعیت عن الله ، فوعینا عنک وکان فیما انزل الله علیک : «ولو انهم إذ ظلموا انفسهم» وقد ظلمت نفسی ، وجئتک تستغفر لی ، فنودی من القبر ، أنه قد غفر لک .

ابو صادق (یکی از تابعین است ) از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند : بعد از سه روز که از دفن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گذشته بود ، اعرابی آمد و خود را روی قبر ایشان انداخت و خاک بر سرش می ریخت و می گفت : «ای رسول خدا ! هر چه شما گفتی ، ما گوش کردیم و هر چه از خداوند گرفته بودی ، به ما رساندی ؛ از جمله آیه ای که خداوند در آن فرمود : «اگر کسی به خودش ظلم کرد ، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیاید تا ایشان برای او طلب استغفار کند» من به خودم ظلم کردم و نزد شما آمده ام تا برای من طلب استغفار کنی . در این جا بود که از قبر آن حضرت صدایی آمد که تو بخشیده شدی .<sup>۱۰</sup>

<sup>۹</sup> - کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی ، تألیف قاضی عیاض ابو الفضل عیاض بن موسی بن عیاض . جلد ۲ ، صفحه ۲۸۸

<sup>۱۰</sup> - قرطبی ، ابی عبد الله محمد بن احمد بن ابی بکر ، جامع لاحکام القرآن (معروف به تفسیر قرطبی ) ج ۶ ، ص ۴۳۹

### ۳. ابن ادريس قرافي مالکی

ایشان هم از بزرگان اهل سنت می باشد که در کتاب الذخیره می نویسد :

باب الحادی عشر ، فی القدوم علی ضریحه علیه السلام

... ویروی عنه علیه السلام أنه قال : « من زار قبری وجبت له شفاعتی ، ومن زار قبری وجبت له الجنة . » ویروی عنه قال : « من زارنی بعد وفاتی فكأنما زارنی فی حیاتی » وحكى العتبی أنه كان جالسا عند قبره علیه السلام فجاء اعرابی فقال : السلام علیک یا رسول الله سمعت الله یقول : «ولو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤوک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما » نساء / ۶۴ . وقد جئتک مستغفرا من ذنبی ، مستشفعا بک الی ربی ...

باب یازدهم : نحوه رفتن به ضریح رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند : هر کسی قبر مرا زیارت کند ، شفاعتم بر او واجب می شود و هر کسی قبر مرا زیارت کند ، بهشت بر او واجب می شود . همچنین از ایشان روایت شده : هر کسی بعد از وفاتم مرا زیارت کند مانند این است که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است . و عتبی حکایت کرده که نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودم که یک اعرابی آمد و گفت : سلام بر تو ای رسول خدا ! شنیدم که خداوند فرمود : اگر گناهی انجام دادید ، نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیاید و استغفار کنید ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم برای او طلب مغفرت کند ، خداوند توبه او را می پذیرد .

ای رسول خدا ! نزد تو آمدم در حالی که از گناهان خود استغفار می کنم و شما را نزد خداوند شفیع قرار می دهم ...<sup>۱۱</sup>

### ۴. ابن فرحون مالکی

از بزرگان مالکی مذهب است که در کتاب ارشاد السالک الی افعال المناسک ، می نویسد :

ذکر عن مللک إن فی البقیع من الصلحله عشره آلاف ... فینبغی السلام علیهم وللدعاء لهم والتوسل بهم الی الله تعالی ...

وقال بعضهم وصفه السلام أن یقول : السلام علیک ایها النبی ورحمه الله و برکاته ، السلام علیک یا رسول الله ، اشهد انک قد بلغت الرساله وأدیت الامانه ونصحت الامه وجاهدت فی الله حق جهاده

<sup>۱۱</sup> - قرافي ، شهاب الدین احمد بن ادريس ، الذخیره ج ۳ ص ۳۷۵

وعبدت ربك حتى اتاك اليقين وانزل عليك كتابه النور المبين وجمع لك فيه علم الاولين والآخرين ووصفك فيه بقوله تعالى : « لقد جاءكم رسول الله من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم » وقال عز من قائل وقوله الحق : « ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيفا » واني يا رسول الله قد ظلمت نفسي وجئت مستغفرا من ذنبي مستشفعا بك إلى ربي ، راجيا من المغفرة بشفاعتك والممات على ملتك وشريعتك ومحبتك والنجاه من النار والفوز بالجنة ....

از مالک بیان شده که ده هزار صحابی در بقیع مدفون است و از تابعین هم افراد زیادی هم هستند که شایسته است به آن ها سلام بدهیم و برای آن ها دعا کنیم و به آن ها توسل کنیم . در صفحه ۵۶۹ هم نقل می کند که به آن دو نفری که در کنار آن حضرت هم هستند ، توسل کنیم و بعد از آن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) توسل کنید ....

بعضی از علما نحوه سلام کردن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بیان می کنند : سلام و رحمت و برکت خداوند بر شما ای رسول خدا ، .... تا این که آیه ۶۴ سوره نساء را نقل می کند و در صفحه بعد می گوید : بعد از خواندن آیه این گونه بگو : ای رسول خدا ! من به خودم ظلم کرده ام و نزد شما آمده ام تا از گناهانم استغفار کنم و شما را شفیع خود در نزد خداوند قرار دهم و امیدوارم که خداوند به وسیله شفاعت شما گناهانم را ببخشد و مرا بر شریعت ، محبت و ملت شما بمیراند و از آتش جهنم نجات دهد و به بهشت برساند ....<sup>۱۲</sup>

##### ۵. ابن قدامه مقدسی

بزرگ ترین عالم حنبلی ، ابن قدامه مقدسی است و کتاب المغنی ایشان ، بهترین کتاب فقهی حنابله به حساب می آید در کتاب المغنی خود می نویسد :

ویستحب زیاره قبر النبی ( صلی الله علیه و آله ) ....

ویروی عن العتبی قال : كنت جالسا عند قبر النبی (صلی الله علیه و آله) فجاء اعرابی ، فقال : السلام عليك يا رسول الله سمعت الله يقول : «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيفا » وقد جئتک مستغفرا لذنبي ، مستشفعا بك إلى ربي ، ثم انشأ يقول :

يا خير من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طيبهن القاع والاکم

<sup>۱۲</sup> - ابن فرحون مالکی ، ارشاد السالك الى افعال المناسک ، ج ۲ ، ص ۵۶۲

... لما روى عن فاطمه (عليها السلام) بنت رسول الله (صلى الله عليه و آله) أن رسول الله (صلى الله عليه و آله) علمها أن تقول ذلك ، إذا دخلت المسجد ثم تأتي القبر فتولى ظهره القبلة وتستقبل وسطه وتقول : السلام عليك ايها النبي ورحمه الله و بركاته ....

اللهم إنك قلت وقولك الحق : «ولو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيمًا» وقد اتيتك مستغفرا من ذنوبي ، مستشفعا بك إلى ربي ، فاسئلك يا رب أن توجب لي المغفرة ، كما اوجبتها لمن لقاها في حيلته ، اللهم اجعله اول الشافعين وانجح السائلين ...

زیارت قبر پیامبر (صلى الله عليه و آله) مستحب است .

سپس چند دلیل را بیان می کند که از جمله آن دلائل حکایتی است که از عتبی روایت شده که کنار قبر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) نشسته بودم که اعرابی آمد و گفت : السلام عليك يا رسول الله شنیدم که خداوند می گفت : « اگر به خودتان ظلم کردید ، نزد رسول خدا (صلى الله عليه و آله) بیایند و طلب استغفار از خداوند کنند و رسول خدا (صلى الله عليه و آله) هم طلب استغفار کند برای آن ها ، در این صورت خداوند توبه آن ها را می پذیرد .»

من نزد شما آمدم در حالی که از گناهانم استغفار می کنم و شما را نزد خداوند شفیع قرار می دهم . سپس شعری را خواند . اعرابی برگشت و رفت . پیامبر (صلى الله عليه و آله) به خواب عتبی آمد و به او فرمودند : که به اعرابی بشارت بده که خداوند توبه او را پذیرفت .

دلیل دوم مستحب بودن زیارت قبر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) روایتی است که از صدیقه شهیده فاطمه زهرا (عليها السلام) نقل شده که رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به ایشان یاد دادند ؛ زمانی که وارد مسجد من شدی ، سراغ قبر بیا و پشت به قبله و رو به قبر بایست و بگو : سلام بر تو ای رسول خدا ، رحمت و برکت خداوند بر شما باد و مطالب دیگری که بیان شده ...

خدایا خودت فرمودی و سخن تو حق است : «ولو انهم إذ ظلموا ...» من نزد پیامبرت آمدم تا از گناهانم طلب استغفار کنم و ایشان را نزد تو شفیع قرار دهم . خدایا گناهانم را ببخش ؛ همان طوری که اگر کسی در حیات پیامبر (صلى الله عليه و آله) نزد ایشان می آمد و از آن حضرت می خواست که برایش طلب استغفار کند ، گناهانش را می بخشیدی ، الان که بعد از وفات پیامبرت هم هست ، گناهانم را ببخش ...<sup>۱۳</sup>

۱۳ - ابن قدامه مقدسی جماعیلی دمشقی صالحی حنبلی ، موفق الدین ابی محمد عبد الله بن محمد بن احمد ، المغنی ، ج ۵ ، ص

ابن قدامه به این روایت استدلال کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت زهرا (سلام الله علیها) یاد می دهد که بعد از من سراغ قبرم بیا و این آیه قرآن را بخوان و مرا شفیع قرار بده .  
پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حیات و ممات ندارند ؛ زیرا به این آیه استدلال کرده و می گوید : آیه هم شامل حیات و هم شامل ممات حضرت می شود .

#### ۶ . ابن مفلح حنبلی

وإذا فرغ من الحج ، استحب له زیاره قبر النبی (صلی الله علیه و آله) لما روی ابن عمر أن النبی (صلی الله علیه و آله) قال : من زار قبری وجبت له شفاعتی ....

وروی عن العتبی قال : كنت جالسا عند قبر النبی (صلی الله علیه و آله) فجاء اعرابی ، فقال : السلام علیک یا رسول الله ، سمعت الله یقول : « ولو انهم إذ ظلموا انفسهم جاؤوک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما » ( نساء / ۶۴ ) وقد جئتک مستغفرا من ذنبی ، مستشفعا بک إلی ربی .

بعد از این که حج تمام شد ، مستحب است بر حاجی که به زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بروید ؛ به خاطر روایتی که ابن عمر از آن حضرت نقل کرده که فرمودند : کسی که مرا زیارت کند ، شفاعت او بر من در روز قیامت واجب می شود ... و به دلیل حکایت عتبی که روایت می کند : نزد قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشسته بودم که اعرابی آمد و گفت : سلام ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که خداوند می فرماید : «ولو انهم إذ ظلموا انفسهم ...» من نزد پیامبرت آمدم در حالی که از گناهم استغفار می کنم ...<sup>۱۴</sup>

#### مشروعیت استغاثه در روایات :

#### استغاثه حضرت هاجر به جبرئیل (ع) :

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود روایت می کند :  
زمانی که حضرت ابراهیم (ع) ، به دستور خداوند ، همسر و فرزند شان را به مکه آوردند و در آن جا رها کردند . وقتی حضرت ابراهیم از آن جا رفتند ، هاجر فاصله بین صفا و مروه را برای پیدا کردن آب ، هفت مرتبه طی کرد . در مرتبه هفتم وقتی نزدیک اسماعیل شد ، با خودش گفت : بروم ببینم فرزندم چه کار می کند ، وقتی صدایی شنید گفت :

<sup>۱۴</sup> - ابن مفلح حنبلی ، ابی اسحاق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن محمد ، المبدع فی شرح المقنع ج ۳ ، ص ۲۳۶

أَغَثَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرٌ فَإِذَا جَبْرئِيلُ ، قَالَ: فَقَالَ بَعْقَبَهُ هَكَذَا وَغَمَزَ عَقْبَهُ عَلَى الْأَرْضِ

یعنی به فریادم برس اگر خیری در نزد توست . صدا ، صدای جبرئیل (ع) بود که گفت با پشت پا به زمین بزن که از همان محل آب خارج شد<sup>۱۵</sup>...

این آب سر منشأ به وجود آمدن شهر مکه شد . در این جا هم حضرت هاجر به غیر خدا یا به حضرت اسماعیل و یا به حضرت جبرئیل (ع) استغاثه کرده است.

در حالی که محمد بن عبد الوهاب گفته است که هر کس به ملکی از ملائکه خداوند استغاثه کند ، مشرک کافر، مهذور الدم والمال است و ما بدین خاطر آنها را کشتیم<sup>۱۶</sup> این جا حضرت هاجر ، طبق روایتی که در این کتاب آمده به جبرئیل (ع) استغاثه کرده ، آیا حضرت هاجر کافر بوده یا مسلمان!؟

طبق نظر وهابی ها آن حضرت کافر بوده اند؟! آیا رسول خدا (ص) که این داستان را نقل می کند و هیچ اشکالی از آن نمی گیرد ، مسلمان بود یا کافر؟! در این جا طبق استدلال محمد بن عبد الوهاب ، رسول خدا (ص) هم کافر بودند . این مطلب در صحیح ترین کتاب اهل سنت نقل شده و استغاثه حضرت هاجر به جبرئیل را ثابت می کند.

طبق مبنای وهابی ها باید بگوییم حضرت هاجر کافر شده و جبرئیل (ع) هم که جواب این استغاثه را داده اند ، کافر بودند . رسول خدا (ص) هم که این داستان را نقل کرده ، کافر بوده و راویان این حدیث هم که بخاری را هم شامل می شود ، نیز کافر بوده است.

**شعار صحابه در جنگهای پس از رحلت رسول الله (ص) :**

ابن کثیر از علمای شافعی و از شاگردان و مروجان تفکر ابن تیمیه است. وی در کتاب البدایه و النهایه در بیان جنگهای رده (مرتدان بعد از پیامبر) در زمان ابوبکر، شعار صحابه را «یامحمداه» معرفی می کند:

**وقال لنا ابن الوليد العود لنا ابن عامر وزيد ثم نادى بشعار المسلمين وكان شعارهم يومئذيا  
محمداه وجعل لا يبرز لهم أحد إلا قتله؛<sup>۱۷</sup>**

ابن ولید العود خود را این گونه معرفی کرد که من پسر عامر و زید هستم. سپس به شعار مسلمین در آن روزها (جنگهای رده) [ یا محمداه] فریاد زد. و به هر دشمنی عبور می کرد او را می کشت.

۱۵ - بخاری ، ابي عبدالله محمد بن اسماعيل ، صحيح بخاري ، چاپ دار ابن کثير ، ص ۸۳۰ ، کتاب احاديث

الانبياء ، روايت ۳۳۶۵

۱۶ - محمد بن عبد الوهاب ، الرسائل الشخصية ص ۱۵۴

وأن قصدهم الملائكة والأنبياء والأولياء يريدون شفاعتهم، والتقرب إلى الله تعالى بهم، هو الذي أحل دماءهم

وأموالهم.

۱۷ - البدایه و النهایه، ابن کثیر، ص ۱۰۱۶

این مطلب را دیگر علمای اهل سنت نیز در کتب خود ذکر کرده اند .<sup>۱۸</sup>  
اگر استغاثه بغیر خداوند شرک است پس چرا صحابه این عمل را پس از وفات رسول خدا (ص) انجام داده اند؟! آیا وهابیت صحابه را مشرک می دانند؟!

### استغاثة عبدالله بن عمر به رسول خدا (ص) :

عبد الله بن عمر بن خطاب، یکی از کسانی است که به استغاثه و توسل به رسول خدا صلی الله وآله اعتقاد داشته است.

طبق روایت صحیح السندی که در منابع اهل سنت به صورت گسترده نقل شده است، روزی پای عبد الله بن عمر دچار گرفتگی می شود، شخصی به او یاد داد که محبوب ترین فرد در نزد خود را فریاد بزن و استغاثه کن تا پایت شفا بگیرد. او نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله را خواند و پایش فوراً خوب شد.  
این روایت به خوبی ثابت می کند که استغاثه به درگاه اولیاء و مقربان درگاه خداوند و ندای کسانی که پیش خداوند تبارک و تعالی آبرو دارند جایز است و فکر وهابیت فکری است باطل و مخالف سیره قطعی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله.

ابن السنی در کتاب خود عمل الیوم واللیله نقل می کند :

حدثنا محمد بن خالد بن محمد البردعی ثنا حاجب ابن سلیمان ثنا محمد بن مصعب ثنا اسرائیل عن أبي إسحاق عن الهيثم بن حنش قال كنا عند عبد الله بن عمر رضي الله عنهما فخذرت رجله فقال له رجل أذكر أحب الناس إليك فقال يا محمد صلي الله عليه وسلم قال فقام فكأنما نشط من عقال.<sup>۱۹</sup>

از هیثم بن حنش نقل شده است که با عبد الله بن عمر از راهی می گذشتیم که پای او گرفت (فلج شد) و بر زمین نشست، شخصی به او گفت: محبوب ترین فرد در نزد خود را بخوان (تا به فریادت برسد). او نیز گفت: یا محمد! سپس ایستاد، انگار که از بند آزاد شده باشد.

ابن السنی با سندی دیگر نیز این روایت را نقل کرده است که به ترتیب ذیل است :

حدثني محمد بن إبراهيم الأنماطي وعمرو بن الجعيد بن عيسى قالوا ثنا محمود بن خدائش ثنا أبو بكر بن عياش ثنا أبو إسحاق (عمرو بن عبد الله بن عبید) السبيعي عن أبي سعيد قال كنت أمشي

---

۱۸ - انساب الاشراف ج ۴، ص ۳۱۱ - تاریخ طبری ج ۲، ص ۲۸۱ - الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۳۶۴

۱۹ - الدينوري الشافعي المعروف بابن السني، عمل الیوم واللیله، ج ۱، ص ۱۴۱.

مع ابن عمر رضی الله عنهما فخذرت رجله فجلس فقال له رجل أذكر أحب الناس إليك فقال يا محمداه فقام فمشى.<sup>۲۰</sup>

از ابو سعید نقل شده است که با عبد الله بن عمر از راهی می گذشتیم که پای او گرفت (فلج شد) و بر زمین نشست، شخصی به او گفت: محبوب ترین فرد در نزد خود را بخوان (تا به فریادت برسد). او نیز گفت: یا محمدا! به فریادم برس. سپس ایستاد و به راهش ادامه داد.  
آیا وهابیت عبدالله بن عمر را مشرک خواهد دانست!؟

استغاثة حضرت زینب (س) به رسول خدا (ص):

ابن جریر طبری، ابن اثیر جزری و ابن کثیر دمشقی سه تن از مورخان مشهور و نامی اهل سنت در بیان حادثه کربلا می نویسند: عمر بن سعد پس از کشتن امام حسین علیه السلام دو روز در کربلا ماند و سپس به همراه کاروان اسرا به سمت کوفه حرکت کرد. هنگامی که کاروان اسرا را به سمت کوفه حرکت دادند، از کنار جنازه های شهدای کربلا عبور دادند. چشمان مبارک حضرت زینب علیها السلام وقتی به بدن بی سر برادرش امام حسین علیه السلام افتاد، با صدای بلند فریاد زد: یا محمداه! یا محمداه! درود ملائکه آسمان بر تو باد! این بدن در خون غوطه ور و قطعه قطعه شده حسین توست. یا محمداه! دختران تو به اسارت برده می شوند و ذریهات کشته می شوند.<sup>۲۱</sup>

استغاثه مردی که فرزندش را گم کرده بود:

رواها السمعانی ، عن أبي بكر بن أبي العباس . . . المروزي ، أنه حج تلك السنة ، ورآه يتمرغ في التراب ، والخلق مجتمعون عليه ، وهو يقول : يا رسول الله جئتك من بلد بعيد زائراً ، وقد ضاع أبنی ، لا أرجع حتی ترد علی ولدی . ورد هذا القول ، إذ دخل ابنه ، فصرخ الحاضرون .  
سمع : أباه ، ومنصور بن إسحاق الحافظ ، وسهل بن ربيعة ، وأبا علي الحسيني .  
تاریخ الاسلام ج ۳۵ ص ۵۲

<sup>۲۰</sup> - همان

<sup>۲۱</sup> - یا محمداه! یا محمداه! صلی علیک ملائکه السماء، هذا الحسين بالعراء، مرمل بالدماء، مقطّع الأعضاء، یا محمداه! و بناتک سبایا و ذریتک مقتله تسفی علیها الصبا. قال: فأبکت واللّه کلّ عدوّ و صديق». طبری، تاریخ الأمم و الملوک: ج ۳، ص ۳۳۶ - ابن اثیر جزری، الكامل فی تاریخ: ج ۲، ص ۵۷۴ - ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۱۹۵.



## استغاثه عرب بادیه نشین به پیامبر اکرم در حضور صحابه :

محمد بن حرب هلالی می گوید: پس از ورود به مدینه، کنار قبر پیامبر رفتیم و پس از زیارت قبر شریف آن حضرت، مقابل قبر نشستیم. عرب بادیه نشینی وارد شد و پس از زیارت قبر رسول خدا، خطاب به قبر شریف عرض کرد: ای بهترین پیامبر خدا! خدای متعال کتابی را جز راستی و درستی در آن نیست، بر تو نازل کرد و در آن فرمود

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» .  
من نیز اکنون آمده‌ام تا از خدای تو گناهانم طلب آمرزش کنم و تو را شفیع و واسطه قرار دهم. سپس گریه کرد و این شعر را زمزمه کرد:

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه      فطاب من طيبهن القاع والاکم  
نفسی الفداء لقبّر أنت ساکنه      فيه العفاف وفيه الجود والکرم

ای بهترین کسی که در دل زمین دفن شده‌ای! زمین و کوه‌های اطراف آن به وسیله تو پاک و پاکیزه شد. جانم فدای آن قبری که تو در آن ساکن شده‌ای، قبری که عفت و پاکی، جود و کرم و بزرگی، در آن مدفون شده است. عرب بادیه نشین پس از خواندن این اشعار، از خدا طلب مغفرت و آمرزش کرد و از مسجد خارج شد. محمد بن حرب هلالی می گوید: پیامبر اکرم را در خواب دیدم. پیامبر به من فرمود: مرد اعرابی را دریاب و به او بشارت بده که خداوند با شفاعت من او را آمرزید. از خواب بیدار شدم و به دنبالش گشتم تا او را پیدا کنم و لی او را ندیدم.<sup>۲۲</sup>

این حکایت و داستان مشهور از افراد متعدد و با الفاظ مختلف نقل شده است.<sup>۲۳</sup> نکته ای که باید ذکر داد این که قائلین به جواز توسل و استغاثه و کسانی که برای اثبات آنها به این روایت و ماجرا استناد می کنند، قطعاً به فعل عرب بادیه نشین و با خواب محمد بن حرب هلالی استناد نمی کنند بلکه

<sup>۲۲</sup> - سیوطی شافعی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ج ۱، ص ۲۳۸، ذیل آیه ۲۰۳ سوره بقره؛ سُبکی شافعی، شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام علیه أفضل الصلاه والسلام: ص ۱۵۱ و زینی دحلان شافعی، الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه: ص ۲۱/

<sup>۲۳</sup> - ابن کثیر دمشقی سلفی همین ماجرا را از عتبی این گونه نقل می کند: «كنت جالسا عند قبر النبي صلى الله عليه وآله، فجاء أعرابي، فقال: السلام عليك يا رسول الله! سمعت الله يقول: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا» وقد جئتك مستغفراً لذنبی، مستشفعاً بك إلى ربی، ثم أنشأ يقول: يا خير من دفنت بالقاع أعظمه، فطاب من طيبهن القاع والاکم، نفسی الفداء لقبّر أنت ساکنه، فيه العفاف وفيه الجود والکرم، ثم انصرف الأعرابي، فغلبتني عيني، فرأيت النبي صلى الله عليه وآله في النوم، فقال: يا عتبي! الحق الأعرابي، فبشره أن الله قد غفر له». تفسیر القرآن العظیم: ج ۱، ص ۵۳۲، ذیل آیه ۶۴ سوره نساء.

از آن جایی که این ماجرا یه روز پس از رحلت و دفن پیامبر اکرم و در حضور صحابه رسول گرامی اسلام اتفاق افتاده است و صحابه پیامبر نیز هیچ اعتراضی نکرده‌اند، به این ماجرا استناد می‌کنند .

### توسل شخص گرفتار به پیامبر اکرم با راهنمایی عثمان بن حنیف :

طبرانی می‌نویسد: شخصی برای رفع گرفتاری خود نزد خلیفه سوم رفت و آمد می‌کرد اما عثمان بن عفان به وی توجه نمی‌کرد. آن شخص به خاطر بی توجهی خلیفه سوم، نزد عثمان بن حنیف یکی از صحابه پیامبر اکرم رفت و گلایه کرد. عثمان بن حنیف به وی فرمود: ابتدا وضو بگیر. سپس برو و دو رکعت نماز بخوان بعد از خولندن نماز، این دعا و جملات را بگو: «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتُوجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي»، سپس حاجت را بیان کن. شخص گرفتار به دستورالعملی که عثمان بن حنیف داده بود، عمل کرد و سپس به طرف منزل عثمان بن عفان به رفتن افتاد. هنوز به در خانه عثمان بن عفان نرسیده بود که با دربان خلیفه مواجه شد. دربان دست او را گرفت و نزد عثمان بن عفان برد و در کنار خلیفه بر روی تشک نشاند. عثمان بن عفان مشکل وی را جویا شد و آن را برطرف کرد و به وی گفت: همین امروز به یاد مشکل تو افتادم. از این به بعد هم هر مشکلی داشتی به من بگو. شخص گرفتار که مشککش حل شده بود، از منزل عثمان بن عفان خارج شد و در میان راه عثمان بن حنیف برخورد نمود و از وی تشکر نموده و عرض کرد: اگر شما با عثمان بن عفان صحبت نمی‌کردی و سفارش ما را نمی‌کردی، خلیفه به مشکل ما رسیدگی نمی‌کرد. عثمان بن حنیف فرمود: به خدا قسم! من با خلیفه درباره مشکل شما سخنی نگفته‌ام، بلکه مشکل شما به خاطر توسل به پیامبر اکرم حل شد. خودم شاهد بودم که زمان رسول الله شخص نابینایی نزد حضرت آمد و از نابینایی خود شکایت کرد. پیامبر اکرم همین جملات را به او یاد داد و او با گفتن همین جملات بینایی خود را به دست آورد<sup>۲۴</sup>.

### ۳- چرا به آهن (ضریح) متوسل می‌شویم؟

اولا: ما به آهن توسل نمی‌کنیم بلکه توسل ما به شخصی که در قبر دفن شده است می‌باشد. و از آنجا که این ضریح منتسب به امام معصوم است قداست پیدا می‌کند، همانطور که تربت و خاک کربلا بعد از انتساب به امام حسین(ع) قداست پیدا کرد .

حاکم نیشابوری (از بزرگان اهل سنت) روایت می‌کند که جبرئیل (ع) خبر شهادت امام حسین (ع) به دست امت در آینده را برای رسول خدا (ص) آورد، ایشان بسیار گریستند، جبرئیل عرض

<sup>۲۴</sup> - طبرانی، المعجم الکبیر: ج ۹، ص ۳۰ — ۳۱، شرح حال و روایات عثمان بن حنیف، ح ۸۳۱۱ و هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد: ج ۲، ص ۲۷۹، کتاب الصلاة، باب صلاه سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله.

نمود: ای رسول خدا (ص) میخوای تربت خاکی را که حسین (ع) در آن به شهادت می رسد را برای تو بیاورم ، رسول خدا (ص) فرمودند: آری . جبرئیل تربت کربلا را در قاروره ای (ظرفی خاص) نزد رسول خدا (ص) آورد ، رسول خدا (ص) در حالی گریان آنرا گرفته و مدام می بوسیدند .<sup>۲۵</sup>

باید دقت کرد که روایت فوق بیش از پنجاه سال قبل از شهادت امام حسین (ع) اتفاق افتاده است ، این تربت تنها با انتسابی که به سید الشهداء پیدا کرده بود ( و امام هنوز در آن بشهادت نرسیده بودند ) آنچنان مورد تقدس و احترام رسول خدا (ص) قرار گرفته شد.

ثانیا: نام فرعون و شیطان که هیچ ارزشی ندارند ، اما وقتی در جای مقدسی همچون قرآن جای می گیرند باید با وضوء به آنها دست زد! سوال : آیا این احترام و تقدس برای فرعون و شیطان است یا برای کلام الله؟! بر همین اساس ضریح به خودی خود هیچ ارزش معنوی ندارد اما وقتی که در جای مقدسی قرار می گیرد این احترام و تقدیس را کسب می کند .

#### ۴- آیا توسل به اهل قبور شرک نیست؟

علاوه بر آیه ۶۴ سوره نساء که در پاسخ سوال دوم ذکر شد برخی از روایات معتبر نیز بر جواز توسل به اهل قبور دلالت دارند :

#### روایت اول

حاکم در المستدرک علی الصحیحین خود می نویسد:

از داود بن ابی صالح نقل شده است که روزی مروان دید که شخصی صورتش را بر قبر گذاشته است؛ پس گفت: آیا می دانی که چه کار انجام می دهی؟ نزدیک آمد و دید که آن شخص ابویوب انصاری است. ابویوب گفت: بلی من آمده ام پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیش سنگ نیامده ام. از رسول خدا

<sup>۲۵</sup> - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهَبِ بْنِ زَمْعَةَ، قَالَ: أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اضْطَجَعَ ذَاتَ لَيْلَةٍ لِلنُّوْمِ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِرٌ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِرٌ، دُونَ مَا رَأَيْتُ بِهِ الْمَرَّةَ الْأُولَى، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَاسْتَيْقَظَ وَفِي يَدِهِ تَرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقْبَلُهَا، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ التَّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: " أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنَّ هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ - لِلْحُسَيْنِ - فَقُلْتُ لِجِبْرِيلَ: أَرْنِي تَرْبَةَ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَهَذِهِ تَرْبَتُهَا « هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرَطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخْرِجَاهُ»

[التعليق - من تلخيص الذهبي] ۸۲۰۲ - مر هذا على شرط البخاري ومسلم

المستدرک علی الصحیحین للحاکم (۴ / ۴۴۰)

(صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: برای دین گریه نکنید زمانی که افراد شایسته حاکم باشند؛ ولی زمانی گریه کنید که ناهلان حکومت می کنند.»<sup>۲۶</sup>  
حاکم و ذهبی روایت فوق را صحیح دانسته اند.<sup>۲۷</sup>

## روایت دوم

دارمی در سنن خود می گوید :

«مردم مدینه دچار قحطی شدیدی شدند پس به عایشه شکایت بردند. عایشه گفت: به قبر رسول خدا رو بیاورید و پنجره هایی از آن به آسمان بگشایید به طوری که بین قبر آنحضرت و آسمان سقفی نباشد. راوی گوید: مردم همین کار را انجام دادند پس باران فراوانی بارید تا جایی که گیاهان رویید و شترها آنقدر چاق شدند که از شدت چربی ترک برداشتند. به حدی که آن سال را سال ترک نامیدند»<sup>۲۸</sup>  
روایت فوق نیز از نظر سندی معتبر است ، محقق کتاب سنن دارمی ، حسین سلیم اسد می نویسد :  
رجاله ثقات ، یعنی رجال سند ثقه می باشند.<sup>۲۹</sup>

## ۵- آیا درست است که قرآن کریم و حضرت علی (ع) ، خواستن از غیر خدا را شرک

### دانسته اند!؟

قرآن می فرماید :

ولا تدعوا مع الله اله اخر ،

ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم ،

۲۶ - عن داؤد بن ابی صالح قال أقبل مزوان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر فقال اندری ما تصنع فأقبل عليه فاذا هو ابو ایوب فقال نعم جئت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم أت الحجر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تبكوا على الدين اذا وليه أهله ولكن ابكوا عليه اذا وليه غير أهله؛ الحاکم النیسابوری ، المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۵۶۰

۲۷ - قال الحاکم : هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخْرِجَاهُ " وقال الذهبی: صحیح . همان

۲۸ - « قَحِطَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَحِطًا شَدِيدًا، فَشَكُوا إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ: " انظُرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كَوَى إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ. قَالَ: فَفَعَلُوا، فَمَطَرْنَا مَطَرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ، وَسَمِنَتِ الْإِبِلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشَّحْمِ، فَسَمِيَ عَامَ الْفَتْحِ » سنن دارمی ج ۱ ص ۲۲۷  
۲۹ - همان

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ،  
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا

ومن اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له .

به ادعای مخالفین این آیات از توسل به اموات نهی و این عمل را شرک دانسته اند.

و در جای دیگر از حضرت علی (ع) نیز در نهج البلاغه نقل می کنند که ایشان فرموده است :

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ،  
فَإِنَّهُ ذِرْوَةٌ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمَلَّةُ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ  
وَاجِبَةٌ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جَنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَحَجُّ الْبَيْتِ وَأَعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحِضَانِ  
الذَّنْبَ، وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَاءٌ فِي الْأَجْلِ، وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكْفِّرُ الْخَطِيئَةَ،  
وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ، وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ»

آنها می گویند : پس چرا حضرت علی (ع) ذکری از توسل به قبور و اموات نکرده است؟ بر این اساس ثابت می شود توسل به قبور و اموات جایز نیست!

در پاسخ به آیاتی که نقل می کنند باید گفت :

تمام مفسرین بزرگ اهل سنت اجماع دارند که خطاب این آیات به مشرکین می باشد که بتها را میپرستیدند و به آنها اعتقاد الوهی داشتند . آیات فوق هیچ ارتباطی با توسل ندارند برخی از علمای اهل سنت نیز به این حقیقت اشاره کرده اند . شوکانی (فقیه نام آوازه اهل سنت ) می نویسد :

این آیات ارتباطی با بحث توسل ندارند چرا که این در خطاب مشرکین که بتها را می پرستیدند نازل شده اند و در توسل انسان بنده صالح را نمی پرستد بلکه باور دارد که او بنده صالح خداست و نزد خدا مزلتی و مزیتی دارد .<sup>۳۰</sup>

مبارکفوری<sup>۳۱</sup> زینی دحلان<sup>۳۲</sup> نبهانی<sup>۳۳</sup> از دیگر علمای اهل سنت هستند که مطلب فوق را تایید می کنند.

<sup>۳۰</sup> - بهذا تعلم ان ما يورده المانعون من التوسل الى الله بالانبياء والصلحاء من نحو قوله تعالى « مانعدهم الا ليقربونا الى الله زلفا » ونحو قوله تعالى : « فلا تدعوا مع الله احدا » ونحو قوله تعالى : « له دعوة الحق والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشي » ليس بوارد بل هو من الاستدلال على محل النزاع بما هو اجنبي عنه .

الشوکانی ، الدر النضيد في اخلاص كلمه التوحيد ص ۲۱

<sup>۳۱</sup> - المبارکفوری ، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی ج ۱۰ ص ۲۶

<sup>۳۲</sup> - الدرر السنیه فی الرد علی الوهابیه ص ۹۸

<sup>۳۳</sup> - شواهد الحق ص ۱۱۳-۱۱۴

و اما در خصوص فرمایش امیرالمومنین (ع) که از نهج البلاغه نقل شده است می بایست گفت که توسل اقسامی دارد:

توسل به اسماء الله، توسل به عمل صالح، توسل به ذات اولیاء، توسل به حق اولیاء و توسل به اولیاء نزد قبور آنها، این موارد همگی مشروعیت دارند! و قبلا در محل خود ثابت شده است.

اگر در فرمایش امیرالمومنین (ع) ذکری از توسل به اموات نشده دلیل بر نهی از آن نیست. در اینجا باید چند نکته را در نظر داشته باشیم؛ امیرالمؤمنین در این خطبه می فرماید: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ»

«مَا» در اینجا «مَا» موصوله است و بجای آن «مَنْ» آورده نشده است. «مَنْ» به معنای کسی و «مَا» به معنای هر چیزی است و متعلق به غیر ذوی العقول است. و این مصادیقی که حضرت امیر (ع) ذکر نمودند جزء موارد غیر عاقل میباشد لذا تعبیر به ما موصوله کرده اند. به عبارت دیگر امام مصادیق توسل به اشیاء نام برده است و نه توسل به ذوی العقول (اشخاص).

نکته دوم اینکه اگر از ما سوال شود با فضیلتترین شب ماه رمضان کدام شب است در جواب همه می گویند شب قدر

حالا سوال می کنیم آیا این مطلب به معنای آن است که شبهای دیگر فضیلتی ندارند؟؟؟  
بنابراین اگر در کلمات اهل بیت (ع) بر مطلبی تاکید شده باشد به معنای نفی چیزهای دیگر نیست

## ۶- آیا ساختن بنا بر قبور و زیارت آنها شرک و بدعت است؟

قبل از هر چیزی باید بدانیم که مسئله ساختن بنا از مسائل عقیدتی نیست تا دلیلی بر توحید و یا شرک باشد. بلکه از مسائل فقهی است که حول محور مباح و مکروه مستحب و غیره می گردد. و بر همین اساس برای کسی جایز نیست دیگران را به سبب مسائل فقهی تکفیر کند (و کافر بداند). و اگر چنین امری صحیح و جایز می بود، باید علماء یکدیگر را تکفیر می کردند به دلیل آنکه ایشان در مسائل بسیاری با هم اختلاف نظر دارند. بنابراین باید عقاید و نظرات دیگران را محترم شماریم و نباید هیچ یک از اهل قبله (و مسلمانان) را به دلیل اختلاف در مسائل فقهی تکفیر کرده و کافر بدانیم.

بیان: ساختن بنا بر قبور انبیاء و اولیاء امری است که پیروان پیامبران و شریعت های آسمانی قبل از اسلام و بعد از آن بدان عمل می کردند همانگونه که قرآن کریم ذکر فرموده که اهل شریعت های آسمانی، مساجد خود را بر قبور اولیاء خود بنا می کردند. و آن بخاطر این بود که آن مکان با آنها متبرک گردد و آنها در آنجا نماز بخوانند (از آن متبرک شوند). خدای تعالی فرمود: {وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ

السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبَّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا { (كهف/۲۱) یعنی؛ و اینگونه دیگران را از حال آنها با خبر ساختیم تا بدانند وعده الهی راست و درست است و هیچ تردیدی در روز قیامت نیست، هنگامی که آنها بین خود در مورد کارشان به منازعه و بحث پرداختند، عده‌ای گفتند که بر روی آنها بنایی بسازید که خداوند به حال آنها داناتر است. سر انجام آنان که به حالشان آگاه تر شده بودند گفتند ما بر (مدفن) آنها مسجدی قرار می‌دهیم.

آیه قرآن از اصحاب كهف سخن می‌گوید آنگاه که مردم به اجساد آنها دست یافتند در مورد آنها به منازعه پرداختند، تا اینکه گروهی از آنان که مشرک بودند گفتند: {ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبَّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ} (بر آنها ساختمانی بنا کنید، خداوند به احوال آنان آگاه تر است). اما گروه دیگر که از اهل اسلام و ایمان بودند، گفتند: {لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا} یعنی؛ بر روی قبور آنها مسجدی قرار می‌دهیم. زمخشری در تفسیر الکشاف گفته: {لَنَتَّخِذَنَّ} علی باب الکهف مسجداً، یصلی فیہ المسلمون ویتبرکون بمکانهم<sup>(۳۴)</sup>. یعنی بر درگاه كهف (غار) مسجدی قرار می‌دهیم تا مسلمانان در آن نماز بخوانند و بدان مکان تبرک جویند.

اگر ساختن بنا بر روی قبور امری حرام می‌بود می‌بایست قرآن به آن‌ها پاسخ می‌داد چونکه کتاب هدایت و نور است. لذا معقول نیست که خداوند متعال از کسانی یاد کند که بر درگاه كهف (غار) در مورد امر باطلی با هم به منازعه پرداختند، و آن را بدون نقد و بررسی واگذارد، چرا که هدف اصلی از ذکر حقائق و قصص در قرآن کریم عبرت گرفتن است، همانگونه که خدای تعالی فرمود: {لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ} (یوسف/۱۱۱) یعنی؛ برآستی که در بیان حکایت آنان مایهٔ عبرتی برای خردمندان هست.

پس اگر دو پیشنهاد باطل بودند یقیناً قرآن به آن دو پاسخ می‌داد، همانگونه که به فرعون وقتی که می‌خواست در آخرین دقایق زندگی توبه کند پاسخ داد و فرمود: {حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ} (یونس/۹۰) یعنی؛ وقتی که فرعون در آستانهٔ غرق شدن قرار گرفت، گفت: من ایمان آوردم که هیچ معبودی نیست جز آن خدایی که قوم بنی اسرائیل بدان ایمان آورده‌اند، و اینک من از تسلیم شدگان (امر او) هستم.

در اینجا خداوند می‌خواست به مؤمنان بفهماند که ایمان آوردن در این موقعیت هیچ سودی برای انسان در بر ندارد، لذا خداوند در جواب فرعون فرمود: {الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ} (یونس/۹۱) یعنی؛ آیا اکنون (ایمان می‌آوری)؟ حال آنکه قبلاً عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی؟!

<sup>(۳۴)</sup> تفسیر الکشاف: تالیف زمخشری جلد ۲ ص ۲۵۴ رجوع کنید به: تفسیر الطبری: ج ۱۵ ص ۲۲۵، و تفسیر

بنابراین وقتی که خداوند مسلمانان را در ساختن بنا بر قبور اصحاب کهف ذکر فرمود به آن پاسخ نداد و آن را رد نکرد، پس معنایش این است که اقتدای به ایشان و در رابطه با این امر، اسوه و الگو قرار دادن ایشان، جایز است. و این همان چیزی است که اصحاب پیامبر از آن دریافتند و پیامبر را در منزلش به خاک سپردند و هیچ یک از آنان نگفت که ساختن بناء بر روی قبور حرام و یا شرک است<sup>(۳۵)</sup>. برخی از وهابی‌ها گفته‌اند این مسئله مختص به پیامبر بوده و دفن کردن ایشان در منزلش بر اساس وصیت ایشان صورت گرفته است. ما در اینجا از این مشایخ می‌پرسیم:

۱- اگر پیامبر به وصیت خودش در منزل به خاک سپرده شد، پس چگونه جایز شد که دو شیخ (ابو بکر و عمر) در اتاق زیر سقف دفن شوند با اینکه در حق آنها نص صریحی نیامده است؟!  
۲- اگر نماز در کنار قبور را غیر جائز و بدعت می‌دانید، پس شما آیا به باطل بودن نماز عائشه معتقد هستید چونکه او بیش از سی سال در اتاقی نماز می‌خواند که در آن قبور سه نفر وجود داشت!!  
۳- در حقیقت کعبه مقدسه که ما رو به آن نماز می‌خوانیم و به دور آن طواف می‌کنیم از قبور انبیاء پر شده است. همانگونه که ابو بکر احمد بن فقیه<sup>(۳۶)</sup> در کتاب البلدان از قول پیامبر ذکر کرده که فرمود: **ما من نبی هرب من قومه إلا و ذهب إلى الكعبة یعبده الله فیها حتی یموت، وان قبر هود وشعیب و صالح فی ما بین زمزم والمقام وان فی الكعبة قبر ثلاثمائة نبی، وما بین الرکن الیمانی إلى الرکن الأسود قبر سبعین نبیاً**. یعنی؛ هیچ پیامبری از قومش نگریخت مگر اینکه به کنار کعبه رفت و تا لحظه مرگش به عبادت کردن پرداخت. در حقیقت قبور هود و شعیب و صالح در میان زمزم و مقام قرار دارد و در کعبه قبر سیصد پیامبر وجود دارد و ما بین رکن یمانی تا رکن الاسود قبر هفتاد پیامبر هست.  
و قرطبی<sup>(۳۷)</sup> گفت: **ما بین الرکن والمقام إلى زمزم قبور ست وتسعین نبیاً**. یعنی؛ ما بین رکن و مقام تا زمزم قبور نود و شش پیامبر وجود دارد.

و همچنین ابن سعد در کتاب طبقات ج ۱ ص ۲۵ گفته: **إن اسماعیل وأمه هاجر دفنا فی الحجر (حجر اسماعیل)**. یعنی؛ در حقیقت حضرت اسماعیل و مادرش در حجر (حجر اسماعیل) دفن شده‌اند. پس آیا میلیونها مسلمانی که به دور کعبه و حجر اسماعیل طواف می‌کنند و با دست دیواره آن را مسح می‌کنند همه از اهل بدعت و شرک هستند!! و اگر نماز خواندن به طرف جهتی که قبر در آن است حرام

---

<sup>(۳۵)</sup> هیچ تفاوتی بین بنای ساخته شده قبل از دفن و یا بعد از آن وجود ندارد. چونکه نتیجه یکسان است و هدفش تکریم و گرامی داشتن مرده است. (پس ملاحظه کن).

<sup>(۳۶)</sup> مختصر کتاب البلدان، تالیف ابو بکر احمد ابن الفقیه الهمدانی: ص ۱۷.

<sup>(۳۷)</sup> تفسیر القرطبی: ج ۲، ص ۱۳۰.



باشد، پس چرا خدای تعالی به ما امر فرمود تا به طرف کعبه مقدس نماز بگذاریم، حال آنکه در اطراف آن قبور صدها پیامبر وجود دارد؟!

۴- اگر بودن گلدسته و بناء بر روی قبور انبیاء و اولیاء حرام است پس چرا در زمان فتوحات اسلامی آنها را در بیت المقدس منهدم و ویران نساختند؟! مانند قبور حضرت داود و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و حضرت یوسف که حضرت موسی آن را از مصر به بیت المقدس منتقل کرد. آیا مگر خلیفه شما در آن زمان به احکام اسلام جاهل بوده است؟!

ابن تیمیه در کتاب اقتضاء صراط مستقیم ج ۱ ص ۳۳۱ گفته: **وقد كانت البنية التي على قبر إبراهيم مسدودة لا يدخل إليها إلى حدود المائة الرابعة ثم ترك ذلك مسجداً بعد الفتوح**، یعنی؛ (بنایی که بر روی قبر حضرت ابراهیم قرار داشت تا قرن چهارم بسته بود و کسی به آن وارد نمی شد اما بعد از فتوحات اسلامی آن را مسجد قرار دادند). این مطلب دلالت بر مشروع بودن بناء، در شریعت‌های آسمانی قبل از اسلام دارد<sup>(۳۸)</sup>. [پس خیلی با دقت تأمل کن].

۵- چگونه می شود که ساختن بناء بر قبور و زیارت و تبرک به آنها جایز نباشد حال آنکه ثابت شده که ائمه اهل سنت، قبور اهل بیت را زیارت کرده و بوسیله آنها به خدای تعالی متوسل شده و حاجت‌های آنها بر آورده می شد.

ابن الجوزی در کتاب المنتظم فی تاریخ الملوک والأئمة ج ۵ ص ۳۴۶ گفته: ابن ناصر والمبارک ابن عبد الجبار از صیرفی نقل کرده که گفت: من شنیدم جعفر الخلدی می گوید: **كان بي جَرَبٍ عظيم فتمسحت بتراب قبر الحسين فغفوت فأنتبهت وليس علي منه شيء!!!** یعنی؛ من بیماری عظیمی داشتم و خود را با ترتب حسین مسح کردم و به خواب رفتم و بعد که بیدار شدم هیچ چیزی از آن بیماری در من نبود. این روایت را کمال الدین عمر ابن احمد الحنبلی در کتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج ۶ ص ۲۶۵۷ نیز روایت کرده است.

و هم چنین ابن حبان گفته: **في شأن الإمام الرضا قد زرته مراراً، وما حلت بي شدة في وقت مقامي بطوس فزرت قبر علي بن موسى الرضا صلوات الله على جده وعليه، ودعوت الله ازلتها عني إلا استجيب وزالت عني تلك الشدة، وهذا شيء جربته مراراً فوجدته كذلك**. یعنی؛ در شأن امام رضا گفته، من به مراتب به زیارت (مرقد) ایشان می رفتم، و زمان اقامت من در طوس هرگاه به مشکلی گرفتار می شدم به زیارت قبر حضرت علی بن موسی الرضا (که صلوات خدا بر او و جدش باد) می رفتم و از خداوند

---

<sup>(۳۸)</sup> در اینجا می بینیم که حتی ابن تیمیه پیشوای مذهب وهابی ها هم به جایز جایز بودن ساختن مسجد بر قبور

اعتراف می کند. (مترجم).

می طلبیدم که آن مشکل را از من رفع کند، و آن مشکل هم رفع می‌گشت و من این امر را چندین بار آزمودم و آن را همانگونه یافتیم. رجوع کنید به: کتاب الثقات تالیف: ابن حبان ج ۸ ص ۴۵۷.

بغدادی نیز در کتاب تاریخ خود ج ۱ ص ۱۲۰ با سندی از قول احمد بن جعفر ابن حمدان قطیعی روایت کرده که گفت: شنیدم الحسن ابن ابراهیم ابا علی الخلال (شیخ حنابله معاصر) می‌گوید: ما همنی امر فقصدت قبر موسی بن جعفر فتوسلت به الا سهل الله تعالی لی ما أحب. یعنی؛ هرگاه امری مرا اندوهگین می‌ساخت به زیارت قبر موسی بن جعفر می‌رفتم و به ایشان توسل می‌جستم، خداوند آن را بدانگونه که دوست دارم آسان می‌ساخت.

و همچنین ابن حجر در کتاب تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۳۹ از الحاکم النیسابوری روایت می‌کند که گفت شنیدم ابا بکر ابن المؤمل ابن الحسن بن عیسی می‌گوید: ما با امام اهل حدیث، ابی بکر خزیمه و عدیله ابی علی الثقفی به همراه جماعتی از بزرگان خود خارج شدیم و همه این جمعیت بزرگ به زیارت قبر علی ابن موسی الرضا در طوس رفتند، سپس گفت فرأیت من تعظیمه لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحیرنا! یعنی؛ سپس من از ایشان تعظیم و تواضعی برای آن بقعه دیدم و در آنجا گریه و تضرعی از ایشان مشاهده کردم که ما را متحیر و مبهوت نمود.

و همچنین در کتاب (عمده القاری لشرح صحیح البخاری) از شیخ خودش زین الدین روایت می‌کند که گفت: وأما تقبیل الأماكن الشریفه علی قصد التبرک و كذلك تقبیل أیدی الصالحین وأرجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد والنية. وقد سئل أبو هريرة الإمام الحسن أن يكشف له المكان الذي قبله رسول الله وهو صرته، فقبله تبركاً بآثاره وذريته وقد كان ثابت البناني لا يدع يد أنس حتى يقبلها، و يقول: يد مست يد رسول الله، یعنی؛ و اما بوسیدن اماکن شریف به قصد تبرک جستن و نیز بوسیدن دست و پاهای صالحین به اعتبار قصد و نیت، نیکو و پسندیده است. و ابو هریره از امام حسن درخواست نمود تا ناف خویش را که رسول خدا بر آن بوسه زده به او نشان دهد، سپس (ابو هریره) به جهت آثار پیامبر و خاندانش به منظور تبرک بر آن بوسه نهاد. والبتة ثابت البناني دست أنس را بدون بوسه زدن بر آن، رها نمی‌کرد و می‌گفت: این دستی است که رسول خدا را لمس نموده است. عینی سپس از شیخ خودش ذکر کرده که گفت: اسحاق أبو سعید ابن العلاء می‌گوید: یعنی؛ من کلام أحمد ابن حنبل را در جزوه‌ای قدیمی دیدم که خط ابن ناصر و دیگر حافظان بر آن بود، که در آن جزوه از احمد ابن حنبل در مورد بوسیدن قبر پیامبر و منبر ایشان سؤال شده بود و او گفته بود که هیچ اشکالی ندارد.

و هم چنین حافظ قسطلانی در المواهب اللدنیه ج ۴ ص ۵۷۰ گفته: إعلم أن زيارة قبره الشريف من أعظم القربات وأرجى الطاعات والسبيل إلى أعلى الدرجات، ومن اعتقد غير هذا فقد انخلع من ربه الاسلام وخالف الله ورسوله وجماعة العلماء الأعلام. یعنی؛ بدان که زیارت مرقد شریف پیامبر از عظیم

ترین تقرب‌ها به خداوند و از طاعاتی است که بیش از سایر طاعات می‌توان به آن امید داشت و راهی بسوی بالاترین درجات است و هرکس به چیزی غیر از این معتقد باشد از حوزه و محدوده اسلام خارج شده و با خدا و رسولش و جماعت علمای اعلام مخالفت نموده است.

ذهبی نیز در کتاب سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۴۸۴ گفته: **فمن وقف عند الحجر المقدسة ذليلاً مسلماً، علي نبيه، فياطوبى له فقد أحسن الزيارة، وأجمل في التذلل والحب، وقد أتى بعبادة زائدة على من صلى عليه في أرضه أو في صلاته إذ الزائر له أجر الزيارة وأجر الصلاة عليه.** یعنی؛ هر کس در حجره مقدسی (که پیامبر در آن به خاک سپرده شده) با تواضع و تسلیم بایستد و بر پیامبرش صلوات بفرستد، خوشا به حالش که زیارت را بنحو احسن بجا آورده و در ابراز تواضع و محبت زیبا و کامل عمل کرده است، و در حقیقت او عبادت را بیشتر از کسی بجا آورده که در موطن خود بر پیامبر صلوات می‌فرستد، چونکه زائر هم اجر زیارت را دارد و هم اجر صلوات فرستادن را.

و هم چنین سقاف در الأغانه ص ۲۵<sup>(۳۹)</sup> از عمرو بن مالک از ابی الجوزاء روایت می‌کند که گفت: **قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة فقالت: انظروا قبر النبي فاجعلوا منه كواً إلى السماء حتى لا يبقى بينه وبين السماء سقاف، قال: ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت الشجر وسمنت الإبل حتى تفتقت من الشحم فسمى عام الفتق.** یعنی؛ قحطی شدیدی در مدینه پیش آمد و مردم از درد این قحطی به عائشه شکایت کردند. او گفت: به قبر پیامبر رو کنید و دریچه‌ای از آن به سوی آسمان باز بگذارید تا آن حد که بین آن و آسمان سقافی حائل نباشد. راوی می‌گوید مردم چنین کردند، و آسمان آنقدر بارید که گیاهان روییدند و شتران آنچنان چاق شدند که گوشت بدنشان از شدت چاقی و چربی در حال شکافتن بود و آن سال را (سال شکافتن) نامیدند.

سپس سقاف گفت: من می‌گویم: و این حدیث با سندی صحیح صراحت به این دارد که عائشه بعد از رحلت پیامبر به ایشان متوسل شده و استغاثه نموده و صحابه‌ای که نیز در آنجا بودند، با او موافقت کرده و به راهنمایی‌های او عمل کردند.

پس ای خواننده گرامی با دقت تامل کن تا فرق بین علمای اهل سنت و وهابی‌ها تکفیری را بدانی. پس اینان گروهک‌های اندکی هستند که از ابن تیمیه اموی و ابن عبد الوهاب پیروی و تبعیت کردند و با گفتن سخنان خلاف قاعده از جماعت مسلمانان جدا و منفرد شدند.

بنابراین این فتنه‌ها نه در زمان رسول خدا بوده و نه در زمان خلفاء و صحابه، بلکه این فتنه‌ها در ایام ابن

---

<sup>(۳۹)</sup> همچنين رجوع کنید به: سنن الدارمی ج ۱ ص ۴۴ و رفع المناره تالیف محمود سعید ممدوح ص ۲۰۳ و امتاع

الاسماع تالیف المقریزی ج ۱۴ ص ۶۱۵ و تاج العروس تالیف الزبیدی ج ۱۳ ص ۳۸۸.

تیمیه اموی نمایان شده است بطوری که او به جایز نبودن بناء بر قبور و توسل نمودن، فتوا صادر کرده و در کتابش بنام مجموعه الرسائل والمسائل ج ۱ ص ۵۹ گفته: **اتفق أئمة الإسلام<sup>(۴۰)</sup> على أنه لا يُشرع بناء هذه المشاهد التي على القبور ولا يشرع اتخاذها مساجد ولا تشرع الصلاة عندها... إلخ.** یعنی؛ پیشوایان و ائمه مسلمانان با هم اتفاق کرده‌اند که ساختن بناء و آرامگاه بر روی این قبور مشروع نیست و نیز جایز نیست آن را مسجد قرار دهند و در آن نماز بخوانند و... إلى آخر.

یقیناً هیچ یک از علمای مسلمانان قائل به این کلام نبوده و چنین سخنی نگفته‌اند بجز عده‌ای از وهابی‌هایی که از او پیروی کرده‌اند از جمله: ابن القیم الجوزیه شاگرد ابن تیمیه در کتاب زاد المعاد فی خیر هدی العباد ص ۶۶۱ گفته: **يجب هدم المشاهد التي بُنيت على القبور ولا يجوز ابقاؤها بعد القدرة على هدمها وابطالها يوماً واحداً.** یعنی؛ واجب است که تمام زیارتگاه‌هایی که بر روی قبور بنا شده، ویران شوند و اگر قدرت و توان بر ویران کردن و باطل ساختن آنها باشد جایز نیست که یک روز باقی بمانند. و بر اساس همین سنت منحرف و باطل بود که وهابی‌ها جسور شده و قبور ائمه در بقیع را ویران کردند. و حتی برخی از آنها به ویران کردن گند بالای قبر پیامبر نیز فتوا دادند، ولی آنان از امت مسلمان ترسیدند (واز انجام چنین کاری منصرف شدند).

همانگونه که وادعی در کتاب تحفه المجیب علی استله الحاضر والغریب ص ۳۴۲ گفته: **نحن نقول وتلكم**

---

<sup>(۴۰)</sup> در ائمه مسلمانان کسی یافت نمی‌شود که به عقیده ابن تیمیه اعتقاد داشته باشد ولی او به علمای مسلمین دروغ می‌بندد و عقیده باطل خود را با دروغ و تزویر به آنها نسبت می‌دهد. و به همین دلیل علمای مسلمین از آغاز امر تا به امروز به نظرات باطل او پاسخ رد دادند. از جمله آنها: علامه ابن حجر هیثمی در مجموعه الفتوی و بهانی در شواهد الحق و ابن حجر در الدرر الكامنه و زرقانی در شرح المواهب اللدنیه و هروی در المقالات السنیه و سبکی فی شفاء السقام فی زیاره خیر الأنام و هشام الشریف و ابن بطوطه در سفرنامه‌اش و حنفی در الابحاث الحلبیه فی الرد علی ابن تیمیه و دهها عالم دیگر از علمای اهل سنت. و سخن شوکانی در البدر الطالع: ج ۲ ص ۲۶۰ تو را کفایت می‌کند که گفته است: محمد البخاری الحنفی به تبعید ابن تیمیه سپیش تکفیرش تصریح نمود سپس او در مجالس خود تصریح می‌کرد که هرکس ابن تیمیه را شیخ الاسلام بنامد، او بخاطر چنین کاری کافر است. اما مشکلی که امروزه عالم اسلامی بدان گرفتار شده و با آن زندگی می‌کند این است که پیروان ابن تیمیه خود را اهل سنت و جماعت می‌نامند، و عقائد یهودی خود را به اسم اهل سنت منتشر می‌کنند. و من از همین جا می‌گویم ما ناچار هستیم که اهل سنت واقعی را که اهل بیت را دوست دارند از بین وهابیت اموی و و پیروان ابن تیمیه و محمد ابن عبد الوهاب تشخیص و تمییز دهیم. وهابی‌ها کسانی هستند که بخاطر معاویه و یزید شرابخوار به اهل بیت طعنه و ضربه می‌زنند و می‌خواهند یزید ابن معاویه که بنا به گفته پیامبر او ملعون و پسر ملعون است، را بر سید و سرور جوانان بهشت حضرت امام حسین برتری و فضیلت دهند. این فتوای آل الشیخ مفتی عربستان سعودی تو را کفایت می‌کند که در کلنال ماهواره‌ای المجد گفت: **إن بیعة یزید بن معاویه بیعة شرعیة!!!! یعنی؛ در حقیقت بیعت با یزید بن معاویه بیعتی شرعی (و مشروع) بود!!!!**

قبه الهادی بجوارنا: نتمنی أن قدر رأينا المساحی فی ظهرها إلى أن تصل إلى الأرض لكن نرى أن ليس لدينا قدرة، فنحن إنشاء الله نوجل هذا لعد أو بعد غد!!! یعنی؛ ما این سخنان را می گوئیم، در حالی که گنبد پیامبر در جوار ماست: ما امیدواریم که بیلها را در پشت آن (و در حال خراب کردن آن) ببینیم تا آن حد که این بیلها به کف زمین برسند (و گنبد را با خاک یسکان کنند)، ولی دریافتیم که ما اینک قدرت نداریم و ما انشاءالله انجام دادن این کار را به فردا و پس فردا موکول می کنیم. (یعنی تا زمانی که ما قدرت بیشتری بدست می آریم). ادر اینجا باید گفت: لا حول ولا قوة إلا بالله العظیم ونا لله ونا إليه راجعون].

پس ای خواننده گرامی ملاحظه کن و با دقت تامل نما و بیندیش که چگونه وهابیها نصهای صریح قرآن و سنت نبوی، در تایید ساختن بناء بر قبور و زیارت آنها را رها کرده و سنت ابن تیمیه و بدعتهای او را در پیش گرفته و کلیه مسلمانان شیعی و سنی را به دلیل التزام داشتن به کتاب خدا و سنت پیامبرش، تکفیر نمودند.

خدای تعالی فرمود: {فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ}. (نور/ ۳۶ و ۳۷) یعنی؛ در خانههایی که خداوند اجازه داد تا ارج و منزلتش مرتفع و گرامی داشته شود و نام او در آنها یاد شود، و در هر بامداد و شامگاهان او را تسبیح گویند \* مردانی که هیچ تجارتی و داد و ستدی آنها را از یاد خدا، اقامه نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد و از روزی می ترسند که دلها و دیدهها در آن دگرگون می شود.

مفسرین از انس روایت کردند که گفت: قرأ رسول الله هذه الآية فقام اليه رجل فقال: أي بيوت هذه يا رسول الله؟ قال: بيوت الأنبياء، ثم قام أبو بكر فقال: يا رسول الله هذا البيت (بيت علي وفاطمة) منها؟ قال: نعم من أفاضلها. یعنی؛ وقتی رسول خدا این آیه را قرائت نمود مردی از جایش بلند شد و پرسید: ای رسول خدا! این خانهها کدام خانههاست؟! پیامبر فرمود: آنها خانه انبیاء هستند. سپس ابو بکر از جای خود بلند شد و پرسید: این خانه (خانه علی و فاطمه) از جمله آنهاست؟ پیامبر فرمود: از برترین و افضل ترین آنهاست. رجوع کنید به: تفسیر الدر المنثور تالیف سیوطی: ج ۵ ص ۵۰ و تفسیر ثعلبی: ج ۷ ص ۱۰۷ و شواهد التنزیل تالیف حسکانی: ج ۱ ص ۵۳۲، تفسیر الکشف والبیان: ج ۷ ص ۱۰۷، تفسیر آلوسی: ج ۱۸ ص ۱۷۴.

بنابراین بر ما لازم است که از دو جهت در این آیه مبارکه تامل و اندیشه کنیم: وجه اول؛ اینکه مراد از آنها مساجد نیست بلکه مراد بیوت شریفی است که خداوند به آنها رخصت داد که رفعت یابند و نام او در آنها ذکر شود، که همان خانه انبیاء و اولیاء است و از برترین و افضل ترین آنها، خانه

شریف پیامبر و خاندان پاک اوست، همان کسانی که خداوند پلیدی و ناپاکی را از آنان دور نمود و آنها را پاک و مطهر ساخت. آنجا که خدای تعالی فرمود: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}. یعنی؛ براستی که خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را پاک و مطهر سازد. وجه دوم؛ مراد از رفعت یافتن در آیه مبارکه می‌تواند این باشد این بناها برای عبادت، ساخته و مرتفع شوند همانگونه که آیه بدان تصریح نموده است. و یا اینکه مراد از رفعت تعظیم و ارج نهادن به آن خانه‌ها است. پس اگر مراد وجه اول باشد به ساختن بناء بر روی قبور تصریح می‌نماید. ولی اگر مراد از آن وجه دوم باشد به تعظیم و گرامی داشتن آنها سفارش نموده است و بدون شک ساختن بنای خانه و حفظ آن از خرابی همان تعظیم و گرامی داشتن آن خانه‌ها است. [پس خیلی با دقت تأمل کن].

و اما آنچه بعضی از مشایخ برای اثبات تحریم بناء بر روی قبور بدان استدلال کرده‌اند یا از نظر سند ضعیف است و یا اینکه از نظر علمی ساقط و بی اعتبار است. از مهم ترین احادیثی که بدان استدلال می‌کنند حدیث ابی الهیاج که در صحیح مسلم ج ۳ ص ۶۰ آمده که: وکیع عن سفیان از حبيب از ابی ثابت از ابی وائل از ابی الهیاج الأسدی روایت کرده که گفته: حضرت علی بن ابی طالب به من فرمود: **أَلَا أُبْعَثُ عَلِيَّ مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ لَا تَدْعَ تَمَثَالاً إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبراً مشرفاً إِلَّا سَوَيْتَهُ**. یعنی؛ آگاه باش که من تو را (برای امری) می‌فرستم که رسول خدا مرا برای آن فرستاد که هر مجسمه و تمثالی را یافتی از بین ببر و هر قبر مرتفعی را یافتی با خاک یکسان کن.

در پاسخ می‌گوییم: این حدیث باطل بوده و درست نیست که بدان استناد کنیم، زیرا وکیع و سفیان الثوری و حبيب بن ابی ثابت و ابا وائل الأسدی از افراد شیاد و فریبکار بوده و از افراد قابل اعتماد در حدیث نیستند. همانگونه که ذهبی در میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۶۹ با رقم ۳۳۲۲ ذکر کرده و درباره سفیان الثوری گفته: **إنه كان يدلس عن الضعفاء**. یعنی؛ او (حدیث جعلی) را از انسانهای ضعیف در حدیث جعل می‌کرده است. و همچنین ابن حجر در تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۱۵ گفته: ابن حبان و حبيب ابن ابی ثابت را فریبکار و شیاد (و جعل کننده حدیث) می‌دانند. رجوع کنید به: تهذیب التهذیب ج ۴ ص ۱۱۵ و درباره وکیع گفته: **إنه اخطأ في خمسمائة**. یعنی؛ در حقیقت او در پانصد حدیث اشتباه و خطا کرد. ج ۱۱ ص ۱۱۰.

از طرف دیگر این حدیث اساساً بر خراب کردن قبور دلالت ندارد. چونکه تسویه از نظر لغوی بمعنی درست کردن چیزی که کج و معوج است یعنی او آن را راست و متساوی ساخت. همانگونه که در قرآن کریم هم آمده است: {الَّذِي خَلَقَ قَسَوَى} (الاعلیٰ ۲) یعنی؛ (آن خدایی) که خلق کرد و به حد کمال خود رسانید. بنابراین معقول نیست که مراد از تسویه همان خراب کردن قبور از اساس باشد. و این حدیث هر چند که بر خراب کردن و ویرانی قبور دلالت ندارد، ولی حتی اگر این خبر درست هم باشد، رسول خدا حضرت علی را فرستاد که قبور مشرکین را نابود کند تا آثار جاهلیت را از بین ببرد، پس چه دلیلی وجود دارد که این حکم بر قبور

مسلمانان هم مصداقیت داشته و خراب کردن آنها واجب باشد؟! و اگر امیر المؤمنین به ویران کردن قبور و با خاک یکسان کردن آنها امر کرده باشد، پس این امر باید برای همه قبور عام باشد در حالی که در زمان خلافت امام علی (ع) قبور انبیا برافراشته بود و تا به امروز در سوریه و عراق و ایران برافراشته و پابرجاست ....

## برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۶

### ۷- منظور از وسیله در ایه : یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله ، چیست ؟

وسیله در لغت به معنای مطلق چیزی است که انسان را به دیگری نزدیک می کند . بنابراین وسیله در ایه فوق معنای بسیار وسیعی دارد و شامل هر کار و چیزی که ما را به خداوند متعال نزدیک می کند ، می شود مانند نماز ، روزه ، دعا ، عمل صالح و توسل و تبرک و .... بنابراین آنچه را که وهابی ها ادعا می کنند که وسیله فقط مختص عمل صالح است این ادعا صحت ندارد و ان ها بدون دلیل مفهوم این واژه را تخصیص کردند ، لذا بسیاری از علمای اهل سنت وسیله را به معنای عام تفسیر کردند از جمله :

۱- علامه محمد زاهد کوثری در کتابش (( مقالات کوثری )) ص ۳۳۹ می گوید : (( و ابتغوا الیه الوسیله )) الوسیله بعمومها تشمل التوسل بالاشخاص و التوسل بالاعمال )) وسیله عام است و شامل توسل به اشخاص و اعمال می شود .

۲- ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة ص ۱۸۰ از امام شافعی نقل می کند ، که این اشعار را می خواندند :

ال نبی ذریعتی ..... هم الیه وسیلتی ..... ارجوبهم اعطی غدا..... بیدی الیمین صحیفتی

خاندان پیامبر حمایت من هستند و ان ها وسیله من هستند از ان ها می خواهم که نامه اعمال من را فردای قیامت در دست من بگذارند .

۳- علامه سخاوی در کتاب فتح المغیت ج ۴ ص ۵۲۳ می گوید : افضل الصلاه و السلام علی النبی المخبر عن الله تعالی بالوحی و غیره ، و لاینطق عن الهوی ، سیدنا محمد سید الانام ( ای الخلق کلهم ) و سیلتنا و ذخرننا فی الشدائد و النوازل . برترین سلام ها و درود ها بر پیامبر که به وسیله ی وحی پیام رسان خداوند سبحان بود و از روی هوای نفس سخن نمی گفت و سرور تمام خلائق بود او وسیله ما برای تقرب به خداوند و ذخیره ی ما در سختی ها و گرفتاری هاست .

۴- علامه محمد خلیل حنفی در کتاب سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر ج ۱ ص ۲ می گوید: **فنتوجه الیک به (ص) اذ هو الوسیله العظمی** . پروردگارا به وسیله محمد (ص) به تو متوسل می شویم چون پیامبر وسیله عظمی می باشد .

۵- علامه سمهودی در کتاب وفاء الوفاء ج ۲ ص ۱۳۷۶ نقل می کند وقتی منصور خلیفه عباسی نحوه زیارت پیامبر (ص) را از مالک ابن انس پیشوای مذهب مالکی پرسید و به او گفت ایا رو به قبله دعا کنم یا رو به پیامبر (ص) مالک در پاسخ گفت چرا چهره از وی بر می تابی؟ او وسیله تو و وسیله پدر تو حضرت ادم است .  
بنابراین وسیله در ایه قرانی هم شامل اعمال صالح می شود و هم توسل به اشخاص . و بهترین و نزدیک ترین وسیله نزد خداوند متعال محمد و آل محمد علیهم السلام می باشند .

## بخش ۲. شنیدن اموات

### ۸- آیا مرده اختیار و اراده دارد؟ اگر خیر پس چرا شیعیان به مرده متوسل میشوند؟

برای مشروعیت توسل به اموات، به عمومیت آیه ۶۴ سوره نساء استدلال شده که مؤمنین را تشویق می کند که از پیامبر بخواهند برای آنان استغفار کند. قرآن مجید می فرماید: (و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما؛ اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند به سراغ تو می آمدند و استغفار می کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می کرد خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می یافتند.) این عمومیت زمان حیات و مرگ پیامبر(ص) را در برمی گیرد و این مساله موری اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و اهل سنت هست تا جایی که مهمترین کتاب های فقهی اهل سنت در بحث زیارت پیامبر اکرم (ص) این آیه شریفه را ذکر کرده و دستور به توسل داده اند مانند جناب مقدسی حنبلی (که وهابیت خود را حنبلی قلمداد می کنند) در مهمترین کتاب فقهی حنبلی ها یعنی المغنی ج ۳ ص ۵۹۰ می نویسد:

إذا دخلت المسجد . ثم تأتي القبر فتولی ظهرک القبلة و تستقبل وسطه و تقول السلام علیک أيها النبی و رحمة الله و بركاته ... اللهم لنک قلت وقولک الحق ( و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاءوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما ) وقد اتینک مستغفرا من ذنوبی ، مستشفعا بک إلی ربی .



سپس به نزد قبر رفته پس پشت خود را به سمت قبله می کنی و رو به سمت قبر می گویی سلام بر تو ای پیغمبر و رحمت خدا و برکات وی ... خداوندا تو گفته ای و کلامت درست است که اگر ایشان وقتی به خودشان ظلم کردند نزد تو آیند پس از خداوند طلب بخشایش کنند و رسول خدا هم برای ایشان طلب بخشایش کند به تحقیق خداوند را توبه پذیر و بخشنده خواهند یافت (آیه ۶۴ نساء). بدرستی که من به نزد تو آمده ام در حالیکه از گناهانم طلب بخشایش می کنم و از تو می خواهم که در نزد پروردگارم شفیع من باشی ... سپس کمی جلوتر رفته و می گویی سلام بر تو ای ابو بکر ...

ضمن این که به اعتقاد شیعه و اهل سنت، انبیاء الهی زنده هستند و شهدا (که اهل بیت علیهم السلام از شهدا هستند) نیز طبق آیه قرآن زنده هستند، پس توسل به آنها توسل به یک انسان زنده است نه توسل به مرده. آلوسی سلفی در باره این مساله در کتاب خودش الآیات البینات فی عدم سماع الأموات ج ۱/ص ۳۹ می نویسد:

**أما حياة الأنبياء عليهم الصلاة والسلام الحياة البرزخية التي هي فوق حياة الشهداء الذين قال الله تعالى فيهم بل أحياء عند ربهم يُرزقون فأمر ثابت بالأحاديث الصحيحة.**

حیات انبیا علیهم السلام حیاتی است برزخی و برتر از حیات شهداست که خداوند متعال در مورد ایشان فرموده است که ایشان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند . پس این امر مطلبی ثابت شده با روایات صحیح است.

برخی از روایات و بسیاری از علمای اهل سنت و وهابیت نیز به مساله سماع اموات صراحت دارند : محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیح بخاری که اصح کتب نزد اهل سنت بعد از قرآن است، بابی درباره شنیدن صدای پای تشییع کنندگان توسط مردگان، دارد :

«بَابُ الْمَيِّتِ يَسْمَعُ خَفَقَ النَّعَالِ»<sup>۴۱</sup>

مسلم بن الحجاج نیشابوری نیز در صحیح خودش می نویسد که مرده، حتی صدای پای تشییع کنندگان را که از کنار قبر برمی گردند، می شنود.

«إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ إِنَّهُ لَيَسْمَعُ خَفَقَ نَعَالِهِمْ إِذَا انْصَرَفُوا.»<sup>۴۲</sup>

ابن تیمیه می نویسد :

سُئِلَ: هَلْ يَتَكَلَّمُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ؟ :

<sup>۴۱</sup> - البخاري الجعفي، ابو عبد الله محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، ج ۱، ص ۴۴۸

<sup>۴۲</sup> - النيسابوري القشيري، ابوالحسين مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۰۱، ح ۲۸۷۰

فَقَالَ: وَأَمَّا سُؤَالُ السَّائِلِ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ فَجَوَابُهُ أَنَّهُ يَتَكَلَّمُ وَقَدْ يَسْمَعُ أَيْضًا مِنْ كَلِمَتِهِ؛ كَمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: {إِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ قَرَعَ نَعَالِهِمْ} وَثَبَتَ عَنْهُ فِي الصَّحِيحِ {أَنَّ الْمَيِّتَ يَسْأَلُ فِي قَبْرِهِ؛ فَيُقَالُ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟} ٤٣

سوال : آیا مرده در قبر صحبت می کند ؟

پاسخ : مرده در قبر صحبت می کند و حتی صدا را می شنود ، همانگونه که با روایت صحیح از پیامبر (ص) ثابت است ، ایشان فرمودند : « مردگان صدای پای تشییع کنندگان را می شنوند» و همچنین با روایت صحیح از پیامبر (ص) ثابت شده است که ایشان فرموده اند : « در قبر از میت پرسیده می شود و گفته می شود : خدای تو کیست ؟ دین تو چیست ؟ پیغمبر تو کیست ؟

ابن کثیر دمشقی (شاگرد ابن تیمیه ) می نویسد :

أَوْ ثَبَتَ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الْمَيِّتَ يَسْمَعُ قَرَعَ نَعَالِ الْمَشِيْعِينَ لَهُ، إِذَا انْصَرَفُوا عَنْهُ، وَقَدْ شَرَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأُمَّتِهِ إِذَا سَلَّمُوا عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ أَنْ يُسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ سَلَامَ مَنْ يُخَاطَبُونَهُ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَهَذَا خِطَابٌ لِمَنْ يَسْمَعُ وَيَعْقِلُ، وَلَوْ لَا هَذَا الْخِطَابُ لَكَانُوا بِمَنْزِلَةِ خِطَابِ الْمَعْدُومِ وَالْجَمَادِ، وَالسَّلْفُ مُجْمَعُونَ عَلَى هَذَا، وَقَدْ تَوَاتَرَتِ الْآثَارُ عَنْهُمْ بِأَنَّ الْمَيِّتَ يَعْرِفُ بَزِيَارَةِ الْحَيِّ لَهُ وَيَسْتَبْشِرُ، ٤٤

از پیامبر (ص) ثابت است که فرموده اند : میت صدای پای تشییع کنندگان را که از کنار قبرش برمی گردند را می شنود ، همچنین ایشان برای امت خود تشریح کرده اند که هنگام سلام به اهل قبور، به نحوی که زنده را خطاب می کنند به آنها سلام دهند و بگویند : سلام بر شما ، سلام بر منزلگاه مومنان . این خطاب برای کسی است که می شنود و میفهمد ، سلف نیز بر این امر اجماع دارند ، و اخبار متواتر از آنها رسیده است که میت از زیارت مردم آگاهی دارد و خوشحال می شود.

این قییم جوزیه (دیگر شاگرد ابن تیمیه ) می نویسد :

ابن قییم الجوزیه می گوید:

٤٣ - ابن تیمیه الحرانی ، مجموع الفتاوی ج ٤ ص ٢٧٣

٤٤ - تفسیر ابن کثیر ت سلامة (٦ / ٣٢٥)

«وقد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف زيارة الحى له ويستبشر به»<sup>٤٥</sup>

روایات متواتر است که مرده زائر قبرش را می‌شناسد و خوشحال می‌شود.

ابن جریر طبری می‌گوید:

«فقال جماعة يكثر عددها بتصحيحها وتصحيح القول به ظاهرها وعمومها وقالوا الميت بعد موته يسمع كلام الأحياء ولذلك قال النبي (صلى الله عليه وسلم) لأهل القليب بعدما ألقوا فيه ما قال قالوا وفي قوله لأصحابه إذ قالوا أتكلم أقواما قد ماتوا وصاروا أجسادا لا أرواح فيها فقال: ما أنتم بأسمع لما أقول منهم.»<sup>٤٦</sup>

جماعت زیادی از علما روایات سماع مردگان در جنگ بدر را تصحیح کردند و عمل به ظاهر آن روایات کردند و قائل شدند که انسان بعد از مردن صدای زندگان را می‌شنود و به خاطر این است که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) با کشتگان بدر صحبت کردند. بعد از انداختنشان در چاه و فرمایش پیامبر به اصحابش، وقتی اعتراض کردند و گفتند با مردگانی صحبت می‌کنید که جسد بدون روح هستند؛ حضرت جواب داد: شما شنواتر از آن‌ها به حرف‌های من نیستید.

### بخش ۳ . مهر

#### ۹- چرا بر مهر سجده می‌کنیم ؟

شیعه معتقد است که در حال نماز باید بر زمین یا آنچه که از آن می‌روید (مشروط به آنکه خوردنی یا پوشیدنی نباشد) سجده کرد؛ و سجده بر غیر این دو در حال اختیار صحیح نیست. در حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده و اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند، به این مطلب تصریح شده است: " و جعلت لى الأرض مسجدا و طهورا " زمین، سجدگاه و مایه پاکیزگی برای من گردیده است<sup>٤٧</sup> طهور که ناظر به تیمم است، نشان می‌دهد که مقصود از ارض زمین طبیعی است که از سنگ و خاک و مانند آن دو تشکیل می‌شود.

---

<sup>٤٥</sup> - أبو عبدالله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي الدمشقي، الروح فى الكلام على أرواح الأموات والأحياء باللائل من الكتاب والسنة، ج ١، ص ٥،

<sup>٤٦</sup> - الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير، تهذيب الآثار، ج ٢، ص ٤٩١

<sup>٤٧</sup> - صحيح بخارى: ٩١/١

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: "السجود لا يجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس" سجده تنها باید بر زمین و آنچه می‌رویاند- جز خوردنیها و پوشیدنیها-انجام گیرد.<sup>۴۸</sup>

سیره مسلمانان در عصر رسول گرامی سجده بر زمین مسجد بود که از سنگریزه‌ها مفروش شده بود. آنان هنگام گرمی هوا که سجده بر سنگهای داغ مشکل بود، سنگریزه‌ها را به دست می‌گرفتند تا خنک شود و به هنگام نماز بر آن سجده کنند. جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: من نماز ظهر را با پیامبر می‌گزاردم؛ مشتی از سنگریزه در دست گرفته و آنها را دست به دست می‌کردم تا خنک شود و به هنگام نماز بر آن سجده کنم.

۴۹

پیامبر به یکی از صحابه، که از خاکمال شدن پیشانی دوری جسته بود، دستور داد و گفت: «ترب وجهک»: صورت خود را خاکمال کن.<sup>۵۰</sup> همچنین اگر احیانا برخی از افراد بر گوشه عمامه خود سجده می‌کردند، پیامبر آن را از زیر پیشانی آنها می‌کشید.<sup>۵۱</sup>

این احادیث، همگی گواه آن است که در عصر رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم، وظیفه مسلمانان ابتدا سجده بر سنگ و خاک بوده و آنان هرگز بر فرش و لباس و گوشه عمامه سجده نمی‌کردند. ولی بعدها وحی الهی به پیامبر ابلاغ کرد که بر حصیر و بوریا نیز می‌توان سجده کرد، و روایات بسیاری از سجده پیامبر بر حصیر و بوریا حکایت می‌کند.<sup>۵۲</sup>

مخالفین شیعه بصراحت گفته اند که سجده بر روی سجاده در عصر رسول خدا (ص) و صحابه نبوده و این عمل بدعت است.<sup>۵۳</sup>

بر این اساس، شیعه امامیه پیوسته بدین اصل مقید بوده و صرفاً بر زمین و یا روییدنی های غیر مأکول و غیر ملبوس آن، مانند حصیر و بوریا، سجده می‌کند؛

پس سجده بر حصیر، سنگ و امثال آن سجده برای آنها و شرک نیست، چرا که این سنت رسول خدا (ص) بوده است.

<sup>۴۸</sup> - وسائل، ج ۳، باب ۱، از ابواب "ما یسجد علیه" حدیث یکم، ص ۵۹۱

<sup>۴۹</sup> - مسند احمد: ۳/۳۲۷، حدیث جابر، سنن بیهقی: ۱/۴۳۹

<sup>۵۰</sup> - کنز العمال ۷/۴۶۵، شماره حدیث ۱۹۸۱۰

<sup>۵۱</sup> - سنن بیهقی: ۱/۱۰۵

<sup>۵۲</sup> - مسند احمد: ۶/۳۷۷

<sup>۵۳</sup> - أَصْلُ الْفُرْشِ بِدَعَةٍ، لَا سَيِّمًا فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَأَصْحَابَهُ كَانُوا يُصَلُّونَ عَلَى الْأَرْضِ، وَالْحُمْرَةُ الَّتِي كَانَ يُصَلِّي عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - صَغِيرَةٌ، لَيْسَتْ بِقَدْرِ السَّجَادَةِ. الفتاوى الكبرى لابن تيمية ج ۲ ص ۳۶۷

بر همین اساس شیعه برای مهر سجده نمی کند بلکه روی آن سجده می کند ، با توجه به اینکه مهر نیز از خاک می باشد هدف عمل به سنت رسول خدا (ص) می باشد . اما چرا شیعیان اصرار دارند بر روی مهر سجده کنند ؟

جواب سوال واضح است ، مهري که شیعه بر آن سجده می کند منتسب به خاک کربلاست ، یعنی خاکی که سید الشهداء بر آن بشهادت رسیده اند ، این خاک مقدس است و از برترین خاکهاست تا جایی که حتی اهل سنت روایت کرده اند که رسول خدا (ص) خاک کربلا را مبارک می دانسته اند و آن را میبوسیدند .<sup>۵۴</sup>

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۴۵**

### بخش ۴. فاطمیه

**۱۰- چگونه ممکن است که خداوند متعال بخاطر شخصی غضب و برای رضایتش راضی**

**شود ؟ مگر خدا تابع بشر است ؟**

طبق روایت صحیح اهل سنت پیامبر گرامی (ص) رضایت و غضب حضرت زهرا(س) را مساوی با غضب و رضایت خداوند متعال قرار داده و فرموده:

**إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لَغَضْبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ.**

حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵ هـ) بعد از نقل این روایت آنرا تصحیح کرده و می گوید:

**هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه .<sup>۵۵</sup>**

برخی دیگر از بزرگان اهل سنت همچون سیوطی<sup>۵۶</sup> ، زرقانی<sup>۵۷</sup> و صالحی شامی<sup>۵۸</sup> روایت فوق را معتبر دانسته اند .

مامسلمانان می دانیم وقتی والدین از فرزندشان غضبناک شوند این غضب موجبات غضب خداوند را ایجاد می کند . نمی دانیم چرا وهابیت وقتی به حضرت زهرا علیها السلام می رسند تمام معارف اسلامی را به

---

<sup>۵۴</sup> - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهَبِ بْنِ زَمْعَةَ، قَالَ: أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اضْطَجَعَ ذَاتَ لَيْلَةٍ لِلنُّومِ فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِرٌ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِرٌ، دُونَ مَا زَأَيْتُ بِهِ الْمَرَّةَ الْأُولَى، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَاسْتَيْقَظَ وَفِي يَدِهِ تَرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقْبَلُهَا، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ التَّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: " أَخْبَرْتَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ أَنَّ هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ - لِلْحُسَيْنِ - فَقُلْتُ لِجِبْرِيلَ: أَرْنِي تَرْبَةَ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَهَذِهِ تَرْبَتُهَا " هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخْرِجَاهُ [التعليق - من تلخيص الذهبي] ۸۲۰۲ - مر هذا على شرط البخاري ومسلم . المستدرک علی الصحیحین للحاکم (۴ / ۴۴۰)

۵۵ - همان ج ۳، ص ۱۶۷

۵۶ - الثغور الباسمة في مناقب سيدتنا فاطمة بنت رسول الله (ص) ص ۷۶

۵۷ - شرح العلامة الزرقاني على المواهب الدنية ج ۴ ص ۳۳۱

۵۸ - سبل الهدى والرشاد ج ۱۱ ص ۴۴

فراموشی میسپارند و این شبهه را مطرح می کنند در این روایت سخن از تبعیت خداوند از بشر نیست؛ بلکه این حدیث در مقام بیان جایگاه والای معنوی حضرت زهرا سلام الله علیها و تسلیم محض بودن ایشان در پیشگاه پروردگار است که این مطلب نشانگر این است که آن حضرت به قدری تسلیم خداوند هستند و به نحوی اعمال ایشان مطابق با اراده الهی است که نه تنها رضایت و خشم ایشان به خاطر خداست؛ بلکه خداوند نیز به خاطر ایشان خشنود و غضبناک می شود.

توجیه فوق را ابن تیمیه حرانی نیز پذیرفته و در مجموع فتاوی خود آورده است. ۵۹

## ۱۱- آیا حضرت زهرا بر ابوبکر و عمر غضب کرده و تا آخر عمر با ایشان سخن نگفته

است؟ آیا درست است که حضرت زهرا(س)، با ابوبکر بیعت نکرده است؟

غضب فاطمه (س) بر ابوبکر از آفتاب روشن تر و غیر قابل انکار است.

بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت از تداوم غضب و قهر حضرت فاطمه (س) بر ابوبکر، سخن گفته است. در کتاب أبواب الخمس، می نویسد:

فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ. ۶۰

۲۹۲۶ حدثنا عبد العزيز بن عبد الله حدثنا إبراهيم بن سعد عن صالح عن بن شهاب قال أخبرني عروة بن الزبير أن عائشة أم المؤمنين رضى الله عنها أخبرته أن فاطمة عليها السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وسلم سألت أبا بكر الصديق بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فهجرت أبا بكر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت

صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۲۶

۵۹ - وَأَمَّا قَوْلُ الْقَائِلِ: إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَا الْمَشَايخِ وَيَغْضَبُ لِعِضْبِهِمْ. فَهَذَا الْحُكْمُ لَيْسَ هُوَ لِجَمِيعِ الْمَشَايخِ وَلَا مُخْتَصٌّ بِالْمَشَايخِ بَلْ كُلُّ مَنْ كَانَ مُوَافِقًا لِلَّهِ: يَرْضَى مَا يَرْضَاهُ اللَّهُ وَيَسْخَطُ مَا يَسْخَطُ اللَّهُ كَانَ اللَّهُ يَرْضَى لِرِضَاهُ وَيَغْضَبُ لِعِضْبِهِ مِنَ الْمَشَايخِ وَغَيْرِهِمْ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ مِنَ الْمَشَايخِ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصَّفَةِ. مجموع فتاوی، ابن تیمیه ج ۱۱ ص ۵۱۵

۶۰ - فاطمه دختر رسول خدا از ابوبکر ناراحت و از وی روی گردان شد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت. صحیح البخاری، ج

۳، ص ۱۱۲۶، ح ۲۹۲۶، باب فَرَضِ الْخُمْسِ.

و در روایت ابن قتیبہ آمده است : هنگامی که آن دو برای عیادت حضرت فاطمه (س) آمدند، ایشان اجازه ورود به آن دو ندادند ، بهمین خاطر ناچار شدند به امیرمؤمنان علی (ع) متوسل شوند و آن حضرت وساطت کرد، حضرت در پاسخ امیرمؤمنان (ع) فرمود: **البیت بیتک.**

یعنی علی جان! خانه خانه تو است، شما مختارید.

هنگامی که آن دو عذرخواهی کردند، صدیقه طاهره نپذیرفت؛ و فرمود:

**فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني ولئن لقيت النبي لأشكونكما إليه. والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها.**<sup>۶۱</sup>

این غضب و اندوه بنحوی بود که حضرت زهرا (س) به حضرت علی (ع) وصیت می کند که شبانه و مخفیانه ایشان را دفن کند که خلیفه و دار و دسته او در تشییع شرکت نکنند . ابن بطال یکی از شراح صحیح بخاری می نویسد :

**ودفن علی بن ابی طالب زوجته فاطمة ليلاً، فرَّ بها من أبي بكر أن يصلي عليها، كان بينهما شيء، رواه ابن جريج عن عمرو بن دينار، أن حسن بن محمد أخبره بذلك، وقال: أوصته فاطمة بذلك.**<sup>۶۲</sup>  
علی بن ابی طالب برای اینکه ابوبکر بر جنازه حضرت زهرا (س) نماز نخواند ، ایشان را شبانه و مخفیانه دفن کرد. حسن بن محمد گفته است که حضرت زهرا(س) این وصیت به علی بی ابی طالب کرده بودند.

بنابراین حضرت فاطمه علیها السلام نه تنها تا آخر عمر با ابوبکر سخن نگفت و بر ایشان غضبناک بودند بلکه با او بیعت نکردند . غزالی می نویسد :

**وهذا منصوص أيضا فإن العباس وأولاده وعلياً وزوجته وأولاده لم يحضروا حلقة البيعة وخالفكم أصحاب السقيفة.**<sup>۶۳</sup>

این نیز منصوص است (با روایات ثابت شده) که همانا ابن عباس و فرزندانش، علی علیه السلام و همسرش و فرزندانش در حلقه بیعت حاضر نشدند و اصحاب سقیفه نیز با شما مخالفت کردند (و خواستار خلافت غیر ابی بکر بودند).

نتیجه: عدم بیعت و خشم دائمی حضرت فاطمه علیها السلام از خلافت ابوبکر نشان از غیر مشروع بودن حکومت او دارد.

۶۱ - پس من خدا و فرشتگان را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده اید و در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت

خواهم کرد. به خدا قسم پس از هر نماز بر شما نفرین خواهم کرد. الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۷

۶۲ - شرح صحیح البخاری لابن بطال ج ۳ ص ۳۲۶

۶۳ - الغزالي، سز العالمين وكشف ما في الدارين، ج ۱، ص ۱۸

و سوالی که بی پاسخ مانده اینستکه طبق اعتقاد ایشان هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلی مرده است .

حال می پرسیم امام حضرت زهرا(س) که باری تعالی به رضایت وی راضی می شود کیست؟

### برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۱

#### ۱۲- چرا حضرت علی ( ع ) بعد از به دست گرفتن حکومت فدک را پس نگرفتند ؟

یکی از حقایقی که باید در ان تامل کنیم ان است که اهل بیت علیهم السلام در تمام مراحل زندگی مبارک ان ها ، مصلحت اسلام و مسلمین و حفظ دین را در الویت کار خود قرار داده بودند . لذا جان و مال و خانواده ی خود را برای حفظ اسلام تقدیم می کردند .

جامعه اسلامی بعد از وفات پیامبر ( ص ) مسیری که پیامبر برای ان ها معین کرده بودند را کنار گذاشتند و به جای خلیفه ی به حق پیامبر کسانی روی کار آمدند که صلاحیت نداشتند و به سبب ان ها بسیاری از احکام دینی و شریعت اسلامی گرفتار بدعت های زیادی شده بودند ، اگر امام بخواهد گذشته را اصلاح کند و بدعت ها را برگرداند جامعه ان روز تاب و تحمل ان را ندارد .

امام شافعی در کتاب ام از وهب بن کیسان نقل می کند : کل سنن رسول الله قد غیرت حتی الصلاة . کتاب الام: ۲۰۸/۱ . یعنی تمام سنت و شریعت پیامبر گرامی حتی نماز هم تغییر یافته است .

امام مالک از جدش مالک نقل می کند که گفته: ما أعرف شیئاً مما أدرکت الناس إلا النداء بالصلاة . الموطأ: ۹۳/۱ و شرحه: ۱۲۲/۱ . از مردم جز دعوت به نماز ، چیزی را نمی بینم . حسن بصری از علما و فقهایی بزرگ اهل سنت می گوید: لو خرج علیکم أصحاب رسول الله ما عرفوا منکم إلا قبلتکم . جامع بیان العلم: ۲۴۴/۲ . اگر صحابه پیامبر به میان شما بیاید از اسلام شما جزاین که به طرف قبله می ایستید چیز دیگری مشاهده نخواهد کرد .

بخاری در صحیح خود از عمران بن حصین صحابی پیامبر که در بصره وقتی پشت سر علی بن ابی طالب علیه السلام نماز می خواند ، می گوید: نماز علی یاد آور نمازی است که با پیامبر گرامی به جای می آوردیم .

عن عمران بن حصین قال : صلّی مع علی بالبصرة فقال: ذكّرنا هذا الرجل صلاة كُنّا نصليها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم . صحیح البخاری: ( ۱۶۱ ح ۷۸۴ ) ، ۲۰۰/۱ .

ومشابه این روایت را از طرف بن عبد الله نقل می کند که می گوید: صلیت خلف علی بن ابی طالب أنا وعمران بن حصین فكان إذا سجد کبر وإذا رفع رأسه کبر وإذا نهض من الركعتین کبر فلما قضی



الصلوات أخذ بيدي عمران بن حصين فقال : لقد ذكّرني هذا صلاة محمد صلى الله عليه وسلم أو قال : لقد صلّى بنا صلواة محمد صلى الله عليه وسلم. صحيح البخارى: (١٦٢ ح ٧٨٦)، ١٩١/١،  
 ودر صحيح مسلم آمده: عن مُطَرِّف قال : صليت أنا وعمران بن حُصين خلف على بن أبى طالب فكان إذا سجد كبر وإذا نهض من الركعتين كبر فلما انصرفنا من الصلاة قال : أخذ عمران بيدي ، ثم قال : لقد صلى بنا هذا صلاة محمد صلى الله عليه وسلم أو قال : قد ذكّرني هذا صلاة محمد صلى الله عليه وسلم. صحيح مسلم: ٨/٢، (١/١٦٩ ح ٣٩٣)

سوال : ايا در چنین وضعی ، امام مهدی ( ع ) می تواند گذشته را اصلاح کند ؟ و ايا اگر برای اصلاح و مطالبه اقدام می کردند جامعه با او همراهی می کرد ؟  
 به عنوان نمونه: نماز تراویح که توسط خلیفه دوم تاسیس شد و بنا به نقل بخاری عمر با صراحت گفت: نعم البدعة چه بدعت خوبی است . صحیح بخاری ج ١ ص ٣٤٢ . حضرت علی علیه السلام در زمان حکومت خویش به امام حسن دستور داد که مردم را از خواندن این نماز مستحبی به جماعت ، جلوگیری کند ولی مردم همه فریاد در آوردند : وا عمره ، وا عمره ، به دنبال آن حضرت امیر علیه السلام فرمود: قل لهم صلوا به آنان بگوئید به هرنحوی که می خواهید نماز بخواید .

### ١٣- آياسکوت امام علی (ع) در شهادت حضرت زهرا (س) با شجاعت ایشان تناقض ندارد ؟

سکوت امام علی(ع) در برابر خلفا در راستای حفظ دین و وحدت اسلامی و فراهم نبودن شرایط قیام بود. از این رو آن حضرت بارها از وضع موجود و ظلم‌هایی که بر خاندان ایشان روا داشته شد، شکایت کردند. آن حضرت، در خطبه «شقشقیه» از کتاب نهج البلاغه، خود علل سکوتشان در برابر خلفا را بیان کرده‌اند: "من ردای خلافت را رها ساختم، دامن خود را از آن در پیچیدم (کنار رفتم)، در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که آیا با دست تنها (بدون یاور) به پاخیزم (و حق خود و مردم را بگیرم) و یا در این محیط پرخفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند، صبر کنم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را مانند واپسین دم زندگی به رنج و آسایش می‌دارد. (عاقبت) دیدم بردباری و صبر، به عقل و خرد نزدیک‌تر است، شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می‌ماندم که خار در چشم و استخوان در گلو دارد، با چشم خود می‌دیدم میراثم را به غارت می‌برند. ٦٤

٦٤ - نهج البلاغه، خطبه شقشقیه.

این سخنان را امام در وضعی بیان کردند که دین اسلام در خطر بود و جهان اسلام نیز نیاز به وحدت داشت، زیرا هم در حوزه اسلام عواملی تهدید کننده وجود داشت و هم دشمن خارجی جهان اسلام را تهدید می کرد. خطرها را می توان به این ترتیب دسته بندی کرد:

۱- اگر حضرت علی(ع) با توسل به قدرت و قیام مسلحانه درصدد قبضه حکومت و خلافت بر می آمدند، بسیاری از عزیزانی را که از جان و دل به امامت و رهبری ایشان معتقد بودند، از دست می دادند و حکومت نیز در دست غاصبان خواهد ماند.

۲- از آن جا که بسیاری از گروه ها و قبایلی که در سال های آخر عمر پیامبر(ص) مسلمان شده بودند، هنوز آموزش های لازم اسلامی را ندیده بودند، پرچم «ارتداد» و بازگشت به بت پرستی را برمی افراشتند و بنابراین عملاً با حکومت اسلامی مخالفت می کردند و این خطری جدی بود که از امیرالمومنین در نهج البلاغه روایت شده است.<sup>۶۵</sup>

۳- علاوه بر خطر مرتدین، مدعیان نبوت و پیامبران دروغین مانند «مسلیمه کذاب»، «طلیحه» و «سجاح» نیز در صحنه ظاهر شده و هر کدام طرفداران و نیروهایی دور خود گرد آوردند و قصد حمله به مدینه را داشتند که با همکاری و اتحاد مسلمانان پس از زحماتی نیروهای آنان شکست خوردند. در چنین وضعی بود که امام علی(ع) در جای دیگر از حفظ دین و وحدت اسلامی سخن گفتند: "به خدا سوگند، هرگز فکر نمی کردم که عرب خلافت را از خلدان پیامبر (ص) بگیرد یا مرا از آن باز دارد. مرا به تعجب و لنداشت جز توجه مردم به دیگری که دست او را به عنوان بیعت می فشردند. از این رو، دست نگاه داشتیم. دیدم که گروهی از مردم از اسلام بازگشته اند و می خواهند آیین محمد(ص) را محو کنند. ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم، رخنه و ویرانی در پیکر آن مشاهده کنم که مصیبت و اندوه آن بر من بالاتر و بزرگ تر از حکومت چند روزه ای است که به زودی مانند سراب یا ابر از میان می رود. پس به مقابله با این حوادث برخاستم. مسلمانان را یاری کردم تا آن که باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت."<sup>۶۶</sup>

۴- خطر حمله احتمالی رومیان نیز می توانست مایه نگرانی دیگری برای جبهه مسلمانان باشد؛ زیرا تا آن زمان مسلمانان سه بار با رومیان رو در رو درگیر شده بودند و آنان

<sup>۶۵</sup> - أَلَا وَإِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّه - (ص). نهج البلاغه ص ۵۷

<sup>۶۶</sup> - نهج البلاغه نامه ی ۶۲.

مسلمانان را خطری جدی تلقی می‌کردند و در پی فرصتی بودند که به مرکز اسلام حمله کنند.

با در نظر گرفتن نکات یاد شده، روشن می‌شود که چرا امام(ع) بعد از آن که مکرر حق خود را درخواست کرد و شدیداً بر غاصبان حقش اعتراض کرد، اما صبر را بر قیام ترجیح داد و با صبر، تحمل، تدبیر و دوراندیشی، جامعه اسلامی را از خطرهای بزرگ نجات داد.

ولی با این همه امیرمؤمنان در مرحله اول و زمانی که آن‌ها قصد تعرض به همسرش را داشتند، از خود واکنش نشان داد و با عمر مقابله شدیدی کردند، عمر را بر زمین زد، با مشت به صورت و گردن او کوبید؛ اما از آن جایی که مأمور به صبر بود از ادامه مخاصمه منصرف و طبق فرمان رسول خدا(ص) صبر پیشه کرد. ( که برخی از اسباب آن در بالا ذکر شد ) در حقیقت با این کار می‌خواست به آن‌ها بفهماند که اگر مأمور به شکیبائی نبودم و فرمان خدا غیر از این بود، کسی جرأت نمی‌کرد که این فکر را حتی از مخیله‌اش بگذراند؛ اما آن حضرت مثل همیشه تابع فرمان‌های الهی بوده است. سلیم بن قیس هلالی که از یاران مخلص امیرمؤمنان (ع) است، در این باره می‌نویسد:

علی علیه السلام ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد؛ ولی به یاد سخن پیامبر (ص) و وصیتی که به او کرده بود افتاد، فرمود: ای پسر صُهاک! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث نمود، اگر مقدرات الهی و عهدی که پیامبر با من بسته است، نبود، می‌دانستی که تو نمی‌توانی به خانه من داخل شوی.<sup>۶۷</sup>

ممکن است مخالف بگوید که دستور صبر به علی (ع) توسط پیامبر از دروغ‌ها و بدعت‌های شیعیان است. در پاسخ باید گفت که این حقیقت در کتب مخالفین نیز با سند صحیح ذکر شده است. احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است:

أَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمَقْدَمِيُّ حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سَلِيمَانَ، يَعْنِي النُّمَيْرِيَّ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَحْيَى عَنْ لِيَاسِ بْنِ عَمْرٍو الْأَسْلَمِيَّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَلِّبٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : "إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اخْتِلَافٌ أَوْ أَمْرٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ السَّلْمَ فافعل".<sup>۶۸</sup>

---

۶۷ - فَوَثَبَ عَلِيٌّ (عليه السلام) فَأَخَذَ بِتَلَابِيهِ ثُمَّ نَتَرَهُ فَصَرَعهُ وَوَجَّأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَا أَوْصَاهُ بِهِ فَقَالَ وَالَّذِي كَرَّمَ مُحَمَّدًا بِالنُّبُوَّةِ يَا ابْنَ صُهَاكَ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ وَعَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَعَلِمْتُ أَنَّكَ لَا تَدْخُلُ بَيْتِي. كتاب سلیم بن قیس الهالالی، ص ۵۶۸

۶۸ - مسند الامام أحمد ج ۱ ص ۴۶۹

علی بن ابی طالب می فرماید ، رسول خدا (ص) به من فرمود : پس از من اختلاف و امری اتفاق می افتد ، اگر توانستی صبر و مسالمت کنی پس انجام بده .

احمد شاکر در تحقیق خود بر روایات مسند احمد بن حنبل روایت فوق را صحیح دانسته است.<sup>۶۹</sup>

## ۱۴\_ آیا جایز است کسی را لعنت کنیم که بر حضرت محمد و آل محمد ( ص ) ظلم کرده است؟

آری لعنت خدا بر همه آنها باد از اولشان تا آخرشان .

بیان : قرآن کریم بصراحت و طی آیات زیادی لعنت کردن را جایز کرده است ، بر همین مبنا پروردگار جهانیان در قرآن کریم کافرین، ظالمین و کاذبین را لعنت کرده است . همچنین کسانی که پیامبر ( ص ) را آزار می دادند لعنت کرده است و فرمودن : **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا (احزاب/ ۵۷)** «یعنی : آنان که خدا و رسولش را (با عصیان و مخالفت) آزار و اذیت کنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرد (واز رحمت خود دور گرداند) و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.» همچنان منافقین و فاسقین و بسیاری از نظایر آنها را هم لعنت کرده است . بنابراین ما از این آیات عظیم می فهمیم که خداوند متعال لعنت کردن را مجاز دانسته و دشنام دادن را نهی کرده است، خداوند تعالی در سوره انعام آیه ۱۰۸ می فرماید : **وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا** «یعنی : (شما مؤمنان) به آنچه که مشرکان آنها را خدا می دانند دشنام ندهید تا مبادا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند.» و مرد دلاور بزرگ اسلام حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ( ع ) فرمودند : **إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ** یعنی : من بیزارم از اینکه شما از دشنام دهنده گان باشید (نهج البلاغه / خطبه ۲۰۶).

ما وقتی که به سنت نبوی مراجعه می کنیم که در حقیقت شرحی بر قرآن کریم است ، در می یابیم که رسول خدا (ص) کسانی را که از حضور در سپاه اسامه خودداری می کردند لعنت کرد و بنی امیه را هم لعنت نمود. بنی امیه ای که قرآن کریم از آنها بعنوان شجره ملعونه تعبیر کرده است . پیامبر خدا ( ص ) همچنین بعضی

از اصحاب خود را هم لعن کردند بنابراین لعنت کردن این اشخاص اگر بر مبنای دلیل و برهانی مستند باشد بی‌اشکال است .

قرآن کریم تصریح کرده که آن کسانی که خدا و رسولش را آزار دهند آنان لعنت شدگانی در دنیا و آخرت بوده و خداوند برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا کرده است .

رسول خدا ( ص ) هم فرمود : من أذى فاطمة فقد أذاني «یعنی: هر کس فاطمه را آزار دهد یقیناً مرا آزار داده است». رسول خدا ( ص ) به اهل بیت خود فرمود : أنا حرب لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم «یعنی: من با هرکس که با شما بجنگد من در جنگ هستم و با کسی که با شما مسالمت می‌ورزد مسالمت می‌ورزم». خداوند متعال هم بیان نموده که حضرت علی ( ع ) نفس رسول خدا ( ص ) می‌باشد همان گونه که در آیه مباحله آمده است .

از طریق آیات قرآن کریم و سنت نبوی ثابت شده که اهل بیت علیهم السلام نفس رسول خدا ( ص ) هستند و بر طبق فرمایش رسول خدا ( ص ) هرکس اهل بیت را آزار دهد در حقیقت رسول خدا را آزار داده است و هرکس رسول خدا ( ص ) را آزار دهد یقیناً خدای تعالی را آزار داده است ، بنابراین : کسانی که در حق اهل بیت ظلم کرده‌اند لعنت شدگانی در دنیا و آخرت هستند، پس لعنت خدا بر آنها از اولین آنها تا آخرین شان باد .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۳**

## ۱۵- آیا داستان خواستگاری امام علی از دختر ابوجهل و غضبناک کردن حضرت زهرا(س) در این قضیه صحت دارد؟

ازدواج امام علی (ع) از دختر ابوجهل یکی دیگر از دروغ‌های ساخته و پرداخته دستگاه روایت ساز بنی امیه است که اهل بیت علیهم السلام به دروغ و افسانه بودن این افسانه اذعان دارند. شیخ صدوق در کتاب امالی روایت می‌کند :

أبي عن ابنِ قتيبةَ عن حمّاد بنِ سليمانَ عن نوحِ بنِ شعيبٍ عن محمدِ بنِ إسماعيلَ عن صالحِ عن علقمةَ قال: قال الصادقُ جعفرُ بنُ محمدٍ عليهما السلام:... قال علقمةُ فقُلْتُ للصادقِ عليه السلام يا ابنَ رسولِ اللهِ! إنَّ النَّاسَ يَنسُبُوننا إلى عَظائِمِ الأُمورِ وقد ضاقتُ بِذلكَ صُدورنا فقالَ عليه السلام: يا

عَلَقَمَهُ إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمَلِكُ وَالسِّنَّتَهُمْ لَا تُضْبِطُ وَكَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَحَجَّجُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ أَلَمْ يَنْسُبُوا يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنَّهُ هُمَّ بِالزَّنَا أَلَمْ يَنْسُبُوا أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنَّهُ ابْتُلِيَ بِذُنُوبِهِ أَلَمْ يَنْسُبُوا دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنَّهُ تَبِعَ الطَّيْرَ حَتَّى نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ أَوْرِيَا فَهَوَّاهَا وَأَنَّهُ قَدَّمَ زَوْجَهَا أَمَامَ التَّابُوتِ حَتَّى قُتِلَ ثُمَّ تَزَوَّجَ بِهَا... وَمَا قَالُوا فِي الْأَوْصِيَاءِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَلَمْ يَنْسُبُوا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى أَنَّهُ كَانَ يَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالْمُلْكَ وَأَنَّهُ كَانَ يُؤَثِّرُ الْفِتْنَةَ عَلَى السُّكُونِ وَأَنَّهُ يَسْفِكُ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ بِغَيْرِ حِلِّهَا وَأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِيهِ خَيْرٌ مَّا أَمَرَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بِضَرْبِ عُنُقِهِ أَلَمْ يَنْسُبُوهُ إِلَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ أَبِي جَهْلٍ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَكَاهُ عَلَى الْمُنْبَرِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ إِنَّ عَلِيًّا يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ ابْنَةَ عَدُوِّ اللَّهِ عَلَى ابْنَةِ نَبِيِّ اللَّهِ أَلَا إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ غَاظَهَا فَقَدْ غَاظَنِي.<sup>٧٠</sup>

علقمه می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مردم به ما کارهای زشتی نسبت می دهند؛ به طوری که سینه ما تنگ شده و شدیداً ناراحت می شویم فرمود: ای علقمه انسان نمیتواند خشنودی مردم را جلب نموده و جلو زبان آنها را بگیرد. چگونه سالم می مانید از چیزی که انبیاء و پیامبران و اوصیاء علیهم السلام از او سالم نماندند. آیا به یوسف نسبت ندادند که او تصمیم گرفت که زنا کند؟ آیا در باره ایوب نگفتند که او از اثر گناهانش به آن مصیبت ها دچار گشت؟ آیا در حق داوود پیغمبر نگفتند که او دنبال کرد پرنده را تا اینکه چشمش بزن اوریا افتاد و دلباخته او شد و به منظور رسیدن به هدف خود شوهر آن زن را در جلو جبهه جنگ پیشاپیش تابوت قرار داد تا اینکه کشته شد سپس با آن زن ازدواج کرد؟... آیا در باره حضرتش نگفتند که او در باره پسر عمش علی علیه السلام نظر خصوصی دارد و طبق هوای نفس خود سخن میگوید تا اینکه خداوند دروغ آنان را روشن ساخت و این آیه را نازل فرمود و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؟...

و در باره اوصیاء بیش از اینها گفتند. آیا نسبت ندادند به سید اوصیاء علیهم السلام که او طالب دنیا و در پی خلافت و سلطنت است و این که او همیشه در صدد فتنه و آشوب است و سکون و آرامش اجتماع را دوست ندارد. و اینکه او خون مسلمانان را بدون جهت می ریزد و اینکه اگر او مرد خوبی بود خالد بن ولید را مأمور کشتن او نمیکردند.

آیا نسبت ندادند که او می خواهد با دختر ابوجهل با داشتن فاطمه زهرا علیها سلام ازدواج کند و اینکه پیامبر در حضور مسلمین بالای منبر از او شکایت کرد و فرمود: «مردم! علی تصمیم گرفته دختر دشمن خدا را بر

سر دختر پیامبر خدا بیاورد. آگاه باشید فاطمه پاره تن من است هر که او را آزار دهد مرا آزاد داده و هر که او را خوشحال کند مرا خوشحال کرده و هر که او را بخشم آورد مرا بخشم آورده است».

از جهت دیگر در تمام روایاتی که مخالفین به ویژه در صحیح بخاری و مسلم ذکر کرده اند، سند به فردی به نام مسور بن مخرمه میرسد که برای اثبات دشمنی مسور بن مخرمه با اهل بیت همین بس که خوارج با او رابطه خوبی داشته و او را از خودشان می دانستند.  
ذهبی در ترجمه مسور بن مخرمه می نویسد:

### قال الزبير بن بكار: كانت [الخوارج] تغشاه وينتحلونه.<sup>۷۱</sup>

خوارج او را تحویل گرفته و از خودشان می دانستند.  
همچنین او از طرفداران معاویه بود به حدی که هر وقت نام معاویه را می شنید، براو درود می فرستاد.  
ذهبی در سیر اعلام النبلاء در این باره می نویسد:

### قال عروة: فلم أسمع المسور ذكر معاوية إلا صلى عليه.<sup>۷۲</sup>

از مسور نشنیدم که یادی از معاویه به کند و بر او درود نفرستد.  
آیا روایت چنین شخصی را می توان در حق اهل بیت علیهم السلام پذیرفت؟  
همچنین نگاهی به شرایط سنی راوی بر اساس آن چه عالمان رجال اهل سنت گفته اند بسیار جالب و شنیدنی است. مسور بن مخرمه، در سال دوم هجرت در مکه به دنیا آمده و در سال هشتم هجرت وارد مدینه شده است. از طرف دیگر نقل کرده اند که قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل نیز در سال هشتم هجری بوده؛ یعنی مسور بن مخرمه در زمان وقوع قضیه، تنها شش سال بیشتر نداشته است. با این حال او تنها راوی این افسانه می باشد!

ابن حجر عسقلانی در الإصابة می نویسد:

### قال يحيى بن بكير وكان مولده بعد الهجرة بسنتين وقدم المدينة في ذي الحجة بعد الفتح سنة

ثمان وهو غلام أيفع بن ست سنين.<sup>۷۳</sup>

مسور دو سال پس از هجرت به دنیا آمد و پس از فتح مکه در ماه ذی حجه سال هشتم وارد مدینه شد که عمرش شش سال بیشتر نبود.

---

۷۱ - سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹۱

۷۲ - همان، ج ۳، ص ۳۹۲

۷۳ - الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۶، ص ۱۱۹

از طرفی طبق روایت صحیح مسلم، در همان زمانی که او در مدینه بود، از درک مسائل ابتدایی بی‌بهره بوده؛ از جمله آن که، عورت خود را از مردم و حتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نمی‌پوشانده است و باک نداشته است که برهنه در میان مردم راه برود .

از این رو، چگونه می‌توان بلوغ عقلی او را در شش سالگی توجیه نمود؟!

عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ، قَالَ أَقْبَلْتُ بِحَجَرٍ أَحْمَلُهُ ثَقِيلٌ وَعَلَى إِزَارٍ خَفِيفٍ، قَالَ، فَأَنْحَلَّ إِزَارِي وَمَعِيَ الْحَجَرُ لَمْ أُسْتَطِعْ أَنْ أَضَعَهُ حَتَّى بَلَغْتُ بِهِ إِلَى مَوْضِعِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «ارْجِعْ إِلَى ثَوْبِكَ فَخُذْهُ وَلَا تَمْشُوا عُرَاءً»<sup>۷۴</sup>.

مسور می‌گوید: سنگ بزرگی بر داشته بودم تا ببرم، لنگ از کمرم باز شد و نتوانستم سنگ را زمین بگذارم و همین طور به راه خود ادامه دادم تا اینکه به جایی که باید سنگ را می‌گذاشتم، رسیدم، رسول خدا (ص) فرمود: نزد لباست برگرد و آن را بگیر و لخت راه نروید.

پس با توجه به مطالب فوق روایت خواستگاری امام علی (ع) از دختر ابی جهل حتی در کتب مخالفین نیز فاقد هرگونه اعتبار است .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۳۱**

**۱۶- طبق آیه «يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»**

**برگزیده زنان جهان حضرت مریم است ، پس چگونه شیعه ادعا می‌کند که حضرت**

**فاطمه (س) سرور زنان جهان می‌باشد؟!**

اهل سنت هم اعتراف کرده اند که لفظ(العالمین)در این آیه یعنی جهانیان زمان خود حضرت مریم می‌باشد و نه تمام جهانیان از اولین و آخرین ، علمای اهل سنت و وهابیت نیز به این حقیقت اعتراف کرده اند مانند ، شوکانی<sup>۷۵</sup> ، آلوسی<sup>۷۶</sup> و ابن عثیمین سلفی<sup>۷۷</sup> در تفسیر خود ذیل آیه شریفه .

آلوسی سلفی در تفسیر خود می‌نویسد :

**وما رواه الحرث بن أسامة في مسنده بسند صحيح لكنه مرسل «مریم خیر نساء عالمها»**

۷۴ - صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۶۸، ح ۳۴۱

۷۵ - فتح القدیر ج ۱ ص ۵۶۳

۷۶ - روح المعانی ج ۲ ص ۱۴۹

۷۷ - تفسیر القرآن الکریم ، تفسیر سوره آل عمران ، ص ۲۵۶



وإلى هذا ذهب أبو جعفر رضى الله تعالى عنه وهو المشهور عن أئمة أهل البيت - والذى أميل إليه - أن فاطمة البتول أفضل النساء المتدمات والمتأخرات من حيث إنها بضعة رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم بل ومن حيثيات آخر أيضا،<sup>٧٨</sup>

آنچه حرث بن اسامه در مسند خود با سند صحیح ولی مرسل روایت کرده است این است که رسول خدا (ص) فرموده است: مریم سرور زنان عصر خود است، این نظریه دیدگاه امام محمد باقر علیه السلام است که از ائمه اهل بیت علیهم السلام مشهور است و دیدگاه من (آلوسی) این است که حضرت فاطمه (س) برترین زنان متقدم و متاخر است چرا که او پاره تن پیامبر است و ادله دیگری برای برتری ایشان وجود دارد.

در قرآن آمده که بنی اسرائیل به همه جهانیان برتری داده شده اند ((يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ {البقرة: ٤٧})). ولی در ایه دیگر در مورد امت نبی اکرم (ص) می فرماید ((كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ {آل عمران: ١١٠})). بنابراین برتری بنی اسرائیل مربوط به زمان خود شان است.

علاوه بر این در کتاب های معتبر اهل سنت مثل صحیح بخاری نیز از رسول خدا (ص) روایت شده است که حضرت فاطمه (س) سرور زنان بهشت است<sup>٧٩</sup> که قطعا حضرت مریم سلام الله علیها را هم که بهشتی هستند را شامل می شود.

بنابراین سرور زنان بهشت کسی است که در عالم وجود سرور تمام زنان است.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ١ سوال ٢**

## ١٧- آیا امام علی (ع) بیعت کرد؟!

خیر این مساله ثابت نیست به همین خاطر شیخ مفید رحمه الله علیه که از بزرگان علمای تاریخ تشیع است می نویسد :

٧٨ - تفسیر الألوسی ، روح المعانی (٢/ ١٤٩)

٧٩ - وقال النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة سيدة نساء أهل الجنة . صحیح بخاری ج ٤ ص ٢٠٩

محققان امامیه فرموده اند که حضرت یک لحظه هم بیعت نکرده اند.<sup>۸۰</sup>

این حقیقت را در نهج البلاغه و در فرمایش امیرالمومنین بوضوح می توان یافت ، در ادامه فرازهایی از نهج البلاغه را نقل خواهیم کرد .

ایشان می فرماید:

حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ ، وَغَالَتِهِمُ السَّبِيلُ ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ ، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحْمِ ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمُودَّتِهِ ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ . مَعَادِنَ كُلِّ خَطِيئَةٍ ، وَأَبْوَابَ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ . قَدِ مَارَوْا فِي الْحَيْرَةِ ، وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ ، عَلَى سَنَةِ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ : مِنْ مَنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ ، أَوْ مَفَارِقٍ لِلدِّينِ مَبَايِنٍ . .<sup>۸۱</sup>

آن گاه که خداوند رسول خدا را از این دنیا برگرفت ، جمعی به عقب برگشتند و گمراهی آنها را منحرف ساخت و به کسانی که خود انتخاب کردند ، تکیه نمودند و با بیگانگان انس و الفت گرفتند و دوری گزیدند از آنچه که مأمور به محبت آن بودند و بناء را از اساس محکم آن ، برکنند و در غیر محل حقیقی خود بر نهادند آن معادن هر خطایی بودند و پناهگاه هر فتنه جو و آشوبگر بودند آنان همانند فرعونیان در وادی حیرت سرگردان و در غفلت مستی فرو رفته در غفلت برخی از آنان از آخرت بریده به دنیا گرویده و بآن تکیه کرده و برخی دیگر از دین جدا گشته و حالت خصومت با دین به خود گرفته

و می فرماید :

فَوَاللَّهِ مَا زَلَّتْ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي ، مُسْتَأْثِرًا عَلَيَّ ، مِنْذُ قَبِضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا .<sup>۸۲</sup>

سوگند به خدا ، من از آن هنگام که خداوند متعال پیامبرش را به پیشگاه خود خوانده است تا به امروز همیشه از حق قانونی خود رانده شده دیگران در قلمرو اختصاصی من به تاختن در آمده اند در خطبه ۱۴۴ در فضیلت اهل بیت می فرماید :

أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا ، كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا ، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعْنَاهُمْ ، وَاعْتَلْنَا وَحَرَمْنَاهُمْ ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجْنَاهُمْ ، بِنَا يَسْتَعطَى الْهَدْيَ ، وَيَسْتَجْلِي الْعَمَى . إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قَرِيشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ ، لَا تَصْلِحُ عَلَيَّ سِوَاهُمْ ، وَ لَا تَصْلِحُ الْوَلَاةَ مِنْ غَيْرِهِمْ .

۸۰ - والمحققون من أهل الإمامة يقولون : لم يبايع ساعة قط . الفصول المختارة - الشيخ المفيد - ص ۵۶

۸۱ - نهج البلاغه خطبه ۱۵۰

۸۲ - همان خطبه ۶

کجا هستند کسانی که گمان می‌کنند آنان هستند که در علم راسخاند . نه ماگمانی که دروغ و تعدی بر حق ما است خداوند سبحان ما را بلند و آنها را پست قرار داده و برای ما عطا فرموده و آنان را محروم ساخته است و ما را به عالم حق و حقیقت داخل و آنان را خارج نموده است بوسیلهء ما هدایت از خدا التماس می‌شود و ظلمت و تاریکی مرتفع می‌گردد قطعی است که امامان از قریبشند که در این شعبه از هاشم کاشته شده اند و امامت برای غیر آنان شایسته نیست و زمامداران از غیر آل هاشم شایستگی ندارند .

بنابراین امام علی(ع) هیچ گاه بیعت نکرده اند بلکه بخاطر مصلحت امت اسلامی با ایشان مسالمت نمودند و در خطبه ای فرمودند: لقد علمتم أني أحق الناس بها من غيري . ووالله لأسلمن ما سلمت أمور المسلمين ولم يكن فيها جور إلا علي خاصة التماسا لأجر ذلك وفضله ، وزهدا فيما تنافستموه من زخرفه وزبرجه نهج البلاغة - خطب الإمام علي (ع) - ج ۱ ص ۱۲۴

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۵**

## بخش ۵. وضوء

### ۱۸- وضوی پیامبر چگونه بوده ؟ مثل شیعه یا همانند اهل سنت بوده ؟

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ .. } [المائدة: ۶]

بحث خلاقی وضو در دو موضوع کیفیت شستن دستان و شستن و یا مسح سر و پا در وضو هست که در دو قسمت به این موضوع پرداخته می شود:

۱- کیفیت شستن دستان:

شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که در آیه شریفه راجع به جهت شستن که از انگشتان به سوی آرنج باشد و یا بالعکس، صحبتی نشده است و آیه فقط مقدار لازم را بیان کرده است. یعنی شستن دست تا مچ کافی نیست و تا کتف لازم نیست، بلکه باید تا آرنج شسته شود. امام اوحدی از مفسران بزرگ مخالفین در تفسیر این آیه می آورد:

وقوله: {وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ} هي جمع مرفق، وهو المكان للذی يرتفق به، أي: يتكأ عليه من اليد، وكثير من النحويين يجعلون إلى ههنا: بمعنى مع، ويوجبون غسل المرفق، وهو مذهب أكثر العلماء.

مرافق جمع مرفق است . یعنی جایی از دست که بر آن تکیه داده می شود . و شمار زیادی از اهل نحو الی المرافق را مع المرافق دانسته اند . به این معنی که دست همراه مرفق (ارنج ) شسته می شود . و این مذهب بیشتر علما می باشد.

الوسیط فی تفسیر القرآن المجید- المؤلف: أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد بن علی الواحدی، النیسابوری، الشافعی (المتوفی: ۴۶۸هـ) ج ۲ ص ۱۵۹

اما شیعه از طریق روایات اهل بیت(ع) که وضوی رسول الله (ص) را توضیح داده اند، متوجه شده است که شستن باید از بالا به پایین و از آرنج به سوی انگشتان باشد و بالعکس صحیح نیست. ولی در روایات اهل سنت توضیحی راجع به این مساله نرسیده است. لذا مذهب اهل سنت هر جور شستن را چه از بالا به پایین و چه از پایین به بالا باشد را صحیح می دانند اگر چه می گویند: ابتدا از انگشتان افضل است.<sup>۸۳</sup>

اما نزد شیعه روایت معتبر و مشهوری وجود دارد که در کتاب های فقهی به آن استدلال شده است ، حضرت امام باقر (ع) کیفیت وضوی پیامبر ص را تعلیم داده و می فرماید :

..ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَعَرَفَ بِهَا مِلاَهَا ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُمْنَى وَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ ثُمَّ عَرَفَ بِمِمينِهِ مِلاَهَا فَوَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُسْرَى وَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ

..پس دست چپ را در آب کردند و او را پر از آب کردند و بر مرفق {بکسر میم و فتح فا یا بر عکس } کشیدند (یعنی دست را با آب به زیر آوردند و دست بر دست کشیدند) تا آن که آب را بر سرهای انگشتان جاری ساختند..

الكافی ( مُشَكَّل ) - الشيخ الكلینی - ج ۳ ص ۲۵

علامه مجلسی در مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول - العلامة المجلسی - ج ۱۳ ص ۷۷ می نویسند:

الحديث الرابع : «حسن كالصحيح .»

همچنین بزرگان و فقهدار کتاب های فقهی به این روایت شریف استدلال و صحت آن را متذکر شده اند که به برخی از این کتاب ها اشاره می شود:

کتاب الطهارة ( ط.ق ) - الشيخ الأنصاری - ج ۱ ص ۱۱۳

مصباح الفقيه - آقا رضا الهمدانی - ج ۲ ص ۳۲۱

<sup>۸۳</sup> - الْمَسْأَلَةُ الثَّلَاثَةُ وَالثَّلَاثُونَ: السُّنَّةُ أَنْ يُصَبَّ الْمَاءُ عَلَى الْكَفِّ بِحَيْثُ يَسِيلُ الْمَاءُ مِنَ الْكَفِّ إِلَى الْمِرْفَقِ، فَإِنْ صَبَّ الْمَاءُ عَلَى الْمِرْفَقِ حَتَّى سَالَ الْمَاءُ إِلَى الْكَفِّ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: هَذَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّهُ تَعَالَى قَالَ: وَأَبْدِيكُمْ إِلَى الْمِرْفَقِ فَجَعَلَ الْمِرْفَقَ غَايَةَ الْعَسَلِ، فَجَعَلَهُ مَبْدَأَ الْعَسَلِ خِلَافَ الْآيَةِ فَوَجَبَ أَنْ لَا يَجُوزُ. وَقَالَ جُمْهُورُ الْفُقَهَاءِ: أَنَّهُ لَا يُخْلُ بِصِحَّةِ الْوُضُوءِ إِلَّا أَنَّهُ يَكُونُ تَرْكًا لِلْسُّنَّةِ. تفسیر الرازی = مفاتیح الغیب أو التفسیر الكبير (۳۰۴ / ۱۱)

العمل الأبقى في شرح العروة الوثقى - السيد علي الحسيني الشبر - ج ٢ ص ١٢٢

شرح نجاه العباد - آخوند ملا أبو طالب الأراكي - ج ١ ص ٢٥٣

مصباح الهدى في شرح عروة الوثقى - الشيخ محمد تقی الآملی - ج ٣ ص ٢٥٤

جامع المدارك - السيد الخوانساری - ج ١ ص ٤٠

مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام - السيد عبد الأعلى السبزواری - ج ٢ ص ٣٣٤

فقه الصادق (ع) - السيد محمد صادق الروحانی - ج ١ ص ٢٥٢

٢- مسح پاها:

همانگونه که از ظاهر قرآن آشکار و نمایان است ظاهر آیه شریفه بر مسح سر و پا دلالت دارد و نیازی به ارائه مصدر نیست ولی با این حال به یک روایت معتبر که در سنن ابن ماجه یکی از صحاح سته آمده اشاره می شود، راوی می گوید:

كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال .. كما أمره الله تعالى يغسل وجهه ويديه إلى المرفقين ويمسح برأسه ورجليه إلى الكعبين.

یعنی راوی میگه کنار پیامبر بودم که حضرت ص در باره وضو بیان فرمودند که وضوی قرآنی آنست که شخص دست و صورت خود را شسته و سر و پاهای خود را مسح کند.

البانی از بزرگان سلفیت هم روایت را صحیح دانسته است.

صحیح الترغیب والترهیب (١ / ٩٣) ، صحیح أبی داود (٨٠٤) - صحیح وضعیف سنن ابن ماجه (٢ / ٣٢) ، بترقیم الشامله آلیا)

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک با سند صحیح روایت دیگری از رسول خدا (ص) نقل می کند رسول خدا (ص) برای وضوء پای مبارک خود را مسح می کردند.<sup>٨٤</sup> حاکم و ذهبی روایت را صحیح دانسته اند.<sup>٨٥</sup> احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از تمیم مازنی روایت می کند که می گفت :

«رسول خدا (ص) را دیدم که هنگام وضوء پای خود را مسح می کردند»<sup>٨٦</sup>

شعیب الارنؤوط محقق سلفی در تحقیق خود بر کتاب مسند احمد بن حنبل این روایت را صحیح دانسته است .<sup>٨٧</sup>

ابی بکر الشافعی در کتاب "الغیلانیات" از ابن عباس نقل می کند:

<sup>٨٤</sup> - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "إِنَّهَا لَا تَنِيْمُ صَلَاةٌ أَحَدٍ حَتَّى يُسْبِغَ الْوُضُوءَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، يُغْسِلُ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، وَيَمْسَحُ رَأْسَهُ وَرِجْلَهُ إِلَى الْكَعْبَيْنِ. الْمُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ لِلْحَاكِمِ (١ / ٣٦٨)

<sup>٨٥</sup> - همان

<sup>٨٦</sup> - رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ وَيَمْسَحُ بِالْمَاءِ عَلَى رِجْلَيْهِ. مسند أحمد ط الرسالة ج ٢٦ ص ٣٨٠

<sup>٨٧</sup> - همان - پاورقی

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ غَلَبٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الصَّمَدِ، قَالَ ثنا وَرْقَاءُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: " أَلَا أُحَدِّثُكُمْ بِوُضُوءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: فَمَضْمَضَ مَرَّةً، مَرَّةً، وَأَسْتَنْشَقَ مَرَّةً مَرَّةً، وَغَسَلَ وَجْهَهُ مَرَّةً، وَيَدَيْهِ مَرَّةً، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَرِجْلَيْهِ.

ابن عباس گفت: آیا برای شما از وضو گرفتن پیامبر(ص) خبر ندهم؟ سپس گفت: رسول خدا(ص) دو مرتبه دهانش را با آب شست، دو مرتبه آب در بینی انداخت، یک مرتبه صورت و یک مرتبه دست هایش را شست، آن گاه سر و پایش را مسح کرد.

کتاب الفوائد(الغیلانیات). ج ۱ ص ۳۶۳ ط دار ابن الجوزی

محقق کتاب "حلمی کامل اسعد عبدالهادی" در مورد سند روایت می نویسد:

**حدیث صحیح اسناده حسن رجاله ثقات عدا و رقاء و هو صدوق**

در خصوص شستن دست ها از آرنج، برخی مفسران قرآن، واژه «الی» (تا) در آیه وضو را به «مع» (با) تفسیر کرده اند. دانشمند و فقیه سنی مذهب، وهبه الزحیلی می گوید:  
 «در نزد تمامی دانشمندان و عالمان - از جمله امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت - داخل نمودن دو آرنج در شستن واجب است؛ زیرا حرف «الی» که برای انتهای غایت است در این جا به معنای «مع» می باشد؛ مانند دو آیه:

«وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ» [هود، آیه ۵۲]؛

«لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ» [نساء، آیه ۲]

که در این دو نیز «الی» به معنای «مع» (با) است.

وهب زحیلی، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۱، ص ۲۱۸

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۲**

## بخش ۶ . عصمت

### ۱۹- عصمت چیست ؟

عصمت به معنای محفوظ ماندن، مصونیت پاکدامنی و نگهداشتن نفس از گناه، «وسیله بازداشتن» و «ابزار مصونیت» است.<sup>۸۸</sup>

<sup>۸۸</sup> - ابن منظور، لسان العرب ج ۱۲ ص ۴۰۳

تعاریف مختلفی از عصمت ارائه شده است. معروف‌ترین تعریف عصمت، تفسیر آن بر اساس «لطف الهی» است.<sup>۸۹</sup> بر این اساس خداوند آن را به بعضی انسان‌ها اعطا می‌کند و در پرتو آن، دارنده عصمت در عین قدرت بر انجام گناه و ترک طاعت، از ارتکاب گناه و ترک طاعت مصونیت می‌یابد.

متکلمان امامیه عصمت را به خودداری اختیاری انسان از ارتکاب گناه، به واسطه لطفی که خداوند در حق او دارد؛ معنا کرده‌اند.<sup>۹۰</sup> علامه حلی، عصمت را لطف خفی از سوی خداوند نسبت به بنده‌اش می‌داند به گونه‌ای که دیگر انگیزه‌ای برای ترک طاعت و یا انجام معصیت در او نمی‌ملند؛ هر چند توان انجام آن‌ها را دارد.<sup>۹۱</sup> این ملکه اگرچه از سنخ تقوا و پرهیزگاری است، اما در مرتبه‌ای بالاتر از آن قرار دارد، به نحوی که صاحبش را از ارتکاب هر عمل زشت حتی در حد فکر گناه، باز می‌دارد<sup>۹۲</sup> و موجب ایجاد بالاترین اندازه اعتماد عمومی به آن‌ها می‌شود.

از آنجا که امام، جانشین پیامبر و مرجع علمی در احکام شرعی و معارف دین و تفسیر قرآن کریم و سنت نبوی است، لازم است که از گناه و خطا مصون باشد تا مردم بتوانند به او و سخنانش اعتماد کنند. در غیر این صورت، اعتماد مردم از بین می‌رود و هدف خداوند از تعیین امامان برای هدایت بشریت نقض می‌شود و از بین می‌رود.

در یک دسته بندی کلی، می‌توان عصمت امامان را در دو عرصه علم و عمل دانست.

● **عصمت عملی**؛ عرصه عمل، مربوط به جنبه عملی و رفتاری معصوم است. قلمرو این بخش از عصمت عبارت است از:

- ۱- معصوم هرگز ترک واجب نمی‌کند و مرتکب حرام نمی‌شود.
- ۲- معصوم ترک مستحب نمی‌کند و کار مکروه انجام نمی‌دهد.

● **عصمت علمی**؛ عصمت علمی، مربوط به جنبه شناخت و معرفت امام از اموری است که در دایره وظایف او قرار دارد. قلمرو این بخش از عصمت عبارت است از:

- ۱- در معارف دینی مرتکب خطا و اشتباه نمی‌شود؛ زیرا می‌خواهد مردم را راهنمایی نماید.
- ۲- در تشخیص مصالح و مفاسد امور اجتماعی و سیاسی مردم نیز معصوم است. تشخیص‌های او در رهبری علمی کامل و درست است.

<sup>۸۹</sup> - الشریف المرتضی، رسائل الشریف المرتضی ص ۳۲۶

<sup>۹۰</sup> - همان

<sup>۹۱</sup> - حلی، الباب الحادی عشر، ص ۹

<sup>۹۲</sup> - سبحانی، محاضرات فی الالهیات، ۱۴۲۸ق، ص ۲۷۶

۳- در شناخت اموری که موضوع احکام شرعی است، آگاه است و در این زمینه خطا نمی‌کند. مثلا در تشخیص اینکه آیا این مایع آب است یا شراب، موضوع را می‌داند و یا می‌داند فرد مقروض چقدر قرض بر عهده دارد.<sup>۹۳</sup>

## ۲۰- قرآن در سوره فتح می فرماید لیغفر الله ما تقدم و ما تاخر من ذنبک ! مگر رسول خدا معصوم نبوده است؟

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می‌رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می‌شود و قد بر می‌افزاید، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن خواهند زد، شایعه‌ها می‌سازند، و دروغها می‌پردازند، گناهان مختلف برای او می‌شمرند و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می‌رسد؟

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان می‌پندارند یک آئین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است.

او به خانه خدا احترام می‌گذارد، و بوبه این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمود میتوان گفت خداوند همه آنها را شستشو داد.

نتیجه اینکه این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهانی بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنانکه در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی (علیه السلام) می‌خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت: **و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون**: (فرعونیان بر من گناهی دارند که می‌ترسم به جرم آن گناه مرا بکشند) در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود و بدون شک این گناه شرعی نیست.

## ۲۱- عقیده به عصمت ائمه کاملا مردود و باطل است چرا که حتی انبیاء به نص قرآن از سهو، نسیان و دیگر امور معصوم نیستند همانگونه که در آیات ذیل آمده است:

وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى

<sup>۹۳</sup> - ربانی گلپایگانی، تقریرات درس امامت، جلسه یازدهم، سایت مدرسه فقاقت



گرچه عصیان در عرف امروز معمولاً به معنی گناه می آید ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از اینکه این فرمان یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنابراین به کار رفتن کلمه عصیان، لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست، بلکه میتواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد. از این گذشته گاهی امر و نهی جنبه ارشادی دارد، همانند امر و نهی طبیب که به بیمار دستور می دهد فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن، شکی نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طبیب کند تنها به خود ضرر میزند چرا که ارشاد و راهنمایی طبیب را نادیده گرفته است. این همان چیزی است که به عنوان ترک اولی معروف شده است، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت.

در احادیث اسلامی نیز از مخالفت با مستحبات با «معصیت» تعبیر شده است: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که در باره نمازهای نافله روزانه فرمود: (اینها همه مستحب است و واجب نیست... هر کس آنها ترک کند معصیت کرده زیرا مستحب است انسان هنگامی که کار خیری را انجام می دهد کارش تداوم داشته باشد).<sup>۹۴</sup>

پس براساس آنچه که گفته شد و با توجه به قرائنی همچون «فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» و «إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى» \* وَأَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى « ثابت می شود که در ایه فوق مراد از عصیان، مخالفت با نهی ارشادی می باشد.

و اما مراد از «فَعَوَى» در آیه ناامیدی است و نه گمراهی، بدین معنی که حضرت ادم بعد از اینکه مرتکب معصیت شد از ماندن در بهشت ناامید شد. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

وَفِي حَدِيثِ مُوسَى وَآدَمَ، عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: أُغْوِيَتِ النَّاسَ أَي خَيَّبَتْهُمْ؛<sup>۹۵</sup>

در روایت داستان حضرت موسی و ادم علیهما السلام که موسی به ادم گفت: اغویت الناس، مراد از اغویت ناامیدی می باشد.

## ۲۲- حضرت علی در نهج البلاغه اعتراف به عدم عصمت خود می کند پس چرا شما

### ادعای عصمت او را می کنید؟

فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي ...

۹۴ - تفسیر نمونه ج ۱۵ ص ۲۱۳-۲۱۱

۹۵ - لسان العرب ج ۱۵ ص ۱۴۰

برای پاسخ به شبهه فوق ابتدا باید اصل و تمام فرمایش امام را ذکر نمود، امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرماید:

فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي.

پس، از گفتن حق، از مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند (کسیکه به من از خودم مالک تر است) مرا حفظ فرماید.

این گفته امیرمؤمنان علیه السلام دقیقاً بر طبق همان تعریفی است که شیعه از عصمت دارد؛ یعنی معصوم قدرت بر انجام گناه را دارد؛ اما لطف خداوند همیشه شامل حال آن‌ها است و به توفیق الهی ست که آنها به مقام عصمت رسیده‌اند. آن‌ها را از گناه و خطا باز می‌دارد؛ پس امام علیه السلام در این خطبه، در عین اینکه خود را معصوم دانسته، سر منشأ این عصمت را نیز لطف خداوند دانسته است.

اما نقل کننده شبهه عبارت «إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» را نقل نمی‌کند!

## ۲۳- در ادعیه روایت شده از ائمه شیعه، اعتراف ایشان به ارتکاب گناه و معصیت

### وجود دارد پس چگونه شیعه ادعای عصمت این ائمه را دارد؟؟

توبه و استغفار گناهکاران از گناه است و توبه اهل سلوک از پرداختن به غیر خدا و توجه به غیر حق می‌باشد. توبه و استغفار اولیای الهی و معصومان نیز مرتبه بالاتری دارد. آنان چون مستغرق در ذات جمیل الهی‌اند و توجه تام به مقام ربوبی که کمال مطلق است، دارند وقتی به خود و اعمال خویش می‌نگرند با تمام ارزش و بزرگی آن اعمال، آنها را در برابر عظمت بی‌نهایت الهی بسیار کوچک و مایه سرافکنندگی و شرمندگی می‌بینند. مانند آن کسی که مهمترین دارایی اش مقدار آب گل آلود بود و آن را برای سلطان هدیه برد و چون شکوه شاهی را بدید از آن چه آورده بود سخت شرمسار و سرافکننده گردید. همچنین استغفار برای اولیاء الهی، افزون بر آن چه گفته شد، جنبه دفعی نیز دارد همان گونه که برای ما جنبه رفعی دارد. یعنی ما استغفار می‌کنیم تا لغزش‌هایی که مرتکب شده ایم بخشیده شود و آن‌ها استغفار می‌کنند تا نلغزند و اصلاً گناه سراغ آنها نیاید. علاوه بر این که نفس استغفار، برای ایشان عبادت است، آن بزرگواران با عبادت و اطاعت درجات عصمت خویش را شدت می‌بخشند. لذا استغفار و توبه در بالا رفتن درجات عصمت آنها دخالت دارد. همچنین استغفاری که در ادعیه و روایات از معصوم نقل است برای آموزش به مردم است که چگونه از خداوند طلب مغفرت و بخشش نمایند.

علمای مخالفین مذهب شیعه نیز به مطالبی که در بالا ذکر شد صراحت دارند .<sup>۹۶</sup>  
 مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح خود از رسول خدا (ص) روایت کرده است که ایشان فرموده اند: من  
 در روز صد مرتبه استغفار خداوند را بجای می آوردم.<sup>۹۷</sup>  
 دمیاطی یکی از فقهای اهل سنت در خصوص این روایت می نویسد:  
**فإن الغرض منه إرشاد الأمة لكثرة استغفارهم عند غفلتهم.**<sup>۹۸</sup>  
 مراد از این روایت ارشاد امت برای استغفار در هنگام غفلت می باشد .

## ۲۴- شیخ صدوق از بزرگان مذهب شیعه قائل بعدم عصمت پیامبر و ائمه می باشد!

این ادعا یکی از دروغ های وهابیت است . شیخ صدوق در بسیاری از کتاب های خود مثل معانی الاخبار بابی  
 تحت عنوان (معنی عصمة الامام) دارد بله ایشان بر خلاف بقیه اکابر علمای شیعه قائل به اسهاء شده اند که  
 البته این بمعنی سهو که منشاء شیطان و تصرف او باشد نیست . معنی اسهاء (که بزرگان امامیه بر این نظر  
 ایشان اشکال وارد کرده اند<sup>۹۹</sup>) این است که خدا برای بیان حکمی شرعی پیامبر را به اشتباه و سهو می  
 اندازد ، مثلا برای بیان سجده سهو پیامبر را در نمازش دچار اشتباه می کند تا پیامبر پیروان سجده  
 سهو را به مردم آموزش دهد.<sup>۱۰۰</sup> البته این فرضیه نزد علمای شیعه جایگاهی ندارد و تنها شیخ صدوق و  
 استادش ابن الولید قائل به آن بوده اند و نظرشان در همان عصر منقرض شد .

## ۲۵- دلایل عصمت انبیاء و ائمه : چیست؟

« پاسخ »

وقتی که ما آیات قرآن را قرائت می کنیم می بینیم که خدای تعالی انبیاء و ائمه (ع) را از بین همه انسانها

۹۶- تفسیر الثعلبی ج ۳ ص ۳۸۲- إغانة الطالبین الدمیاطی ج ۱ ص ۱۳۲- روح البیان، أبو الفداء ج ۹ ص ۹-  
 الکشاف للزمخشری ج ۳ ص ۳۲۰- لسراج المنیر، شمس الدین، الشافعی ج ۳ ص ۱۹  
 ۹۷- «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّهُ لَيُعَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ»  
 صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۰۷۵ ح ۲۷۰۲  
 ۹۸- الدمیاطی إغانة الطالبین ج ۱ ص ۱۳۲  
 ۹۹- بحار الأنوار ج ۱۱ - ص ۹۰  
 ۱۰۰- من لایحضره الفقیه ص ۲۵۰-۲۵۱

انتخاب کرد و آنها را بر صراط مستقیم (راه راست) خود قرار داد ، سپس آنها را هدایت کرد و برگزید و خالص و پاک نمود و آنها را بر تمام جهانیان برتری و فضیلت داد .

همانگونه که آیات قرآن به این حقایق اشاره کرده‌اند . خدای تعالی می‌فرماید : **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (آل عمران / ۳۳)** «یعنی: بدرستی که خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.» و همچنین به حضرت موسی فرمود : **يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي (الاعراف / ۱۴۴)** «یعنی: فرمود ای موسی من تو را به مقام پیام‌رسانی خود بر سایر مردم برگزیدم.» و درباره حضرت ابراهیم فرمود : **لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا (بقره / ۱۳۰)** یعنی: ما او (حضرت ابراهیم) را در دنیا (به شرف رسالت) برگزیدیم.» سپس خدای تعالی می‌فرماید که همه آنها بر صراط مستقیم هستند و از صالحان و نیکوکاران و هدایت یافتگان بوده و ما آنها را بر جهانیان برتری و فضیلت دادیم . آنجا که فرمود : **وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* وَ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُوسُفَ وَ لُوطًا وَ كَلَّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (انعام / ۸۴ - ۸۷)**

«یعنی: و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را به راه راست هدایت نمودیم و نوح را پیش از ابراهیم و فرزندانش داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم \* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس (را هم هدایت کردیم) که همه از نیکوکارانند، و نیز اسماعیل و یونس و لوط را (هدایت کردیم) و ما همه آن پیامبران را بر عالمیان شرافت و برتری دادیم \* و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آنها را فضیلت داده و آنان را بر دیگران برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.» آنگاه فرمود : **وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اَوْلِيَ الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ \* اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (ص / ۴۵ - ۴۶)** «یعنی: و یاد کن از بندگان خاص ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب که همه (در انجام رسالت) صاحب اقتدار و بصیرت بودند \* ما آنان را خالص و پاکدل برای تذکر سرای آخرت گردانیدیم.»

سپس خدای تعالی از موسی یاد کرد و فرمود : **وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُوْلًا نَبِيًّا (مريم / ۵۱)** «یعنی: و یاد کن در کتاب خود شرح حال موسی را که او بنده‌ای برگزیده و رسولی بزرگ و مبعوث به پیامبری بود.»

همچنین به حضرت یوسف (ع) اشاره کرد و فرمود : **اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (يوسف / ۲۴)** «یعنی: همانا که او (یوسف) از بندگان برگزیده ما بود.»

آیا عاقلانه است چنین انسانی که خدای تعالی او را با این صفات عظیم ذکر کرده و او را برای خود خالص گردانده است گناه و خطا کند و مرتکب معصیت شود؟ از طرف دیگر چگونه چنین انسانی گناه کند و حال آنکه او با هدایتی از خدای تعالی به راه راست هدایت شده است؟ همانگونه که این آیه اشاره کرده است: **وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ (زمر / ۳۷)** «یعنی: و هر کس را خدا هدایت کند دیگر هیچکس نمی‌تواند او را گمراه کند.» و اگر هم فرض کنیم که برای اشتباه و فراموشی، عقاب و مجازاتی نباشد، اما آیا کسی که بر صراط مستقیم (راه راست) بوده و از صالحان و مخلصین است دچار اشتباه می‌شود و یا فراموش می‌کند؟ اینان چگونه می‌توانند خطا و اشتباه کنند و حال آنکه خود شیطان اعتراف کرده که هرگز نمی‌تواند به آنان نزدیک شود. آنجا که قرآن فرمود: **وَلَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (ص ۸۲ - ۸۳)** «یعنی: (شیطان گفت: خدایا به عزت و جلالت قسم) که همه آنها را گمراه خواهم کرد \* مگر خاصان از بندگانت را که دل از غیر بریدند برای تو خالص شدند.»

پس بدون شک اینان معصوم هستند چونکه ممکن نیست که کسی مخلص و هدایت یافته باشد در حالی که او در معصیت خدای تعالی باشد.

هم چنین قرآن از قول عیسی بن مریم (ع) می‌فرماید: **وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ (مریم / ۳۱)** «یعنی: و هر کجا که باشم خدا مرا مایه برکت (و رحمت) گردانید.» وقتی که او مرتکب خطا و گناه شود و فراموش کند پس او هرگز نمی‌تواند مبارک باشد. بنابراین کسی در همه جا مبارک است که معصوم از گناه و خطا باشد.

لذا هنگامی که خدای تعالی آنان را معصوم کرد، طاعت و پیروی آنان را بر همه بشریت بصورت مطلق واجب ساخت، چنانکه این آیه قرآن اشاره کرده است: **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (نساء / ۶۴)** «یعنی: و ما رسولی نفرستادیم مگر به این مقصود که خلق به امر خدا از او اطاعت کنند.» و این اطاعت مطلق برای ظالم نمی‌تواند باشد. زیرا هر معصیت و گناهی ظلم است.

پس آن کسی که اطاعت از او مثل اطاعت خدای تعالی گردیده است باید از هر ظلم و معصیتی پاک و منزّه باشد. لذا وقتی که ابراهیم پیامبر (ع) از خدای تعالی مقام امامت را برای فرزندانش طلب کرد خدای تعالی فرمود: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره / ۱۲۴)** «یعنی: عهد من به مردم ستمکار نخواهد رسید.» و این اولین دلیل بر عصمت امام است.

دلیل دوم: فرمایش خدای تعالی است که فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء / ۵۹)** «یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول و فرماندارانی که (از طرف خدا و رسولش و) از خود شما هستند اطاعت کنید.» در اینجا می‌بینیم که پروردگار جهانیان، اطاعت از اولی الامر

را بمثابه اطاعت خودش قرار داده است و کسانی که خدای تعالی به اطاعت از آنها امر کرده، باید اوامر آنها با احکام خدای تعالی مطابقت داشته باشد تا اطاعت آنها واجب گردد و این امر تحقق نمی‌یابد مگر اینکه آنان نیز باید معصوم باشند .

دلیل سوم : آیه تطهیر سومین دلیل بر عصمت اهل بیت : است . خداوند متعال می‌فرماید : **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (احزاب / ۳۳)** «یعنی: همانا که خدای تعالی فقط می‌خواهد که هر رجس و آلاشی را از شما اهل بیت (خاندان نبوت) ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند».

همه امت اسلامی اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن اهل بیت نازل شده و خدای تعالی هرگونه ناپاکی و عمل ناشایست را از آنان دور کرده و آنان را پاک و پاکیزه نمود و اگر خواستار آگاهی از مصادر و شرح این آیه هستید به پرسش (مربوط به بحث آیه) مراجعه کنید .

دلیل چهارم : آیه مباحله که از امام علی به نفس پیامبر تعبیر کرده است .

دلیل پنجم : حدیث ثقلین که در کلیه کتب اسلامی آمده و مصادر آن را در بخش‌های این کتاب ذکر کرده‌ایم .

در این حدیث رسول خدا اهل بیت را با قرآن مقارن ساخت قرآن معصومی که بقول خود قرآن : **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ (فصلت / ۴۲)** «یعنی: باطل نه از پیش و نه از پس هرگز به آن (قرآن) راه نمی‌یابد».

آنگاه پیامبر به امت امر فرمود تا به قرآن و اهل بیت (ع) تمسک بجویند و نیز فرمود : و آنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض (یعنی: آن دو (قرآن و عترت) از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند). لذا این حدیث بزرگترین دلیل بر عصمت اهل بیت : است ، چونکه آنان همراه قرآن هستند و همانگونه که قرآن معصوم است اهل بیت نیز معصوم هستند و همان طوریکه در قرآن نقص و خطایی یافت نمی‌شود اهل بیت: نیز اینگونه هستند .

و اگر به عدم عصمت اهل بیت معتقد باشیم معنایش این است که «نعوذ بالله» رسول خدا ما را به پیروی از معصیت امر کرده است ، و این برای رسول خدا محال و غیر ممکن است ، زیرا که آن حضرت به نص صریح قرآن : **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم / ۳)** یعنی: «او هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید \* و سخن او به غیر از وحی الهی نیست که بر او وحی می‌شود».

ما وقتی قرآن را قرائت می‌کنیم دهها آیه را می‌یابیم که به عصمت آنان اشاره کرده است .

از جمله آنها ، قرآن کریم ذکر کرده که آنان وارثان قرآن هستند، و فرمود: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (فاطر / ۳۲)** «یعنی: «سپس ما آن بندگان خود را که برگزیدیم و وارث علم قرآن گردانیدیم». و کسی که وارث قرآن است باید معصوم بوده و از خطا به دور باشد ، چونکه خدای تعالی امت را امر کرد تا از وارثان قرآن بپرسند، آنجا که می فرماید: **فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (النحل / ۴۳)** «یعنی: پس اگر نمی دانید از اهل ذکر (اهل و صاحبان قرآن) بپرسید.

پس اگر آنان خطا و اشتباه کنند چگونه پروردگار جهانیان امت را امر نمود تا از آنان بپرسند و یاد بگیرند ؟ یکی دیگر از آیاتی که به عصمت ان ها اشاره کرده است ، ایه صادقین است ، می فرماید: **اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (توبه/ ۱۱۹)** «یعنی: از خدا بترسید و با مردان راستگوی با ایمان باشید.» و صادقین همان معصومین علیهم السلام هستند .

در این رابطه دلایل قرآنی و روایات بسیاری دیگر وجود دارد ولی ما به این مقدار اکتفا می کنیم .

اما در پایان به بعضی از علمای اهل سنت که معتقد به عصمت هستند اشاره می کنیم .

۱- علامه قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن ج ۱ ص ۳۴۹ می گوید : جمهور فقهاء از اصحاب مالک و ابی حنیفه و شافعی گفته اند که انبیاء معصوم هستند از گناهان صغیره همانطور که از گناهان کبیره معصوم اند چون به ما دستور داده شده که از اقوال و افعال ان ها تبعیت کنیم .

۲- علامه قسطلانی در کتاب المواهب اللدنیه ج ۲ ص ۳۸۱ می گوید : پیامبر معصوم است از تمام گناهان کبیره و صغیره ، عمدی و سهوی و هم چنین انبیا علیهم السلام و پیامبر معصوم است در همه حال چه در هنگام سلامتی و چه در هنگام بیماری و همچنین در حال غضب و راضی بودن در همه این موارد پیامبر معصوم هستند .

۳- علامه عینی در عمده القاری ج ۸ ص ۱۰۱ می گوید : پیامبر ( ص ) چه در هنگام سلامتی و چه در هنگام بیماری معصوم است و از روی هوای نفس سخن نمی گوید و کسانی که گفتند پیامبر هذیان می گوید بالاترین جسارت را به ساحت مقدس پیامبر کردند .

۴- فخر رازی که یکی از بزرگان مفسرین در نزد اهل سنت است، در تفسیرش بنام «تفسیر الکبیر» جز ۱۶ ص ۲۲۰ گفته است : ما اعتراف می کنیم که در هر زمان وجود معصوم لازم است . بجز اینکه ما می گوئیم : آن معصوم مجموع امت است .

۵- و هم چنین در تفسیر ایه اولی الامر می گوید : این ایه دلالت بر معصوم بودن اولی الامر می باشد . تفسیر رازی ج ۱۰ ص ۱۴۴

## بخش ۷ تحریف قرآن

### ۲۶- آیا شیعه به قرآن دیگری بنام مصحف حضرت فاطمه (س) اعتقاد دارد!؟

این مساله از دروغ های است که به شیعه نسبت داده شده است . وهابیت با استناد به برخی از روایات شیعه که در آنها بیان شده است که حضرت فاطمه (س) مصحفی نزد فرزندان خود به ودیعه گذاشته اند برای عوام اینگونه جلوه می دهند که شیعه به قرآن حضرت فاطمه (س) اعتقاد دارند و نه به این قرآنی که امروزه در دست مردم است .

در پاسخ باید گفت :

مُصَحَّف مجموعه برگه‌هایی است که در یک جلد جای می‌دهند و این واژه در صدر اسلام در خصوص قرآن بکار برده می شده و معمولاً از همین واژه برای تعبیر از قرآن استفاده می شده است . بر همین اساس با شنیدن واژه مصحف آنچه که به ذهن مخاطب متبادر می شود خود قرآن است چرا که «مصحف» بیشتر به نوشته‌هایی از آیات قرآنی اطلاق می شد و در آن زمان مصحفهای متعددی وجود داشت ، همانند : مصحف علی (ع) ، مصحف ابن مسعود ، مصحف حفصه و... از آنجا که این شخصیتها بر اساس اطلاعات و آگاهی خود مبادرت به جمع قرآن کردند لذا این مصاحف به نام آنها نامگذاری شده است . گرچه چنین استعمالی در آن زمان شهرت فراوان داشت ولی این طور نبوده که مصحف تنها به نوشته های آیات قرآن گفته شود چرا که به مجموعه صحیفه های نوشته شده بین دو جلد که به صورت کتاب درآمد باشد مصحف می گویند.<sup>۱۰۱</sup>

بنابراین به مجموعه صحیفه ها و نوشته هایی که در موضوعات و مطالبی غیر از آیات قرآن نوشته شده باشد مصحف اطلاق می گردد و مصحف فاطمه (س) بر همین اساس است. به عبارت دیگر می توان گفت هر مصحفی قرآن نیست.

مصحف فاطمه (س) بر اساس روایات اهل بیت (ع) نه تنها کتابی غیر از قرآن دانسته شده بلکه فرموده اند حتی یک حرف از قرآن در آن وجود ندارد . شیخ کلینی از امام صادق (ع) روایت می کند :

---

۱۰۱ - لسان العرب، ج ۱۰، کلمه صحف و مفردات راغب.



قلت : وما مصحف فاطمة عليها السلام ؟ قال : مصحف فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرات ، والله ما فيه من قرآنكم حرف واحد.<sup>۱۰۲</sup>

و اما در خصوص محتوای این مصحف باید گفت : شیخ کلینی به سند خود از ابوعبیده نقل می کند: که یکی از اصحاب از امام صادق (ع) پرسید: «مصحف فاطمه (س) چیست؟» امام صادق (ع) پس از سکوت طولانی فرمود: «فاطمه (س) ۷۵ روز بعد از رسول خدا (ص) زنده بود، و در این ایام از فراق پدر، بسیار غمگین بود. جبرئیل نزد فاطمه (س) می آمد، و او را دلداری می داد و احوال و مقام های پدرش را برای او بیان می کرد، و از حوادث آینده و غیبی در مورد ظلم های دشمنان به فرزندانش به او خبر می داد، حضرت علی (ع) آن مطالب را می نوشت، و آن (مجموعه) نوشته شده، همان مصحف فاطمه (س) است.<sup>۱۰۳</sup>

## ۲۷- شیعه اعتقاد به تحریف قران دارند چرا که طبق روایت کلینی قرآن ۱۷۰۰۰ آیه می بایست داشته باشد که قرآن کنونی آیاتش کمتر از این مقدار می باشد :

### جواب نقضی:

روایاتی که ظاهراً دلالت بر نقصان و زیادت در قرآن می باشد در کتب مخالفین شیعه نیز به وفور یافت می شود<sup>۱۰۴</sup> آیا آنها تنها به سبب وجود این روایات در کتبشان میپذیرند که قائل به تحریف قرآن هستند؟! در ادامه برای مثال چند روایت را نقل خواهیم کرد :

مخالفین از خلیفه دوم نقل کرده اند که می گفت : قرآن هزار هزار (یک میلیون) و بیست و هفت هزار حرف است { در حالی که حروف قرآن به یک سوم این مقدار هم نمی رسد } ! سیوطی در کتاب الاتقان با می نویسد:

۱۰۲ - الكافي - الشيخ الكليني - ج ۱ ص ۲۳۹

۱۰۳ - مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَجْلُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَاطٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنِ الْجَعْفَرِ فَقَالَ هُوَ جَلْدٌ ثَوْرٍ مَمْلُوءٌ عِلْمًا قَالَ لَهُ فَالْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طَوَّلَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلَ فَخِذِ الْفَالِجِ ( ٦ ) فِيهَا كُلُّ مَا يَخْتِاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَهِيَ فِيهَا حَتَّى أُرْشَ الْخَدِشُ قَالَ فَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ ع قَالَ فَسَكَتَ طَوْبًا ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ ( ٧ ) عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص خَمْسَةَ وَسَبْعِينَ يَوْمًا وَكَانَ دَخَلَهَا حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَائِيلُ ع يَأْتِيهَا فَيُحْسِنُ عَزَاءَهَا عَلَى أَبِيهَا وَيُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخَبِّرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخَبِّرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلِيُّ ع يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ ع الكافي - الشيخ الكليني ج ۱ ص ۲۴۱

۱۰۴ - الواسي سلفي در تفسیر خود روح المعاني ج ۱ ص ۲۶ در خصوص روایاتی که در کتب اهل سنت دلالت بر نقص و زیادت در قرآن دارند می نویسد : والروایات في هذا الباب أكثر من أن تحصى.

وأخرج الطبرانی عن عمر بن الخطاب مرفوعاً: القرآن ألف وسبعة وعشرون ألف حرف. ١٠٥

و یا اینکه مسلم نیشابوری در صحیح خود از عائشه نقل کرده است :

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى قَالَ قَرَأْتُ عَلَى مَلِكٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ عَمْرَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ فِيهَا أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ عَشْرُ رَضَعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحَرِّمْنَ. ثُمَّ نُسِخْنَ بِخَمْسٍ مَعْلُومَاتٍ فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- وَهُنَّ فِيهَا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ. ١٠٦

از جمله آیات نازل شده قرآنی آیه «عشر رضعات معلومات يحرمن» بوده است که بواسطه آیه «خمس رضعات» نسخ شد ، رسول خدا (ص) از دنیا رفتند و این آیه (خمس رضعات) از جمله آیات قرآن بود که در قرآن خوانده می شد !

روایت فوق بصراحت ثابت می کند که در نظر عائشه یکی از آیات قرآن که بعد از وفات رسول خدا (ص) جزء قرآن بوده و توسط صحابه تلاوت می شده آیه «خمس رضعات» بوده است ! حال باید از پیروان ایشان پرسید که چه بر سر این آیه آمده است که در قرآن کنونی اثری از آن وجود ندارد !  
یا در روایت دیگری از عائشه بوضوح در می یابیم که ایشان قائل به از بین رفتن برخی از کلمات قرآن بوده است . دارقطنی در سنن خود می نویسد :

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ النِّسَابُورِيُّ ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ فَارِسِ النِّسَابُورِيِّ ، قَالَ : وَفِيهَا ذَكَرَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : " نَزَلَتْ {فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ} ١٠٧ مُتَتَابِعَاتٍ فَسَقَطَتْ مُتَتَابِعَاتٌ " . ١٠٨

عائشه گفته است : آیه « فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ مُتَتَابِعَاتٍ » در قرآن نازل شده است اما کلمه « متتابعات » از آن ساقط شد!

دارقطنی دو سلسله سند برای این روایت نقل کرده و هر دو را نیز صحیح دانسته است. ١٠٩

جواب حلی:

١٠٥ - السيوطي ، الاتقان في علوم القرآن ج ١ ص ١٢١

١٠٦ - صحیح مسلم ج ٤ ص ١٦٧

١٠٧ - البقرة: ١٨٤

١٠٨ - سنن الدارقطني ج ٣ ص ١٧٠

١٠٩ - هَذَا إِسْنَادٌ صَحِيحٌ وَالَّذِي بَعْدَهُ أَيْضًا

در خصوص روایتی که از کتاب کافی نقل می شود مبنی بر اینکه امام صادق فرموده اند قرآن هفده هزار آیه است بایست گفت: اصل روایت در کتاب شریف کافی چنین آمده است:

(مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ. ۱۱۰)

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا قرآنی که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است، هفده هزار آیه بوده است!

این روایت از جهت سندی ایرادی ندارد اما از چند جهت قابل نقد است:

۱- این روایت به شکل دیگری نیز نقل شده است:

در شهر مقدس قم، گروهی از محققین، نسخه های گوناگون کتاب شریف کافی را گرد آوردند و تحت نظر آیت الله العظمی شبیری زنجانی به بررسی دقیق اختلافات نسخ پرداختند پس از بررسی نسخ مختلف کافی، در این متن روایت کلمه (سَبْعَةَ أَلْفِ آيَةٍ=هفت هزار) آمده است. ۱۱۱ همچنین محدث عالیقدر جهان تشیع، مرحوم فیض کاشانی رضوان الله علیه نیز که به عقیده علما، نسخه های صحیح تری از کتاب کافی را در اختیار داشته است، در دایره المعارف حدیثی خود، کتاب الوافی، این روایت را با «سَبْعَةَ أَلْفِ آيَةٍ» آورده است ۱۱۲ و این همان تعداد آیات قرآن کنونی است که بیش از ۶۰۰۰ آیه می باشد که در این روایت بصورت محاوره ای و تقریبی سَبْعَةَ أَلْفِ تعبیر شده است و این نوع تعبیر تقریبی در زبان عرب شایع می باشد.

این نظریه به حدی درست و معتبر است که حتی علمای مخالفین که در نقد عقاید شیعه دست به قلم شده اند این روایت را با لفظ «سَبْعَةَ أَلْفِ آيَةٍ» از کتاب کافی نقل کرده اند. ۱۱۳

۲- این روایت نزد شیعه غیر معتبر است:

مرحوم شیخ کلینی رضوان الله علیه، این روایت را در باب نوادر آورده اند: حدیث نادر نزد بسیاری از علمای شیعه همان حدیث شاذ است:

و الشاذُّ و النادر: ما خالف المشهور، و يطلق على مروى الثقة إذا خالف المشهور. ۱۱۴

۱۱۰ - الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص: ۶۳۴

۱۱۱ - الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۴، ص: ۶۷۴، دارالحدیث، قم

۱۱۲ - الوافی، فیض کاشانی، ج ۹، ص: ۱۷۸۰، کتابخانه امیرالمومنین علیه السلام، اصفهان

۱۱۳ - موسی جار الله، الوشیعه فی نقد عقائد الشیعة ص ۲۳

۱۱۴ - ذکرى الشیعه فی أحكام الشریعه، شهید اول، ج ۱، ص: ۴۸، موسسه آل البيت، قم

شاذ و نادر: آنچه که مخالف مشهور است و بر روایتی اطلاق میشود که راوی ثقه نقل کرده اما مخالف مشهور باشد.

شیخ مفید در خصوص اینچنین روایت ها می نویسد :

### والنوادر هی التي لا عمل علیها. ۱۱۵

روایت نادر روایتی است که به آن عمل نمی شود.

پس این روایت اگر هم از نظر سندی مشکلی نداشته باشد باز هم حجیتی برای ما ندارد، زیرا حتی به عقیده خود شیخ کلینی این روایت نادر است و در برابر سایر روایات مشهور قرار دارد. به علاوه این روایت خبر واحد است و قرآن کریم متن متواتر است. هیچ گاه با خبر واحد نمیتوان متواتر را منسوخ نمود. به همین دلیل قرآنی که در منازل ماشیعه است دقیقاً همان قرآن بقیه مسلمانان و بدون هیچ حرف اضافه یا کم می باشد.

۳- مراد از ۱۷۰۰۰ آیه روایات شان نزول و تفسیر آیات قرآن است :

به تعبیر شیخ صدوق ؛ هرگز شیعه اعتقاد به تحریف قرآن ندارد و منظور از روایت ۱۷ هزار آیه در اصول کافی ، احادیث قدسی است که برای تفسیر و بیان شان نزول آیات بر پیامبر (ص) نازل شده است.

شیخ صدوق (ره) در کتاب «الاعتقادات فی دین الإمامیه» می نویسد :

قال الشيخ - رضی الله عنه - : اعتقادنا أن القرآن الذي أنزله الله تعالى على نبيه محمد صلى الله عليه وآله وسلم هو ما بين الدفتين ، وهو ما في أيدي الناس ، ليس بأكثر من ذلك ، ومبلغ سورة عند الناس مائة وأربع عشرة سورة . وعندنا أن الضحى وألم نشرح سورة واحدة ، ولا يلاف وألم تر كيف سورة واحدة. ومن نسب إلينا أننا نقول إنه أكثر من ذلك فهو كاذب ... بل نقول : إنه قد نزل الوحي الذي ليس بقرآن ، ما لو جمع إلى القرآن لكان مبلغه مقدار سبعة عشر ألف آية . ۱۱۶

اعتقاد و باور ما (شیعیان) این است که قرآنی که خداوند بر پیغمبرش محمد صلی الله علیه و اله نازل فرموده، همین قرآن شناخته شده و معروف میان مردم است و قرآن هرگز بیش از این نیست ... و هر کس به ما (شیعیان) نسبت دهد که ما قرآن را بیش از این می دانیم، به ما افترا بسته و دروغ می گوید... بلکه می گوئیم (حدیث قدسی) نوعی از وحی، که از جنس وحی قرآن نیست، به اندازه ای نازل شده که اگر آن را با تعداد آیات قرآن جمع کنیم، به ۱۷ هزار آیه می رسد.

۱۱۵ - جوابات أهل الموصل - الشيخ المفید - ص ۱۹

۱۱۶ - الشيخ الصدوق ، الاعتقادات فی دین الإمامیه ، ص ۸۴ و ۸۵

## بخش ۸ . عدالت صحابه

### ۲۸- مقصود از آیه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجره چیست ؟

این آیه ۱۸ از سوره فتح می باشد . قبل از این آیه آیاتی وجود دارد که در آنها خداوند صحابه را به چند قسم تقسیم می نماید ، ناکثین ، منافقین و مومنین . ذکر مومنین در آیه ۱۸ (همین آیه مورد بحث ) واقع شده است بنابراین کلمه «المؤمنین» اشاره به این مطلب دارد که خداوند فقط از مؤمنین واقعی راضی است؛ زیرا اگر قرار بود که ایمان حقیقی، شرط رضایت نباشد، خداوند می فرمود: «لقد رضی الله عن الذین یبایعونک...»

حد اکثر چیزی که از این آیه استفاده می شود، این است که خداوند از تمام «مؤمنینی» که در آن لحظه بیعت کردند راضی شده است؛ اما هرگز ثابت نمی کند که تمام افرادی که بیعت کرده اند، مؤمن حقیقی نیز بوده اند.

به عبارت دیگر، مطرح شدن قید «مؤمنین»، به این نکته ظریف اشاره دارد که در بین بیعت کنندگان زیر درخت، کسانی هستند که مؤمن نیستند. مثل شخصی به نام «عبدالله ابن ابی» که سرکرده منافقین مدینه بود.

مدارکی در کتاب های اهل سنت یافت می شود که ثابت می کند عبد الله بن ابی ، رئیس منافقان مدینه نیز در این سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی می کرده است:

بد الدین عینی در عمده القاری، شرح صحیح بخاری می نویسد: روایت می کند:

ان ابن ابی قال یوم الحدیبیة کلمة حسنة ، وهی : أن الکفار قالوا : لو طفت أنت بالبیت ؟ فقال : لا ، لی فی رسول الله إسوة حسنة ، فلم یطف . ۱۱۷

روز حدیبیه «ابی» کلام زیبایی گفت : وآن این بود که کفار گفتند : اگر بخواهی می توانی طواف کنی ! او در پاسخ گفت : خیر ! رسول الله برایم الگویی خوبی است . بدین ترتیب «ابی» به طواف مکه نرفت . این مدرک ثابت می کند که عبد الله بن ابی در حدیبیه حاضر بوده و پیشنهاد قریش را نپذیرفته و همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر مسلمانان طواف نکرده است.

تا این جا ثابت شد که عبد الله بن اُبی در حدیبیه حاضر بوده است؛ اما آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیعت نیز کرده است یا خیر؟ چون اگر بیعت نکرده باشد، رضایت خداوند شامل حال او نمی‌شود؛ اما اگر ثابت شود که او نیز بیعت کرده است، تمام استدلال اهل سنت باطل می‌شود.

طبق روایتی که مسلم نیشابوری در صحیح خود نقل کرده است، تمام کسانی که در بیعت رضوان حاضر بوده‌اند، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نیز کرده‌اند؛ از این میان تنها یک نفر استثناء شده است و او جد بن قیس است که زیر شکم شتر خود مخفی شده بود تا مجبور به بیعت کردن نباشد:

وحدثنا محمد بن حاتمٍ حدثنا حجاجٌ عن بن جریجٍ أخبرنی أبو الزبیرِ سَمِعَ جَابِرًا یَسْأَلُ كَمْ کَانُوا یومَ الحُدَیبِیَّةِ قال کنا أربعَ عَشْرَةَ مائَةً فَبَایَعَنَاهُ وَعَمْرٌ أَخَذَ بیده تَحْتَ الشَّجَرَةِ وَهِيَ سَمْرَةٌ فَبَایَعَنَاهُ  
غیر جد بن قیسِ الْأَنْصَارِیِّ اخْتَبَأَ تَحْتَ بَطْنِ بَعِیرِهِ. ۱۱۸

مردم از جابر می پرسیدند: در حدیبیه چند صحابی حضور داشت؟ جابر گفت: ما زیر آن درخت که درخت موز بود، هزار و چهار صد نفر بودیم؛ آن روز همه ی ما با پیامبر (ص) بیعت کردیم. عمر بن خطاب با دست‌هایش زیر درخت را گرفته بود؛ پس همه ما با پیامبر (ص) بیعت کردیم؛ غیر از جد بن قیس انصاری که در زیر شکم شترش پنهان شده بود.

پیش از این ثابت کردیم که عبد الله در حدیبیه حاضر بوده و این روایت هم ثابت می‌کند که تمام حاضران در حدیبیه با رسول خدا بیعت کرده‌اند؛ غیر از یک نفر که او هم نامش مشخص است. و عبد الله بن اُبی نیز از این عموم استثناء نشده است؛ پس او نیز بیعت کرده است و گرنه همانند جد بن قیس استثناء می‌شد.

حال سؤال ما این است که آیا خداوند از عبد الله بن اُبی نیز برای همیشه راضی شده است؟

آیا او نیز از اهل بهشت است و هرگز وارد جهنم نمی‌شود؟

اگر او وارد بهشت نمی‌شود، پس آیه بیعت رضوان تخصیص می‌خورد شامل همه بیعت کنندگان نمی‌شود؛ بلکه تنها شامل کسانی می‌شود که در زمان بیعت مؤمن نیز بوده‌اند و بر این ایمان تا آخر عمر استوار باقی مانده‌اند؛ پس شامل همه صحابه نمی‌شود.

پس خداوند با قید «عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» منافقینی همچون «عبد الله بن اُبی» و... و یا کسانی را که در ایمان خود شک داشته و در حقیقت بیعت نکرده‌اند خارج می‌کند و رضایت خداوند شامل حال آن‌ها نخواهد شد. قطعاً رضایت خداوند مخصوص مؤمنین است و شامل همه بیعت کنندگان نمی‌شود، همانطوری که خداوند در جائی دیگر می‌فرماید:

إِنَّ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيَّكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ<sup>۱۱۹</sup>

برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۴

۲۹- خداوند بر اساس آیه السابقون الاولون از صحابه راضی است چرا شما بعضی

صحابه را بد میدانید ؟

در جواب می گوئیم : خداوند در قرآن کریم می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ .<sup>۱۲۰</sup>

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و افرادی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خشنود گشت، و آن ها (نیز) از او خشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ !

اهل سنت می گویند : خداوند در این آیه از پیشی گیرندگان مهاجر و انصار که خلیفه اول و دوم نیز به طور قطع جزء آن ها هستند، رضایت دائمی خود را اعلام و به آن ها وعده بهشت داده است؛ اما شما با مطرح کردن قضیه هجوم به خانه فاطمه، غصب خلافت و... در حقیقت این آیه را انکار می کنید و از افرادی که خداوند به صورت دائم از آن ها راضی شده است، ناراضی هستید و به آنان تهمت های ناروا می زنید.

پاسخ :

۱. مقصود از (السابقون) در آیه:

سبقت که در این آیه امتیازی بزرگ محسوب شده است؛ چه معنایی از آن اراده شده است؟ آیا صرفا اگر در مسلمان شدن فردی بر دیگری تقدم داشته باشد، مصداق این آیه خواهد بود؟ و یا افزون بر پذیرش اسلام امتیازاتی از قبیل پایبندی به دستورات خداوند و پیشتاز بودن در کارهای خیر و اطاعت و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه وآله و در یک کلام در آزمون بزرگ مسلمانی پیروز شدن نیز لازم است ؟

۱۱۹ - کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند آنها بهترین مخلوقات خدا هستند. پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است، همیشه در آن می مانند، هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود، و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد. سوره بینه، آیه ۷ و ۸

۱۲۰ - . التوبة / ۱۰۰

دانشمند بزرگ اسلامی مرحوم سید مرتضی رحمه الله علیه در این باره می فرماید:

وأول ما نقوله: إن ظاهر هذه الآية لا تقتضي أن السبق المذكور فيها إنما هو السبق إلى اظهار الإيمان والاسلام واتباع النبي صلى الله عليه وآله، لأن لفظ ( السابقين ) مشتركة غير مختصة بالسبق إلى شئ بعينه. وقد يجوز أن يكون المراد بها السبق إلى الطاعات، فقد يقال لمن تقدم في الفضل والخير: سابق ومتقدم. قال الله تعالى: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ) (الواقعة / ۱۰ و ۱۱) فَإِنَّمَا أَرَادَ الْمَعْنَى لِلَّذِي ذَكَرْنَاهُ، وَقَالَ تَعَالَى: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ لِلَّذِينَ أَسْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُ لِمٌ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُ لِمٌ سَابِقٌ بِالْخَيْرِ لَاتٍ ) (فاطر / ۳۲) (ويكون معنى قوله تعالى ( الأولون ) التأكيد للسبق والتقدم والتدبير فيه، كما يقال: سابق بالخيرات أول سابق. وإذا لم يكن هاهنا دلالة تدل على أن المراد بالسبق في الآية إلى الإسلام فقد بطل غرض المخالفين وإذا ادعوا فيمن يذهبون إلى فضله وتقدمه لأنه داخل في هذه الآية إذا حملنا على السبق في الخير والدين احتجوا إلى دليل غير ظاهر الآية، وأنى لهم بذلك.<sup>۱۲۱</sup>

اقتضای ظاهر آیه این است که مقصود، سبقت در اظهار ایمان و اسلام و پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نباشد؛ زیرا کلمه و لفظ (السابقون) معنای مشترکی دارد و به موضوع معینی اختصاص ندارد. و از طرفی می شود گفت: مقصود، سبقت در اطاعت و پیروی است؛ زیرا گاهی به افرادی که امتیازی در خوبی ها و اعمال خیر دارند گفته می شود او بر دیگران سبقت گرفته و مقدم است. خداوند می فرماید: سبقت گیرندگان مقدمند، آنان همان مقربانند. در این آیه خداوند همان چیزی که ما گفتیم اراده فرموده است. و در آیه دیگر می فرماید: سپس این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو، و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند. و معنای این فرمایش خداوند (الأولون) در آیه مورد بحث تاکید بر پیشتاز بودن و اندیشه در آن است؛ همانگونه که گفته می شود: پیشتاز در خوبی ها، نخستین فرد انجام دهنده آن است. بنابراین هنگامی که در این آیه دلیلی نباشد که بتواند سبقت در اسلام آوردن را به عنوان امتیاز معرفی کند، مقصود مخالفان باطل شده و هنگامی که آیه را حمل بر سبقت در خیرات و دین کردیم، (و نه سبقت در اسلام آوردن) اگر بخواهند کسانی را که مدعی فضل و پیشگامی ایشان هستند (خلفا) را در این آیه وارد کنند به ناچار نیازمند این هستند که دلیلی غیر از ظاهر آیه ارائه کنند؛ ولی چگونه می توانند چنین دلیلی بیاورند؟

۲. عمل صالح و حفظ ایمان شرط ورود به بهشت :

<sup>۱۲۱</sup> - المرتضی علم الهدی، رسائل المرتضی، ج ۳، ص ۸۸



در بسیاری از آیات قرآن خداوند ورود به بهشت و حضور در جمع شایستگان را به بعضی از بندگانش وعده داده است که البته این وعده بدون قید و شرط نبوده و نیست؛ بلکه بهره وری و استفاده از نعمت های عالم آخرت برای کسانی است که شرایط حضور در میعادگاه الهی را فراهم کرده باشند، به دیگر سخن آن که این وعده اختصاص به «السابقون الأولون» از مؤمنین ندارد؛ بلکه عام است و شامل هر مؤمن صالح و شایسته کردار می شود؛ همچنانکه در آیه ۷۲ سوره توبه می فرماید:

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن های پاکیزه ای در بهشت های جاودان (نصیب آن ها ساخته) و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه این ها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است!

بی تردید این وعده الهی به مؤمنین هرگز سبب عصمت آن ها نشده و آن ها را از خطا و لغزش باز نخواهد داشت؛ از این رو هرگز نمی تواند به صورت مطلق و دائمی باشد؛ بلکه خشنودی خداوند از آن ها و در نتیجه رفتن به بهشت، بستگی به آینده آن ها و انجام عمل صالح دارد.

عالم نامدار و اندیشمند بزرگ اسلامی شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیه در این باره می نویسد: **علی أنهم لو كانوا هم المعنيين بالآية [السبق الى الإسلام لا الإيمان و السابق الظاهري لا الباطني] لم يمنع ذلك من وقوع الخطأ منهم ولا أوجب لهم العصمة لأن الرضى المذكور فى الآية وما أعد الله من النعيم إنما يكون مشروطاً بالإقامة على ذلك والموافاة به، وذلك يجرى مجرى قوله " وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الأنهار " (التوبة / ۷۲) ولا أحد يقول إن ذلك يوجب لهم العصمة ولا يؤمن وقوع الخطأ منهم بل ذلك مشروط بما ذكرناه وكذلك حكم الآية ۱۲۲.**

اگر در این آیه مقصود معنای ظاهر آن باشد که سبقت در مسلمانى است، نه معنای باطنی که افزون بر اسلام، سبقت در ایمان نیز لازم و مقصود است، این تفسیر از آیه باعث دور بودن از خطا و اشتباه و عصمت آنان نمی شود؛ زیرا رضایت خداوند و آنچه از نعمت های بهشتی وعده داده است مشروط به پایداری در دین و وفادار ماندن به شرایط است، این سخن در حقیقت مانند این آیه است که فرمود: خداوند به مردان و زنان مؤمن بهشت هایی وعده داده است که نهرها از زیر آن جاری است، که البته صرفاً نام مؤمن و مسلم را یدک

۱۲۲ - الطوسي، الشيخ أبو جعفر، محمد بن الحسن بن علي بن الحسن (متوفاي ۴۶۰هـ) الرسائل العشر، ص

۱۲۸، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين - قم.

کشیدن باعث مصون ماندن در برابر خطاها و اشتباهات نخواهد بود؛ بلکه ورود به این جایگاه پر از ناز و نعمت بدون محقق شدن شرایط آن میسر نخواهد شد .

در نتیجه: منظور خداوند این نیست که هر کسی جزء «السابقون الأولون» بودند؛ حتی اگر پس از آن ایمان شان را از دست بدهند و هیچ عمل صالح نیز انجام ندهند، فقط به همین دلیل که جزء (السابقون الأولون) بوده اند، خدا از آن ها برای همیشه راضی است، و هرگز از آن ها خشمگین نمی شود هر چند که زشت ترین اعمال را انجام داده باشند.

### ۳۰- حدیث عشره مبشره و دلالت آن بر فضیلت عمر و ابوبکر صحیح است؟

در منابع روایی اهل سنت، روایتی وجود دارد که در آن آمده : رسول خدا(ص) به ده نفر از اصحاب خود بشارت به بهشت را داده است لذا آنان را عشره مبشره می نامند. اما این روایت صرف نظر از ضعف سندی آن از نظر محتوایی دارای اشکالات بسیاری هست که موجب بی اعتمادی به آن می شود بطور مثال در صحیح بخاری آمده است که پیامبر (ص) قسم می فرمود : من خودم هم نمی دانم که آیا بهشتی هستم یا خیر<sup>۱۲۳</sup> در حالی که در برخی از الفاظ روایت عشره مبشره آمده که اولین نفر این ده نفر بهشتی خود پیامبر هستند!<sup>۱۲۴</sup> و در روایت دیگری عبیدفرزند جراح را بجای دیگر صحابه ( که نامشان میان عشره مبشره ذکر شده است ) آورده!<sup>۱۲۵</sup> اگر این اختلاف در نقل ها را کنار هم قرار دهیم به جای ده نفر به بیشتر از دوازده نفر خواهیم رسید که از تناقضات لا ینحل محتوایی این خبر خواهد بود .

از این موارد هم که بگذریم چگونه ممکن است که از عشره مبشره حضرت علی (ع) ، ابوبکر ، عمر، طلحه و زبیر همگی بهشتی باشند در حالی که به اعتراف عمر بن الخطاب حضرت علی (ع) ابوبکر و عمر را افرادی دروغگو گنه کار و پیمان شکن و خائن می دانست؟! <sup>۱۲۶</sup>

همچنین آتش جنگ جمل که حد متوسط کشته شدگان ده هزار نفر بوده بوسیله عائشه ، طلحه و زبیر شعله ور شده که از عشره مبشره هستند ! خون این هزاران نفر به گردن کدام یک از این عشره مبشره می باشد؟! این اشکالات و تناقضات بسیار دیگر سبب بی اعتمادی به این روایت شده است .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۳۵**

۱۲۳ - (والله ما أدري وأنا رسول الله ما يفعل بي) صحیح بخاری ج ۱ ص ۴۱۹

۱۲۴ - («عشرة في الجنة النبي في الجنة، و..») سنن ابی داود ج ۴ ص ۲۱۱

۱۲۵ - (وأبو عبيدة بن الجراح في الجنة) سنن ترمذی ج ۱۳ ص ۳۵۸

۱۲۶ - فرایتمانی کاذباً ائماً غادراً خائناً. صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸

### ۳۱- اگر خلفا مشکلی داشتند پس چرا مردم آنها را انتخاب کردند؟

خلفا با انتخاب مردم به خلافت نرسیدند بلکه آنها از طریق توطئه و تهدید بود که بر کرسی خلافت نشستند .

ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری نقل می کند که در سقیفه بنی ساعده بوسیله تهدید مردم به قتل بود که ابوبکر به خلافت رسید . ۱۲۷ و این در صورتی بود که تمامی انصار و امیرالمومنین (ع) و یارانش با خلافت ابوبکر مخالف بوده اند . ۱۲۸

ابن تیمیه می گوید اکثر عبدالمناف از بنی امیه و بنی هاشم میل شدیدی به انتخاب امام علی (ع) برای خلافت داشته اند . ۱۲۹

بهمین دلیل بخاری در صحیح خود نقل کرده است ابوبکر مستبدانه به خلافت رسید . ۱۳۰ که اعتراض حضرت علی (ع) را بهمراه داشت .

خلافت عمر بن خطاب نیز با انتخاب و نصب خلیفه اول (ابوبکر) صورت پذیرفت و این درحالی بود که تمام مردم با خلافت عمر مخالف بوده اند . ۱۳۱

عثمان بن عفان نیز توسط یک شورای شش نفره به خلافت رسید که اعضای آن را خود خلیفه دوم انتخاب کرده بود. اعضای شورای ناگزیر بوده اند با یک نفر بعنوان خلیفه بیعت کنند و در غیر اینصورت شخصی که بیعت نکند گردنش زده می شد. لذا امام علی (ع) در این جلسه تهدید به قتل شدند! ۱۳۲

---

۱۲۷ - ... فَقَالَ عُمَرُ لَا وَاللَّهِ لَا يُخَالِفُنَا أَحَدٌ إِلَّا قَتَلْنَاهُ . فتح الباري لابن حجر ج ۷ ص ۳۱  
۱۲۸ - حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ الْأَنْصَارَ خَالَفُونَا وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَمَنْ مَعَهُمَا . صحیح البخاری ج ۶ ، ص ۲۵۰۵ ، ح ۶۴۴۲  
۱۲۹ - و كان اكثر بني عبد مناف من بني أمية و بني هاشم و غيرهم لهم ميل قوي إلى علي بن أبي طالب يختارون ولايته . منهاج السنة ج ۷ ص ۴۷

۱۳۰ - بخاری در صحیح خود ضمن ذکر جریان سقیفه بنی ساعده و علت عدم بیعت امام با ابوبکر از امیرمومنین نقل می کند که ایشان فرموده اند : وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ يَعْنِي أَي ابوبكر تو در امر خلافت بر ما مستبد بودی . ( خلافت استبدادی بوده است و نه انتخابی )

۱۳۱ - عَنْ زُبَيْدِ بْنِ الْحَارِثِ ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ حِينَ حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ يَسْتَخْلِفُهُ ، فَقَالَ النَّاسُ : تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا فَمَا غَلِيظًا ، وَلَوْ قَدْ وَلَيْنَا كَانَ أَفْظًا وَأَغْلَظًا . مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۴۳۴

۱۳۲ - أن علياً رضي الله عنه لما بايع عبد الرحمن عثمان كان قائماً ، فقال له عبد الرحمن : بايع وإلا ضربت عنقك ، ولم يكن يومئذ مع أحد سيف غيره ، فخرج علي مغضباً ، فلحقه أصحاب الشورى ، فقالوا له : بايع وإلا جاهدناك . فأقبل معهم يمشي حتى بايع عثمان . أنساب الأشراف ج ۵ ص ۵۰۷

۳۲- آیا درست است که امام حسن امام علی علیهما السلام را از جنگ با معاویه نهی می کرد! پس ثابت می شود اولاً: نزد امام حسن جنگ با معاویه جایز نبوده است ثانیاً: عقیده عصمت ساقط می شود چرا که هر دو امام با هم مخالفت کرده اند!

این ادعای کاملاً غلط و دروغی است که به امام حسن مجتبی (ع) نسبت داده اند، اگر امام حسن مجتبی با جنگیدن امیرالمومنین با معاویه مخالف بوده لند پس چرا ایشان در رکاب پدر علیه معاویه در جنگ صفین شمشیر زدند؟!<sup>۱۳۳</sup> همچنین اگر ایشان با جنگ با معاویه مخالف بودند و او را مهدور الدم نمی دانستند در زمان خلافت خود که زمام امور بدست مبارکشان بود با او قصد جنگ نمی کردند.<sup>۱۳۴</sup>

۳۳- از حضرت امیر المؤمنین (ع) درباره اهل جمل و صفین (معاویه و سپاه او) پرسیدند: پس آن حضرت فرمود: «اخواننا بغوا علينا» یعنی: «آنان برادران ما هستند که علیه ما سرکشی و طغیان کرده اند.» آیا این دلیل بر ایمان و فضل معاویه نیست؟

در اینجا مراد از «اخوت» برادری در عشیره است نه در دین. چونکه اگر آنان برادران دینی بوده اند حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) با آنان نمی جنگید.

بیان: خداوند متعال در سوره (اعراف/ ۶۵) می فرماید: «وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا (اعراف/ ۶۵)» یعنی: و به قوم عاد برادرشان (یعنی مردی از آن قوم) هود را فرستادیم. «قوم هود قومی بت پرست بوده اند (اما قرآن می فرماید که حضرت هود برادر آنان است). و در آیه ۷۳ همان سوره خداوند می فرماید: «وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا (اعراف/ ۷۳)» یعنی: و به قوم ثمود برادرشان (یعنی مردی از آن قوم) صالح را فرستادیم. «قوم صالح نیز بت پرست بودند. خدای تعالی همچنین در آیه ۳۶ سوره عنکبوت فرمود: «وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا (اعراف/ ۸۵)» یعنی: و به اهل مدین برادرشان (یعنی مردی از آن قوم) شعیب را فرستادیم. باز می بینیم که خداوند در این آیه هم شعیب را برادر قوم مدین بت پرست ذکر می کند.

<sup>۱۳۳</sup> - سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، محقق، صبحی صالح، ص ۳۲۳- نصر بن مزاحم، وقعة

صفین، ص ۲۴۹،

<sup>۱۳۴</sup> - حدثنا الحسن قال لما سار الحسن بن علي - رضي الله عنهما - الى معاوية بالكتائب. قال عمرو بن العاص

لمعاوية اری كتيبة لا تولي حتى تدبر اخراها. قال معاوية من لذراري المسلمين. فقال انا. فقال عبد الله بن عامر وعبد الرحمن بن سمره نلقاه فنقول له الصلح. صحيح البخاري ج ۹ ص ۵۶

در اینجا باید گفت مراد از برادری در این آیات، اخوت و برادری عشیره‌ای است نه برادری در دین . و همینطور در کلام حضرت امیرالمؤمنین ( ع ) نیز مشاهده می‌شود زیرا که آن حضرت (بر طبق حدیث ثقلین) همیشه مقارن و همراه قرآن است و هرگز از آن جدا نمی‌شود.

**( جهت توضیحات تکمیلی به کتاب ارشاد السائلین ج ۱ سوال ۵ مراجعه فرمایید )**

خداوند عزوجلّ عذاب را به این دلیل بر قوم هود نازل کرد که آنان ناقه (شتر ماده) حضرت صالح را کشتند و همچنین اصحاب السبت به این جهت گرفتار عذاب الهی شدند که در روز شنبه به صید ماهی پرداختند حال آنکه خداوند آنها را نهی کرده بود ، پس چگونه حال و وضعی دارند کسانی که فرزندان حضرت پیامبر اکرم ( ص ) را به قتل رسانده و دسته گل حضرت رسول اکرم ( ص ) یعنی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را مسموم و ذبح کردند و خانه پیامبر اکرم ( ص ) را بر حضرت فاطمه علیها السلام به آتش کشیدند ! بدون شک خداوند عذاب و مجازات آنان را تا روز قیامت به تأخیر انداخت تا آنان در درک الاسفل (پست‌ترین نقطه) جهنم چندین برابر عذاب شوند .

## بخش ۹. عزا داری

**۳۴- آیا سینه زنی بر امام حسین (ع) جایز است؟ و آیا عزاداری در سیره صحابه و**

**اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است؟**

وهابیت با القای این شبهه که سینه زنی نوعی خود زنی بشمار می‌آید و این فعل در سیره سلف نبوده است ، انجام آن را در عزای سید الشهداء حرام دانسته اند . در پاسخ به آنها باید گفت که بر سر و صورت زدن هم در قرآن آمده است و هم در سیره صحابه و اهل بیت علیهم السلام و در هیچکدام مورد انکار قرار گرفته نشده است ، در سوره ذاریات آیه ۲۹ می‌خوانیم: {فَأُقْبِلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ} [یعنی در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که فریاد می‌کشید و به صورت خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که ( پیرزنی نازا هستم؟! ]

همسر حضرت ابراهیم هیچگاه بخاطر این فعل سرزنش نشده است و کسی مدعی نشده است که او خودزنی کرده و مرتکب فعلی حرام شده است!

یا در حزن حضرت یعقوب (ع) می بینیم که ایشان ۸۰ سال<sup>۱۳۵</sup> در غم از دست دادن حضرت یوسف (ع) محزون شدند تا جایی که چشمان خود را نیز از دست دادند، نتنها عمل او مورد انکار خداوند قرار نگرفت بلکه پاداش ۱۰۰ شهید بسبب این حزن واندوه از جانب خداوند نصیب ایشان شد.<sup>۱۳۶</sup>

همسران رسول خدا (ص) نیز پس از بشهادت رسیدن ایشان بر سر و صورت خود زدند، عائشه می گوید:

**قمتُ التدم (اضرب صدري) مع النساء و اضرب وجهي.**

[بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم] برخواستم و به اتفاق سایر زنان مدینه در عزای آن حضرت به سر و صورت خود می زدیم.

مسند احمد تحقیق احمد الزین ج ۱۸ ص ۱۹۹

روایت را محقق کتاب (احمد محمد شاکر) صحیح دانسته و علمای مخالفین از این فعل عائشه عدم حرمت سینه زنی را فهمیده و نوشته اند:

**(ولم یدخل هذا فی التحريم) یعنی این فعل عائشه حرام نیست..**

سبل الهدی والرشاد ج ۱۲ ص ۲۶۷ و مواهب الجلیل ج ۲ ص ۲۳۵

پس اصل عزاداری وسینه زنی برای اموات جایز بوده به همین جهت در کتاب های شیعه و سنی آمده که اسرای واقعه عاشورا از جمله زنان بنی هاشم بخصوص حضرت زینب برسر، صورت وسینه خود می زدند. در کتب تاریخی معتبر اهل سنت مانند الکامل فی التاریخ - ابن الأثیر - ج ۴ ص ۵۶ می خوانیم که:

**فلطمت أخته وجهها وقالت يا ويلتاه**

وخواهر حضرت حسین ع (حضرت زینب) بر صورت خویش زده و گفت: ای وای بر من.

ابن کثیر دمشقی نیز این روایت را در البدایه والنهایه با سند صحیح نقل کرده است.

گریه و عزاداری در سیره اهل بیت علیهم السلام نیز دیده می شود و اخبار متواتری در این زمینه وجود دارد که برای اختصار برخی از آنها را نقل خواهیم کرد:

براساس روایات اهل سنت اولین کسی که برای امام حسین علیه السلام عزاداری کرده است وجود مبارک رسول خدا (ص) بوده است، رسول خدا (ص) قبل از بشهادت امام حسین علیه السلام از جانب خداوند

---

۱۳۵ - هِشَامُ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: كَانَ مُنْذُ فَارَقَ يُوسُفُ يَعْقُوبَ إِلَى أَنْ التَّقِيَا تَمَانُونَ سَنَةً، لَمْ يَفَارِقِ الْخُزْنَ قَلْبُهُ، وَدُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ، وَمَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ عَبْدٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ يَعْقُوبَ. تفسير ابن کثیر ج ۴ ص ۳۵۳

۱۳۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشِيرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا، مِسْعَرٌ، عَنْ، خَلْفِ بْنِ حَوْشَبٍ، قَالَ: " دَخَلَ جَبْرَائِيلُ أَوْ قَالَ: الْمَلَكُ عَلَى يُوسُفَ وَهُوَ فِي السَّجْنِ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْمَلِكُ الطَّيِّبُ الرَّيْحِ، الطَّاهِرُ التِّيَابِ، أَحْبَبْتَنِي عَنْ يَعْقُوبَ أَوْ مَا فَعَلَ يَعْقُوبُ؟ قَالَ: ذَهَبَ بَصَرُهُ، قَالَ: مَا بَلَغَ مِنْ حُزْنِهِ؟ قَالَ: حُزْنٌ سَبْعِينَ ثَلَاثِي، قَالَ: مَا أَجْرُهُ؟ قَالَ: أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ " مصنف ابن أبي شيبة ج ۷ ص ۷۳

مصیبت بشهادت رسیدن ریحانه خود را مطلع می شود و به شدت اندوه گین و گریان می شوند . بوصیری در کتاب اتحاف الخیره می نویسد :

۶۷۵۵ - وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نَائِمًا فِي بَيْتِي فَجَاءَ الْحُسَيْنُ يَدْرُجُ قَالَتْ: فَقَعَدْتُ عَلَى الْبَابِ فَأَمْسَكْتُهُ مَخَافَةَ أَنْ يَدْخُلَ فَيُوقِظَهُ. قَالَتْ: ثُمَّ غَفَلْتُ فِي شَيْءٍ فَدَبَّ فَدَخَلَ فَقَعَدَ عَلَيَّ بَطْنِهِ قَالَتْ: فَسَمِعْتُ نَحِيبَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَجِئْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْتَ بِهِ. فَقَالَ: إِنَّمَا جَاءَنِي جِبْرِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ عَلَيَّ بَطْنِي قَاعِدٌ فَقَالَ لِي: أُتِحِبُهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ أَلَا أُرِيكَ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا؟ قَالَ: فَقُلْتُ: بَلَى. قَالَ: فَضْرِبْ بَجَنَاحِهِ فَأَتَانِي هَذِهِ التُّرْبَةُ. قَالَتْ: فَإِذَا فِي يَدِهِ تُّرْبَةٌ حَمْرَاءُ وَهُوَ يَبْكِي...

ام سلمه می گوید : روزی پیامبر در منزل من خواب بودند که حسین (ع) که نزد رسول خدا (ص) وارد شوند ، از ترس اینکه ایشان را از خواب بیدار کند مانع ورود او شدم ، پس از مدتی از حسین (ع) غافل شدم و ایشان نزد رسول خدا (ص) رفته و بر شکم وی نشست، ام سلمه می گوید : صدای نحیب ( گریه با صدای بلند و دردناک ) را شنیدم ، نزد ایشان رفتم و عرض کردم : ای رسول خدا (ص) در خصوص حسین (ع) اتفاقی افتاده است ؟ پیامبر فرمودند : در حالی که حسین بر شکم من نشسته بود جبرئیل نزد من آمد و عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ گفتم : آری . جبرئیل گفت : امت تو او را بقتل خواهند رساند . جبرئیل به من گفت آیا میخواهی از خاکی که حسین در آن بشهادت می رسد تربتی بیاورم ؟ گفتم : آری ، پس جبرئیل این خاک را برای من آورد ، ام سلمه می گوید این تربۀ در دستان رسول خدا (ص) بود در حالی که گریه می کردند .

بوصیری پس از نقل این روایت می نویسد :

رَوَاهُ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ ۱۳۷

نکته مهم در روایت فوق این است که رسول خدا (ص) با صدای بلند و دردناک برای حسین (ع) می گریستند اما وهابیت آنرا (گریه با صدای بلند ) را حرام می دانند! ۱۳۸

۱۳۷ - إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة ج ۷ ص ۲۳۸

۱۳۸ - وأما النياحة فمعناها رفع الصوت بالبكاء على الميت وهي محرمة. مجموع فتاوى ابن باز ج ۳ ص ۴۵۲

عزاداری پیامبر (ص) منحصر به قبل از شهادت امام حسین (ع) نمی شود بلکه پیش از شهادت رسیدن ایشان (ظهر عاشورا) ، ابن عباس پیامبر را در خواب می بینید در حالی که خاک بر سر و ریش مبارک خود ریخته بودند .<sup>۱۳۹</sup>

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف عیون اخبار الرضاء علیه السلام می نویسد :

... **وُلِدَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) وَ جَاءَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله و سلم) فَقَالَ يَا أَسْمَاءُ هَلُمَّ ابْنِي .. وَ وَضَعَهُ فِي حَجْرِهِ فَبَكَى فَقَالَتْ أَسْمَاءُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِمَّ بَكَوْكَ قَالَ عَلَى ابْنِي هَذَا قُلْتُ إِنَّهُ وُلِدَ السَّاعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي ثُمَّ قَالَ يَا أَسْمَاءُ لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا فَإِنَّهَا قَرِيبَةٌ عَهْدٍ بِوَلَادَتِهِ ...**

اسماء گوید : در سال بعد حسین (علیه السلام) متولد شد ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سراغ او آمد و فرمود : ای اسماء فرزندم را بیاور آنگاه او را در آغوش گرفت و گریست ، اسماء گفت : پدر و مادرم فدای تو باد ، گریه برای چیست و از چه رو میگریی ؟ حضرت فرمود : بر حال این فرزندم می گریم ، عرض کردم یا رسول الله ! او هم اکنون به دنیا آمده است ! حضرت فرمود : ستمکاران او را پس از من شهید می کنند ، خدا شفاعت مرا نصیب آنان نگرداند ، آنگاه فرمود : ای اسماء این خبر را (که او را می کشند) به فاطمه نرسانید ، زیرا او تازه فارغ گشته است .

عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۶ .

گریه حضرت ولی عصر علیه السلام بر امام حسین علیه السلام:

مشهدی در کتاب شریف المزار الکبیر خود که از کتاب های معتبر شیعه می باشد در جلد ۱ ص ۵۰۱ در زیارت صادره از ناحیه مقدسه می نویسد:

فلئن أخرتنی الدهور ، وعاقنی عن نصرک المقذور ، ولم أکن لمن حاربک محاربا ، ولمن نصب لک  
العداوة مناصبا ، فلأندبنک صباحا ومساء ، ولأبکین علیک بدل الدموع دما ، حسرة علیک وتأسفا  
علی ما دهاک وتلهفا ، حتی أموت بلوعة المصاب و غصه الاکتیاب

در این فراز می خوانیم که حضرت ع می فرمایند: صبح و شب برای تو ناله می کنم و بجای اشک بر تو خون می گریم. این کار را به خاطر حسرت خوردن بر تو و از روی ناراحتی و بلایی که بر تو وارد شده و از روی اندوه و حزن بر تو انجام می دهم. تا این که از غم مصیبت ها و غصه ناراحتی بمیرم.

---

<sup>۱۳۹</sup> - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، نَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، نَا حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ عَمَارٍ هُوَ ابْنُ أَبِي عَمَارٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: "رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ يَنْصِفُ النَّهَارَ أَشْعَثَ أَغْبَرًا، مَعَهُ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ يَلْتَقِطُهُ، أَوْ يَتَّبَعُ فِيهَا شَيْئًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ قَالَ: دَمُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أَتَّبَعُهُ مِنْذُ الْيَوْمِ قَالَ عَمَارٌ: فَحَفِظْنَا ذَلِكَ فَوَجَدْنَا قِتْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ". اسناد صحیح . فضائل الصحابة

لأحمد بن حنبل ج ۲ ص ۷۷۸



### ۳۵- اگر عزاداری و شیون برای میت جایز است پس چرا امام حسین (ع) به خواهرش حضرت زینب توصیه میکند که برای او گریه و شیون نکند ؟

خوب است اگر کسی می خواهد به روایت ها استناد کند و واقعا روایت را قبول دارد، تمام روایت های پیرامون یک موضوع را ببیند. زیرا در مقابل این چند روایت، صدها روایت وجود دارد که عزاداری بر امام حسین را نه تنها سفارش میکند، بلکه دارای بالاترین فضیلت دانسته است. مثلا فقط در کتاب کامل الزیارات که از قدیمیترین و معتبرترین کتب روایی شیعه است صدها روایت در فضیلت عزاداری بر سیدالشهدا علیه السلام مشاهده می شود از جمله روایاتی که خود امام حسین ع توصیه فرموده اند که بر ای ایشان عزاداری شود مانند روایت معتبره و مشهوری که در جلد ۱ ص ۲۱۵-۲۱۶ حضرت فرموده اند:

قال الحسين عليه السلام : أنا قتيل العبرة ، لا يذكرني مؤمن إلا بكى .»

و اما روایت مورد استناد مخالفین در باب انکار مشروعیت عزاداری روایت است که سند معتبری ندارد. روایت را شیخ مفید در کتاب الإرشاد ج ۲ ص ۹۴ بصورت مرسل (ضعیف) نقل کرده است :  
يا أختاه إنني أقسمت عليك فأبری قسمی، إذا أنا هلكت فلا تشقی علیّ جیبا، ولا تخمشی علیّ وجهاً، ولا تدعی علیّ بالویل والثبور .

امام حسین علیه السلام شب عاشورا به خواهرش زینب علیها السلام فرمود: ای خواهرم تو را به الله قسم می دهم پس قسمم را عمل کن، اگر من شهید شدم گریبان را برای من پاره نکن و بر سر و صورت خود نزن و برای من عزاداری نکن.

البته اصل این روایت در کتاب تاریخ طبری سنی می باشد که برای ما حجت نیست.<sup>۱۴۰</sup>  
و در مقابل در کتاب های شیعه و سنی آمده که بانوان و اسرای واقعه عاشورا از جمله آنها زنان بنی هاشم و حضرت زینب آن عالمه غیر معلمه بر سر و صورت و سینه خود می زدند . مثلا در الکامل فی التاریخ ابن الأثیر ج ۴ ص ۵۶ می خوانیم که:

فلطمت أخته وجهها وقالت يا ويلتاه.

و خواهر حضرت ع (حضرت زینب) بر صورت خویش زده و گفت: ای وای بر من.

<sup>۱۴۰</sup> - تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۲۱

وحتی فقهای ما در بحث جواز سینه چاک کردن بر برادر به این فعل فاطمیات سلام الله علیه استدلالت کرده اند. بعنوان مثال شهید اول در کتاب ذکر الشیعه فی احکام الشریعه ج ۲ ص ۵۶ می نویسد:

### وفعل الفاطمیات علی الحسین ( علیه السلام )

ضمن این که می توان گفت سفارش امام حسین علیه السلام به حضرت زینب، یک دستور اختصاصی بوده است. ایشان با دعوت به خویشتن داری در برابر دشمنان، به دنبال آن است تا در آن شرایط حساس، با عزاداری آن هم به شکل پاره کردن لباس و خراش بر صورت، دشمن احساس پیروزی نکند و همچنین خانواده امام حسین علیه السلام روحیه خود را حفظ نمایند. ویا این که بگوییم نهی امام حسین علیه السلام نه نهی مولوی بوده و نه نهی ارشادی تا ترمّد از آن گناه و یا حداقل انجام فعل مکروهی باشد، بلکه نهی است برای آرام کردن و دلداری نمودن مصیبت زده و از روی دلسوزی و انس و علاقه و محبت درونی است. مانند اینکه مصیبت زده را آرام می کنند و می گویند گریه نکن و این نه بدان سبب است که گریه نکند، زیرا گریه کردن و بی تابی، امر عادی برای مصیبت زده است، بلکه با این سخن شخص مصیبت زده را دلداری می دهند. اما اگر به جز این، معنا شود از دو حال خارج نخواهد بود یا اینکه بگوییم آل الله علیهم السلام ترمّد امر نمودند و یا اینکه روایات زیاد و موثقی که در گریبان چاک زدن و لطم زدن و صورت خراشیدن اهل حرم و امام سجّاد علیه السلام است و تقریباً در تمامی مقاتل ذکر شده، را رد کنیم که هر دو گزینه اشتباه است. لذا اولاً از نظرگاه عقلی و اعتقادی و ثانیاً به خاطر جمع دو روایت، این نتیجه به دست می آید که حضرت از روی محبت و دلداری اهل حرم، چنین فرمودند. همچنین حضرت زینب (س) به همراه حضرت زین العابدین (ع) مسئولیت تبلیغ و تبیین حقیقت را پس از شهادت امام حسین (ع) برعهده داشتند و این امر مستلزم روحیه مستحکم و اراده قوی بود .

### ۳۶- آیا گریه بر امام حسین (ع) سنت است یا بدعت ! ؟

معنای بدعت که در دین مورد بحث قرار می گیرد، عبارت از هرگونه افزودن و یا کاستن در دین به نام دین می باشد ابن حجر عسقلانی می گوید:

والمُحَدَّثَاتُ بفتح الدال جمع مُحَدَّثَةٌ، والمراد بها: ما أحدث وليس له أصل في الشرع ويسمى في عرف الشرع بدعه، وما كان له أصل يدلّ عليه الشرع فليس بدعه.

هر چیز جدیدی که ریشه شرعی نداشته باشد، در عرف شرع، بدعت نامیده می شود و هر چه که ریشه و دلیل شرعی داشته باشد بدعت نیست.

فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۱۲

با این مقدمه به دو مورد از گریه های حضرت (ص) بر سید الشهدا علیه السلام که از سنت های حضرت به حساب می آید اشاره می کنیم:

۱ - گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله در روزهای اول تولد تولد فرزندش حسین (ع) :  
در مستدرک علی الصحیحین و تأریخ ابن عساکر و مقتل الخوارزمی و غیر آن از أم الفضل بنت الحارث ضمن داستانی این گونه نقل شده است:

فولدت فاطمه الحسین فکان فی حجری - کما قال رسول الله (ص) - فدخلت یوما إلی رسول الله (ص) فوضعتہ فی حجره، ثم حانت منی التفاتہ فإذا عینا رسول الله (ص) تهریقان من الدموع قالت: فقلت: یا نبی الله بأبی أنت وأمی مالک؟ قال: أتانی جبرئیل علیہ الصلاه والسلام فأخبرنی ان امتی ستقتل ابنی هذا، فقلت: هذا؟ فقال: نعم، وأتانی بتربه من تربته حمراء.

بعد از مدتی فاطمه حسین را به دنیا آورد و همان گونه که پیامبر فرموده بود در آغوش من قرار گرفت. تا این که روزی خدمت حضرت رسیدم و حسین را در آغوش آن حضرت گذاردم؛ حضرت به من نگاهی نمود و چشمانش پر از اشک گردید. عرض کردم: یا نبی الله پدر و مادرم فدایتان چه شده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل علیه الصلاه والسلام نزد من آمد و مرا با خبر ساخت که امت من به زودی این فرزندم را می کشند، عرض کردم: همین حسین را؟ فرمودند: آری و این هم مقداری از خاک و تربت سرزمین [کربلاء] است.  
حاکم بعد از نقل این روایت می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.

این حدیث شرایط صحت را نزد شیخین [بخاری و مسلم] دارا هستند ولی آن دو این روایت را نیاورده اند.

مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۶

۲- حدیث معروف بانو أم سلمه: ام سلمه یکی از همسران پاک طینت است که بخش مهمی از زندگی و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را نقل کرده است، او داستان گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای حسین را این گونه روایت می کند:

کان رسول الله صلی الله علیه وسلم جالسا ذات یوم فی بیتی قال لا یدخل علی أحد فانتظرت فدخل الحسین فسمعت نشیح رسول الله صلی الله علیه وسلم ینبکی فأطلت فإذا حسین فی حجره والنبی صلی الله علیه وسلم یمسح جبینه وهو ینبکی فقلت والله ما علمت حین دخل فقال إن جبریل علیہ السلام کان معنا فی البیت قال أفتحبه قلت أما فی الدنیا فنعم قال إن أمتک ستقتل هذا بأرض یقال لها کربلاء فتناول جبریل من تربتها فأراها النبی صلی الله علیه وسلم...

روزی همسر رسول خدا در اتاق من بود فرمود: هیچ کس حق ورود به حجره مرا ندارد، بیرون اتاق منتظر بودم تا اجازه ورود صادر شود، در همین حال امام حسین علیه السلام محضر پیامبر رسید، صدای گریه از

درون اتاق به گوشم رسید، حسّ تحقیق و جستجو و ادارم نمود تا نگاهی به درون اتاق بیاندازم، دیدم حسین بر زانوی رسول خدا نشسته و پیامبر دست بر پیشانی‌اش می‌کشد و اشک می‌ریزد. عرض کردم: به خدا سوگند من از ورود حسین به خانه مطلع نشدم تا از وارد شدن به حجره شما جلوگیری کنم. حضرت فرمود: اکنون جبریل علیه السلام با ما بود و از من سؤال کرد: یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آیا حسین را دوست می‌داری؟ گفتم: آری! جبرئیل گفت: به زودی امت تو او را در سرزمینی که به آن کربلاء گفته می‌شود به قتل می‌رسانند. و بعد از این سخن قدری از تربت آن را به من نشان داد.

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

ناقل این حدیث هیثمی بعد از نقل این روایت می‌گوید:

**رواه الطبرانی بأسانید ورجال أحدها ثقات.**

این روایت را طبرانی نقل کرده است و رجال یکی از سندها تماماً ثقه هستند.

مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

۳- گریه و عزاداری پیامبر (ص) منحصر به قبل از شهادت امام حسین (ع) نمی‌شود بلکه پیش از بشهادت رسیدن ایشان (ظهر عاشورا) ، ابن عباس پیامبر را در خواب می‌بینید در حالی که خاک بر سر و ریش مبارک خود ریخته بودند. ۱۴۱

بنابراین گریه و عزاداری بر سیدالشهداء سنت نبوی است و ما مأمور به اتباع و پیروی از سنت ایشان هستیم ( { وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا } [الحشر: ۱۷] ) و ( { قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ } [آل عمران: ۳۱] )

۳۷- در اخبار رسیده از ائمه : آمده است: من زار الامام الحسين ( ع ) وجبت له الجنة ... و من زار الإمام الحسين (ع) غفر الله له ذنوبه... من زار الامام الحسين (ع) تكتب له حجة و عمرة یعنی: هر کس امام حسین (ع) را زیارت کند بهشت برای او واجب می‌شود .... هر کس امام حسین را زیارت کند خدای تعالی گناهان او را می‌بخشد ....

۱۴۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، نَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ، نَا حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ عَمَارِ هُوَ ابْنُ أَبِي عَمَارٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: "رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ يَنْصِفُ النَّهَارَ أَشْعَثَ أَغْبَرًا، مَعَهُ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ يَلْتَقِطُهُ، أَوْ يَتَّبِعُ فِيهَا شَيْئًا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ قَالَ: دَمُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ لَمْ أَزَلْ أَتَّبِعُهُ مِنْذُ الْيَوْمِ قَالَ عَمَارٌ: فَحَفِظْنَا ذَلِكَ فَوَجَدْنَا قِتْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ". اسناد صحیح . فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ج ۲ ص ۷۷۸

هر کس امام حسین را زیارت کند در نامه اعمال او یک حج و عمره نوشته می شود.

پرسش: این اختلاف موجود درباره فضیلت زیارت امام حسین برای چیست و آیا زیارت امام، انسان را از حج بی نیاز می کند؟ سوال دلیل اختلاف در ثواب زیارت امام حسین (ع) چیست؟ و آیا صحیح است که شیعه به جای حج به کربلا می روند؟

« پاسخ »

یکی از حقایق قرآنی که واجب است انسان به آنها توجه کند همان حقیقت اخلاص و تقواست و این دو صفتی هستند که خدای تعالی اعمال بندگان را جز بر اساس این دو صفت نمی پذیرد. چونکه محال است که انسان با عملی که در آن اخلاص و تقوا نباشد به خدای تعالی تقرب جسته و نزدیک تر شود. و اگر با عملی ریا و تظاهر مخلوط شود و یا اینکه (پناه بر خدا) در آن اذیت و آزاری برای دیگران باشد این اعمال باطل می شوند خدای تعالی فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا (بقره/ ۲۶۴)**

«یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقات خود را با سبب منت و آزار تباه نسازید مانند آن که مال خود را از روی ریا (برای جلب توجه دیگران) انفاق کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد که وصفش مانند سنگ سخت و خرابی است که بر آن پوششی نازک از خاک قرار دارد و اگر رگباری تند و درشت به آن برسد آن سنگ را صاف و بدون خاک خواهد کرد.»

بنابراین اخلاص و تقوا دو عاملی هستند که اعمال بر اساس آنها پذیرفته می شود همانگونه که خدای تعالی فرمود: **إِنَّمَا يَنْقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (مائده/ ۲۷)** «یعنی: بی تردید خدا (اعمال و قربانی را) فقط از متقیان و پرهیزگاران خواهد پذیرفت.» پس هر چقدر که اخلاص انسان و ایمان او قوی تر باشد به ثواب بیشتر می رسد و او به خدای عزوجل نزدیکتر می شود. همانگونه که خدای تعالی فرمود: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (انعام/ ۱۶۰)** «یعنی: هر کس کار نیکو کند او را ده برابر آن خواهد بود.» و نیز فرمود: **مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَبَّتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره/ ۲۶۱)**

«یعنی: مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق می کنند به مانند دانه‌ای است که از آن هفت خوشه برآید و

در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند از این مقدار نیز برای هر که بخواهد بیفزاید و خدا را رحمت بی منتهاست و به (همه چیز) داناست.»

از مجموع آیات شریفه برای ما ثابت می‌شود که مقدار اجر و پاداش انسان به اعتقاد و ایمان او به خدای عزوجل برمی‌گردد و هر چقدر ایمان و اعتقاد او قوی‌تر باشد اجر و پاداش او نیز چند برابر می‌شود.

همچنین در مسئله زیارت و گریه کردن بر امام حسین نیز مقدار ثواب انسان به اندازه اعتقاد و معرفت او می‌باشد. و وقتی که ما در بعضی از اخبار می‌خوانیم که هر کس امام را زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود و یا خداوند گناهایش را می‌آمرزد و یا در نامه اعمال او یک حج و عمره نوشته می‌شود. به این معنی نیست که هر کس امام حسین را زیارت کند بهشت بر او واجب می‌شود بلکه روایت گفته است: «**من زار الامام عارفاً بحقه وجبت له الجنة**» یعنی هر کس امام را در حالی زیارت کند که به حقانیت او آگاه باشد بهشت برای او واجب می‌شود. بدین معنی که او بداند امام مفترض الطاعة است، یعنی می‌داند که امام کسی است که اطاعت از او واجب بوده و باید بر راه و مذهب امام باشد در مورد گریه کردن بر سید الشهداء نیز اینگونه است. در غیر اینصورت عمر بن سعد نیز از اهل بهشت می‌شود چونکه بر امام در روز عاشورا گریه کرد اما آن گریه‌ای که در آن ایمان و اخلاص و پیروی از امام حسین (ع) نباشد ارزشی ندارد. همانگونه که خدای تعالی فرمود: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (مائدة / ۲۷)**.

و در نهایت می‌گوییم: اولاً که ثواب آن حجی که در زیارت امام حسین (ع) ذکر شد مراد از آن حج مستحب است نه حج واجب.

بنابراین تنها انسان مؤمن و پیرو و مطیع اهل بیت، به این ثواب عظیم می‌رسد، و همانگونه که در روایات ائمه اطهار به ما رسیده است: «**لیس منّا من استخفّ بصلاته**» یعنی از ما نیست کسی که نماز خود را سبک بشمارد. و در حدیث دیگری فرمود: **امتحنوا شیعتنا عند مواقیت الصلاة** یعنی: شیعه ما را در اوقات نماز بیازمایید یعنی یک شیعه باید مطیع و پیرو اهل بیت (ع) باشد.

بنابراین همه ارادتمندان سید الشهداء هر کدام به اندازه ایمان و اعتقادش به اجر و ثواب می‌رسد. لذا همه اخباری که درباره اجر و ثواب به ما رسیده به ایمان و اعتقاد انسان به خدای عزوجل برمی‌گردد.

دوماً: در منابع اهل سنت از پیامبر نقل کردند هر کسی از منزل خود خارج و برای نماز حرکت کند اجر او مانند اجر شخص محرم در حج است (صحیح سنن ترمذی تالیف البانی ص ۱۶۶) و همچنین در مجموع فتاوی ابن باز ج ۲۵ ص ۱۷۱ هر کس بعد از نماز صبح بنشیند و خداوند متعال را ذکر کند و سپس دو رکعت نماز بخواند برای او اجر حج تمتع و عمره تامه می‌باشد.

شکی نیست که مراد از این اجر و ثواب مستحب است و کسی اعتقاد ندارد که با دو رکعت نماز مستحبی،

حج واجب از او ساقط می شود بنابراین ثواب حجی که در زیارت سید الشهداء (ع) ذکر شده حج واجب نیست بلکه برای زوار امام حسین (ع) ثواب حج مستحب نوشته می شود.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۴۳**

## بخش ۱۰. خمس

### ۳۸- آیا درست است که بنا بر ایه قران خمس فقط بر غنائم جنگی اختصاص دارد.

قرآن کریم درباره خمس می فرماید: «واعلموا أنما غنمتم من شیءفأن لله خمسَه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل...» (سوره انفال، آیه ۴۱)

«بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه، از بنی هاشم است.» در این آیه به صراحت می فرماید: آنچه از اموال به صورت غنیمت به دست آوردید، یک پنجم آن را برای خدا و رسول و نزدیکان آن حضرت اختصاص دهید.

سخن در این است که آیا غنیمت اختصاص به غنائم جنگی دارد یا هر چیزی که انسان به دست آورد بر آن غنیمت صدق می کند؟ چراکه شیوه قرآن به گونه ای است که اصول کلی احکام، عقاید و اخلاق را بیان می فرماید و به جزئیات نمی پردازد. نمونه بارز آن، مسأله نماز و حج می باشد که تعداد رکعات و کیفیت خواندن و انجام دادن حج بیان نشده است، از این رو در فهم قرآن و دستورات آن تنها قرآن کافی نیست؛ بلکه وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضروری می باشد تا با تفسیر قرآن، جزئیات احکام و عقاید را در رفتار و گفتار خویش برای امت تبیین فرماید که از آن سنت یاد می شود.

بدین جهت در آیات خمس و زکات نوع مالی که زکات و خمس به آن تعلق می گیرد و همچنین شرایط و خصوصیات بیان نشده است. از این رو برای دستیابی به عقاید و احکام صحیح اسلام بایستی به سنت صحیح و مورد اطمینان مراجعه کنیم.

در آیه ای که مربوط به خمس است سه چیز را بیان و مشخص فرموده است:

۱. خمس در اموال به غنیمت گرفته شده است.

۲. اندازه انفاق واجب در غنائم، یک پنجم می باشد.

۳. کسانی که خمس به آنان پرداخت می شود، ولی مطلبی که در آیه به صورت مجمل آمده، معنای غنیمت است. از این رو یکی از بحث هایی که در آیه وجود دارد این است که مقصود از غنائم چیست؟ آیا منحصر در

غنائم جنگی است یا مجموع غنیمت‌هایی که از نظر عرف و لغت به آن غنیمت گفته می‌شود، و در بر می‌گیرد؟

در پاسخ به این سؤال باید به سنت مراجعه شود و با مراجعه به سنت روشن می‌گردد که خمس فقط در غنائم جنگی نیست بلکه غیر آن را در بر می‌گیرد. البته با اختلافاتی که در مذاهب اسلامی در این زمینه به چشم می‌خورد، دایره آن محدود یا گسترده می‌شود. برخی دایره خمس را در هر نوع غنیمتی که از نظر عرف و لغت به آن غنیمت گفته می‌شود، گسترش می‌دهند، که این نظریه شیعه است و برخی دیگر دایره را محدود به غنائم جنگی و رکاز (گنج‌های یافت شده) می‌دانند و این نظریه اهل سنت است. توضیح:

"اهل سنت بر اساس روایتی که از ابوهریره نقل می‌کنند که: «وفی الرکاز الخمس»

در رکاز که به مال مدفون در زمین اطلاق می‌شود، خمس را واجب می‌دانند. از این رو اهل سنت خمس را منحصر در غنائم جنگی نمی‌دانند گرچه دایره آن را محدود می‌کنند، ولی شیعه در سودهای معاملات و سرمایه‌هایی که یک سال بر آن بگذرد به جای زکات آن را مشمول غنیمت می‌دانند. ولی اهل سنت زکات را در چنین اموال و سرمایه‌هایی واجب می‌دانند. لذا اهل سنت نمی‌توانند بر شیعه اشکال کنند که به چه دلیل شما خمس را واجب می‌دانید؛ زیرا در پاسخ گفته می‌شود به همان دلیلی که شما زکات را در مال التجاره واجب کردید."

از آنجا که اینگونه مباحث فقهی جایگاه اجتهاد فقهای مذاهب می‌باشد، بایستی در ارثه نظر مذاهب، دیدگاه‌های بزرگان آنان را مورد توجه قرار داد. با توجه به این که در قرآن مفهوم غنیمت به روشنی بیان نشده، لازم است به لغت و عرف و سپس به روایات مراجعه کنیم تا جزئیات مسأله کاملاً واضح شود. بامراجعه به کتاب‌های لغوی اصیل، مفهوم غنیمت به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا از نظر لغویون، غنیمت بر هر مالی و سرمایه‌ای که انسان به دست می‌آورد، خواه از راه گنج، معادن، غنائم جنگی و خواه از غیر آن باشد، اطلاق می‌شود.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «غَنِمَ وَ غُنِمَ»:

به معنای دستیابی و رسیدن به چیزی است، در هر چیزی که انسان به آن دست پیدا کند، خواه از طریق جنگ یا غیر جنگ باشد: «و اعلموا أنما غنمتم من شیءٍ...»، «فکلوا مما غنمتم...»، «فعد الله مغانم کثیرة». ۱۴۲

این منظور می‌گوید: غنم: دستیابی به چیزی بدون مشقت و سختی است. ۱۴۳

۱۴۲ - مفردات راغب، ماده غنم، سوره انفال، آیه ۴۱ - ۶۹، سوره نساء، آیه ۹۴

۱۴۳ - الفؤز بالشیء من غیر مَشَقَّة. لسان العرب ج ۱۲ ص ۴۴۵



ابن فارس: غنم اصل صحیح واحد يدل على افادة شيء لم يملك من قبل ثم يختص بما أخذ من المشركين. (مقاييس اللغة، ماده غنم).<sup>۱۴۴</sup>

ابن فارس این واژه را به معنای دست یافتن شخص به چیزی دانسته که قبلاً مالک آن نبوده و بعد اختصاص به چیزی یافته که از مشرکین گرفته می‌شود. فراهیدی از بزرگان اهل لغت است. او می‌گوید:

هرچه انسان بی‌مشقت به دست آورد، غنیمت به حساب می‌آید.<sup>۱۴۵</sup> بلکه معنای آن گسترده‌تر از آن است، گرچه در زمان نزول آیه به خاطر غنائم جنگ، در غنائم جنگی به کار برده شده است. از این‌رو هر چیزی را که انسان به دست آورد و فایده و سود بر آن صدق کند، غنیمت به شمار می‌آید.

در قرآن نیز واژه «مغنم» در موردی به کار برده شده که انسان چیزی را به دست می‌آورد، هر چند از راه غیر جنگ باشد. در آیه (فعند الله مغنم کثیرة). (سوره نساء، آیه ۹۴). مقصود از این مغنم بسیار، به دلیل آن که در مقابل کالای زندگی دنیا آمده، پاداش آخرت است. بر اساس این آیه «مغنم» حتی به آنچه انسان در این دنیا یا میدان‌های جنگ به دست می‌آورد، اختصاص ندارد و به هر دستاوردی که حتی اخروی هم باشد شامل می‌شود.

در روایاتی که کلمه مغنم و غنیمت و غنم به کار رفته، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را در معنای بهشت، آثار و برکت‌های ماه مبارک رمضان به کار برده است.

در نهاییه این اثر آمده است: روزه در زمستان، غنیمت سرد و خنک است.<sup>۱۴۶</sup> وی روزه را به خاطر پاداش آن غنیمت به حساب آورده است.

قرطبی از مفسران اهل سنت از آیه (واعلموا أن ما غنمتم) استفاده عموم فایده و ربح کرده است و می‌گوید: به خاطر اجماع، اختصاص به غنائم جنگی پیدا کرده است.

در روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده، خمس بر درآمدهای مالی که خارج از نیازهای سالانه افراد می‌باشد، واجب شده است؛ زیرا بر آنها غنیمت صدق می‌کند، گرچه آیه خمس درباره غنائم جنگی وارد شده است، چنان که مفسرین گفته‌اند:

این آیه در روز بدر و رویارویی دو گروه مسلمان و کافر نازل شده است. ولیکن این مسأله ثابت شده است که هر آیه‌ای که در موردی نازل شده است نمی‌توان آن را اختصاص به همان مورد نزول داد بلکه واژه غنیمت

<sup>۱۴۴</sup> - مقایس اللغة (۴/ ۳۹۷)

<sup>۱۴۵</sup> - والعنم: الفؤز بالشيء في غير مشقة. العين ج ۴ ص ۴۲۶

<sup>۱۴۶</sup> - کلمه غنم، ج ۳، ص ۳۹، الصوم في الشتاء الغنيمه الباردة، إنما سماه غنيمه لما فيه من الأجر و الثواب

عمومیت دارد و یکی از موارد آن غنائم جنگی می‌باشد. وقتی دانستیم که در آغاز، تشریح خمس در مورد غنائم جنگی و گنج و طلای مدفون شده واجب شده در مرتبه بعدی به خاطر اطلاق مفهوم آیه می‌توان بر هر فایده و غنیمتی که به دست انسان می‌آید آن را مصداق آیه دانست. دلیل بر این مطلب افزون بر معنای لغوی غنیمت، روایاتی است که از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که در اینجا به یک روایت اشاره می‌نماییم:

سماعه می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره خمس پرسیدم. ایشان فرمودند:

هرچه که مردم به دست آورند کم یا زیاد خمس دارد.<sup>۱۴۷</sup>

امام هادی علیه السلام نیز در پاسخ به یکی از یارانش فرمودند: خمس واجب است. گفتم: در چه چیز؟ فرمودند: در کالا و وسایلشان. گفتم: آن که تجارت می‌کند یا چیزی را با دستش می‌سازد چه؟ فرمودند: اگر بتوانند باید پس از هزینه‌ها و نیازهایشان پرداخت کنند.<sup>۱۴۸</sup>

از روایات اهل سنت نیز استفاده می‌شود که خمس منحصر در غنائم جنگی نیست. ابن عباس روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در رکاز (گنج) خمس است.<sup>۱۴۹</sup>

مردی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سؤالاتی پرسید. از جمله این که در خرابه‌ها گنج می‌یابیم. حضرت فرمودند که در آنها خمس است.<sup>۱۵۰</sup>

گروهی از عبد قیس، حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: مشرکان بین ما و شما هستند و جز در ماه‌های حرام دست‌رسی به شما نداریم. به ما توصیه جامعی بفرمایید که اگر به آن عمل کنیم، وارد بهشت شویم و دیگران را به آن فرا خوانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

شما را به چهار چیز دستور می‌دهم و از چهار چیز نهی می‌کنم. شما را فرمان می‌دهم به ایمان به خدا. آیا می‌دانید که ایمان به خدا چیست؟ ایمان، شهادت به یگانگی خدا، ادای نماز، پرداخت زکات و خمس غنائم.

۱۵۱

روشن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از فرزندان عبدقیس نخواستند غنائم جنگی را بپردازند؛ چراکه آنان در غیر از ماه‌های حرام به خاطر ترس از مشرکین از قبیل خود نمی‌توانستند بیرون آیند. نیز افزون بر این که جنگ و جهادی نبوده که به وسیله عبدقیس انجام شود و حضرت دستور غنائم جنگی را صادر فرموده باشند!

---

۱۴۷- وسایل الشیعه، ج ۶، باب ۸، از ابواب خمس

۱۴۸- همان

۱۴۹- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۴

۱۵۰- همان، ج ۲، ص ۱۸۶

۱۵۱- صحیح بخاری، ج ۲، باب وجوب الزکاة، ص ۱۰۹

پس روایت به غنائم جنگی مربوط نمی‌شود. بلکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کنار روزه و نماز و زکات، پرداخت خمس اموال را نیز قرار داده است.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۴**

## بخش ۱۱ . تکتف

### ۳۹- چرا اهل سنت دست بسته نماز می خوانند ؟

اهل سنت دلیل مشروعی بر این امر ندارند تنها جایی که فقهای آنها همچون ابن رشد حنفی در کتاب بدایه المجتهد که از کتب درسی حوزه های علمیه اهل سنت نیز می باشد گفته است :

الْمَسْأَلَةُ الْخَامِسَةُ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي وَضْعِ الْيَدَيْنِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فِي الصَّلَاةِ، فَكَرِهَ ذَلِكَ مَالِكٌ فِي الْفَرَضِ، وَأَجَازَهُ فِي النَّفْلِ. وَرَأَى قَوْمٌ أَنَّ هَذَا الْفِعْلَ مِنْ سُنَنِ الصَّلَاةِ وَهُمْ الْجُمْهُورُ. وَالسَّبَبُ فِي اخْتِلَافِهِمْ أَنَّهُ قَدْ جَاءَتْ آثَارٌ ثَابِتَةٌ نُقِلَتْ فِيهَا صِفَةُ صَلَاتِهِ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ -، وَلَمْ يُنْقَلْ فِيهَا أَنَّهُ كَانَ يَضَعُ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى... ۱۵۲

مساله پنجم : علماء در مساله تکتف در نماز دچار اختلاف شده اند ، امام مالک آنرا در نمازهای واجب مکروه دانسته و در نمازهای مستحبی جائز دانسته است . برخی دیگر که جمهور هستند تکتف را از سنت دانسته اند . علت این اختلاف آن است که روایتهای ثابتی از صفت نماز رسول خدا (ص) نقل شده است و در هیچ کدام از آنها ذکر نشده است که رسول خدا (ص) دست راستش را بر دست چپ خود قرار داده باشد(تکتف کرده باشد).

با مراجعه به کتب معتبر اهل سنت در میابیم که نماز پیامبر (ص) بدون تکتف گزارش داده شده است. روی محمد بن عمر وابن عطاء قال : سمعت أبا حميد الساعدي في عشرة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم أبو قتادة فقال أبو حميد : أنا أعلمكم بصلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم قالوا : فأعرض قال : كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قام إلى الصلاة يرفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه ثم يكبر حتى يقر كل عظم في موضعه معتدلاً ثم يقرأ ثم يكبر فيرفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه ثم يركع ويضع راحتيه على ركبتيه ثم يعتدل فلا يصوب رأسه ولا يقنعه

ثم يرفع رأسه ويقول سمع الله لمن حمده ثم يرفع يديه حتى يحاذي منكبيه معتدلاً ثم يقول : الله أكبر ثم يهوى إلى الأرض فيجافي يديه عن جنبه ثم يرفع رأسه ويثنى رجله اليسرى فيقعد عليها ويفتح أصابع رجله إذا سجد ويسجد ثم يقول الله أكبر ويرفع ويثنى رجله اليسرى فيقعد عليها حتى يرجع كل عظم إلى موضعه ثم يصنع في الأخرى مثل ذلك ، ثم إذا قام من الركعة كبر فرفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه كما كبر عند افتتاح الصلاة ثم يفعل ذلك في بقية صلاته حتى إذا كانت السجدة التي فيها التسليم أخر رجله اليسرى وقعد متوركا على شق الأيسر . قالوا : صدقت هكذا كان يصلي صلى الله عليه وسلم. ١٥٣

حديث ابى حميد ساعدى را برخى از محدثان (سنى) روايت کرده‌اند و ما از كتاب سنن بيهقى نقل مى‌كنيم كه گفت: او رو به اصحاب پیامبر(ص) كرد و گفت: من داناترين شما به نماز رسول خدا (ص) هستم. گفتند: به چه سبب؟ زيرا تو نه بيش از ما پيرو آن حضرت بوده‌اى و نه افزونتر از ما مصاحبتش کرده‌اى. گفت: چرا، گفتند: پس (كيفيت نماز آن حضرت را) بر ما عرضه كن. ابوحميد گفت:

رسول خدا(ص) هرگاه مى‌خواست به نماز بایستد، دست‌ها را تا برابر شانه‌هايش بالا مى‌برد، سپس تكبير مى‌گفت و هنگامى كه همه اعضايش به حال اعتدال در جاي خود قرار مى‌گرفت به قرائت مى‌پرداخت، آنگاه تكبير مى‌گفت و دست‌ها را تا برابر شانه بالا مى‌برد، پس از آن به ركوع مى‌رفت و دو كف دست را بر زانوها مى‌گذاشت و در حال اعتدال كه نه سرش را بالا مى‌گرفت و نه پايين مى‌انداخت، ركوع را انجام مى‌داد. سپس از ركوع سر بلند مى‌كرد(مى‌ايستاد) و مى‌گفت: سمع الله لمن حمده. آنگاه دست‌ها را تا برابر شانه‌ها بالا مى‌برد و تكبير مى‌گفت،

سپس (برای سجده) متوجه زمین شده و دست‌هايش را (در سجده) از پهلوهايش جدا مى‌گرفت، آنگاه سر از سجده بر مى‌داشت و پاى چپش را خم مى‌كرد و بر آن مى‌نشست. انگشتان پاهایش را در سجده باز مى‌نمود و سجده دوم را نیز همین‌گونه انجام مى‌داد و پس از سجده، تكبير مى‌گفت، سپس پايش را خم کرده بر آن مى‌نشست در حالى كه هر عضوى به حال اعتدال قرار مى‌گرفت. ركعت بعدى را هم به همین كيفيت انجام مى‌داد و پس از دو ركعت در حال قيام، تكبير مى‌گفت و دست‌هايش را تا برابر شانه‌ها بالا مى‌برد همانگونه كه تكبير افتتاحيه را انجام مى‌داد و در بقیه نمازش نیز همین‌طور عمل مى‌كرد تا به سجده آخر. پس از آن

---

١٥٣ - سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٢٨٠، سنن أبى داود، ج ١، ص ١٧٠، سنن الترمذى، ج ١، ص ١٦٣، ١٨٠، ١٨٧، مسند أحمد ج ٥، ص ٤٢٤، سنن الدارمى، ج ١، ص ٢٩٩، السنن الكبرى للبيهقى، ج ٢، ص ٧٢، ١٠١، عمدة القارى، ج ٦، ص ١٠٤...

سلام می‌گفت، پای چپ را عقب قرار می‌داد و بر سمت چپ بر وِرک می‌نشست. همه گفتند: ابوحمید راست گفت، رسول خدا(ص) بدین گونه نماز می‌گزارد.

با توجه به حدیث بالا هیچ تکتفی از پیامبر (ص) دیده نمی‌شود.

البانی سلفی در کتاب صحیح سنن ابی داود این روایت را صحیح دانسته است.<sup>۱۵۴</sup> حاکم نیشابوری نیز همانند این روایت را در کتاب المستدرک علی الصحیحین روایت کرده و آن را صحیح دانسته است، ذهبی نیز با تصحیح حاکم موافقت کرده است.<sup>۱۵۵</sup>

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۵**

## بخش ۱۲. متعۀ ( ازدواج موقت )

۴۰- آیا متعه جایز است؟ و اگر جایز است پس چرا اهل بیت علیهم السلام در برخی از روایات از آن نهی کردند؟ مثلاً روایت ( المتعه لا تفعلها عندنا الا الفواجر ) یا روایت ( لا تدنس نفسک بها )! و اگر قائل به جواز آن هستید آیا حاضر هستید خواهر خود را متعه دهید؟

بدون تردید، ازدواج موقت و یا به تعبیر برخی از کتاب های فقهی و قانون مدنی ایران، نکاح منقطع، از ابتدا در اسلام مشروع شناخته شده است و تمام فرق اسلامی، بر جواز آن در صدر اسلام، اتفاق نظر دارند، و تنها اختلاف در این مطلب است که آیا این نوع ازدواج در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از رحلت آن بزرگوار نسخ شده است یا به جواز اولیه خود باقی است؟ برای مثال ابن حزم اندلسی که از فقهای مشهور اهل سنت است در موسوعه فقهی خویش به نام المحلّی قبول می کند که متعه در آغاز اسلام رواج داشته و مشروع بوده است، اما مانند بقیه فقهای اهل سنت آن را منسوخ می داند.<sup>۱۵۶</sup>

مرحوم محقق ثانی نیز می گوید:

«أجمع اهل الإسلام قاطبةً علی أن النکاح المنقطع، و هو نکاح المتعۀ کان مشروعاً فی صدر

الإسلام و اتفق اهل البيت علیه السلام علی بقاء شرعیته...»<sup>۱۵۷</sup>

<sup>۱۵۴</sup> - اسناد صحیح علی شرط مسلم . صحیح سنن ابی داود ج ۳ ص ۲۲۰

<sup>۱۵۵</sup> - المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۸۸۱

<sup>۱۵۶</sup> - المحلّی، ابن حزم اندلسی، ج ۹، ص ۵۱۹

<sup>۱۵۷</sup> - جامع المقاصد، محقق ثانی، ج ۱۳، ص ۷.

پیروان آیین اسلام تماماً اجماع دارند که نکاح منقطع (متعّه) در صدر اسلام مشروع بوده است و اهل بیت علیه السلام نیز بر بقاء جواز آن، اتفاق دارند.

بنابراین مشروعیت ازدواج موقت مورد اجماع همه علمای اسلام است و حتی بالاتر از اجماع، می توان ادعای ضرورت کرد. به عبارت دیگر با مراجعه و تتبع در فتاوی علمای اسلام، برای انسان یقین و اطمینان لازم حاصل می شود که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، متعه مباح بوده است. علاوه بر اجماع و ضرورت دین، اندیشه ورزان اسلامی، بر جواز (متعّه) به آیات و روایات متواتری استناد جسته اند که به اختصار به نمونه هایی از آنها اشاره می گردد:

### ۱- آیات :

ازدواج موقت نوعی از نکاح است و مشمول آیات مطلق نکاح می شود، مانند آیه شریفه:

وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً. ۱۵۸

برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید- در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید- و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید با مراجعه به کلمات اصحاب می بینیم که (استمتاع)، حقیقت شرعیه برای نکاح موقت است و روایات فراوانی در صحاح اهل سنت و غیر آن وجود دارد که متعه را به عنوان عقد موقت دانسته، و این آیه را در مورد نکاح موقت می دانند:

عن عمران بن حصین قال: أَنْزِلَتْ آيَةُ الْمُتَعَةِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ يُنْزَلْ قُرْآنٌ يُحَرِّمُهُ وَلَمْ يَنْهَ عَنْهَا حَتَّى مَاتَ قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ ۱۵۹

این روایت با صراحت آیه را در مورد متعه می داند و ضمناً معتقد است که نسخ و نهی نشده است و این حکم تا رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، باقی بود و ما به آن عمل می کردیم. تا آنکه شخصی بمیل و نظر شخصی خود هر آنچه خواست گفت (یعنی از متعه نهی کرد)!

روایت فوق از کتاب صحیح بخاری چاپ دارطوق النجاه نقل شده است که متاسفانه دستخوش تحریف و خیانت علمی شده است. با مراجعه به دیگر چاپ های صحیح بخاری همچون چاپ دار الفکر ج ۳ ص ۱۵۸ و همچنین چاپ بیت الافکار للدولیه ص ۸۵۴ ح ۴۵۱۸ در میابیم مطلب بسیار مهمی از ذیل روایت

۱۵۸- نساء(۴)، آیه ۲۴.

۱۵۹- صحیح البخاری ج ۳ ص ۲۷

حذف شده است که هویت آنشخص که به هوا و میل خود از متعه نهی کرده است را مشخص می کند! عبارت حذف شده بدین صورت است :

«قال محمد : يقال انه عمر»

محمد بن اسماعیل ( بخاری مولف کتاب صحیح بخاری) گفته است : گفته می شود آن شخصی که طبق نظر خود هر آنچه خواست گفت (یعنی از متعه نهی کرد) عمر بن خطاب بوده است .

۲-روایات :

در خصوص جواز ازدواج موقت، روایات معتبره و متواتر فراوانی وجود دارد<sup>۱۶۰</sup>. که هم در کتب شیعه و هم در معاجم حدیثی اهل سنت وارد شده است، و در اینجا تنها به ذکر چند حدیث که هم دلالت بر جواز ازدواج موقت دارد و هم آیه متعه را مورد تفسیر قرار می دهد، بسنده می کنیم :

الف. از امام باقر علیه السلام نقل شده که در پاسخ شخصی به نام عبدالله بن عمیر لیثی در مورد متعه فرمود:

احلها الله فی کتابه و علی لسان نبیه فهی حلال الی یوم القیامه<sup>۱۶۱</sup>.

خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و آن تا روز قیامت حلال می باشد.

ب. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود :

المتعۀ نزل بها القرآن و جرت بها السنۀ من رسول الله صلی الله علیه و آله<sup>۱۶۲</sup>

حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بر طبق آن جاری گردیده است.

ج. روایاتی که با صراحت تمام دلالت دارند که ازدواج موقت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر و مقداری از زمان عمر معمول و متعارف بوده است:

۱- مسلم از طریق عبدالرزاق از ابن جریح از عطا از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که برای بجا آوردن عمره به مکه آمد. نزد او رفتیم و مردم سؤالات چندی پرسیدند. سپس از متعه سؤال کردند. جابر گفت: «آری، ما در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر به ازدواج موقت دست می زدیم».

<sup>۱۶۰</sup> - وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۲۱،

<sup>۱۶۱</sup> - همان، ج ۲۱، ح ۴، ص ۶.

<sup>۱۶۲</sup> - همان، ج ۲۱، ح ۵، ص ۶.

نیز از ابن جریح نقل می کند که: «ابو زبیر به من گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می گفت: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر، با لندک اجرتی زنان را به ازدواج موقت در می آوردیم تا اینکه عمر به خاطر ماجرای عمر بن حریث آن را منع کرد. ۱۶۳»

۲- قال الرضا عليه السلام: «احل رسول الله صلى الله عليه و آله المتعة و لم يحرمها حتى قبض» ۱۶۴  
پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج موقت را حلال دانسته و تا زنده بود آن را حرام نکرد.

بنابراین اصل مشروع بودن ازدواج موقت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قطعی است، که بر این امر، هم آیه داریم و هم روایات و هم سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیه السلام و اصحاب و تابعین، که در کتب شیعه و اهل سنت موجود است. و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی درباره تحریم ازدواج موقت، جز نهی عمر از سوی اهل سنت در دست نیست. و بدیهی است که هیچ کس جز پیامبر حق نسخ احکام را ندارد و تنها اوست که می تواند به فرمان خداوند، پاره ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باب نسخ به کلی مسدود شده است.

و اما در خصوص برخی از روایات صادره از اهل بیت علیهم السلام که در ظاهر از این نوع ازدواج نهی کرده اند باید گفت :

مصدر اصلی هر دو روایت مذکور «لا تفعلها عندنا الا الفواجر» و «لا تدنس نفسک بها» کتاب النوادر<sup>۱۶۵</sup> محدث شیعی احمد بن عیسی الاشعری قمی (رض) می باشد. کتاب نوادر و بطور کلی هر کتاب یا بابی از کتب روایی شیعه که عنوانش نوادر باشد در مورد روایات غیر معروف و اکثرا شاذی (مردود) می باشد که عمل به آنها مخالفت با مذهب می باشد، زیرا این روایات در برابر اخبار معروف و متواتر قرار گرفته و یا من باب تقیه از معصوم صادر شده اند و یا ضعف دیگری متوجه آنها می باشد.  
کتاب نوادر هم از جمله ی همان کتابها می باشد. علامه آقا بزرگ تهرانی در مورد این نوع روایات می نویسد :

إن النوادر عنوان عام لنوع من مؤلفات الأصحاب في القرون الأربعة الأولى كان يجمع فيها الأحاديث غير المشهورة أو التي تشتمل على أحكام غير متداولة أو استثنائية أو مستدركة لغيرها. ۱۶۶

۱۶۳ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱.

۱۶۴ - وسائل الشیعة، حر عاملی، ج ۲۱، ص ۸

۱۶۵ - النوادر - أحمد بن محمد بن عیسی الأشعري القمي - ص ۸۷ و ۸۸

۱۶۶ - الذریعة جلد ۲۴ صفحه ۳۱۵



نوادر عنوانی است که مولفین در چهار قرن اول به کتبی اطلاق میکردن که حاوی احادیث غیر مشهور بوده اند و مشتمل بر احکام غیر متداول و استثنائی بوده اند.

همچنین علامه ی سبحانی مینویسد:

ومن هنا يظهر وجه تسمية بعض الأبواب الموجودة في الجوامع الحديثية بعنوان النوادر ، كنوادر الصلاة ، ونوادر الزكاة ونحو . لان الأحاديث المذكورة في هذه الأبواب إما مستدركة وإما شاذة غير معمول بها عند الأصحاب ( ١ ) ، وإما غير قابل لذكر للعنوان لها بسبب قلته .<sup>١٦٧</sup> و از اینجا مشخص میشود که بعضی از ابواب در کتب حدیثی که نامشان نوادر است به این خاطر بوده که روایات این ابواب روایات غامض و همینطور شاذ بوده اند که اصحاب ما به آنها عمل نمیکردند.

روایت مذکور نیز شاذ می باشد که در کتاب النوادر بیان شده و همین مطلب مشخص میکند که احمد بن عیسی الاشعری که از متقدمین شیعه بوده خود بر این امر واقف بوده است و به همین علت روایت را در این کتاب آورده است.

روایات شاذ هم طبق دستور ائمه علیهم السلام قابل عمل و تمسک نیستند.<sup>١٦٨</sup>

متعّه از ضروریات و مسلمات مذهب تشیع است که با اخبار متواتر ثابت شده و امثال این خبر که واحد هستند هیچگونه حجیتی در برابر این متواترات ندارند. بسیاری از این روایت هم از روی تقیه صادر شده اند. شیخ طوسی در مورد بعضی از این روایات که در تحریم متعه صادر شده میگوید :

فان هذه الرواية وردت مورد التقية وعلى ما يذهب إليه مخالفوا الشيعة ، والعلم حاصل لكل من سمع الاخبار ان من دين أئمتنا عليهم السلام إباحة المتعة فلا يحتاج إلى الاطناب فيه . وإذا أراد الانسان ان يتزوج متعة فعليه بالعفاف منهن العارفات دون من لا معرفة له منهن<sup>١٦٩</sup>

---

<sup>١٦٧</sup> - کلیات فی علم الرجال صفحه ٤٧٨

<sup>١٦٨</sup> - ما رواه الكليني والشيخ في الصحيح ، عن داود بن الحصين عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام ... فقال : ينظر إلى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه أصحابك ( وفي في من أصحابك ) فيؤخذ به من حكما ويترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند أصحابك فإن المجمع عليه لا ريب فيه ،

روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه - محمد تقي المجلسي ( الأول ) - ج ٦ ص ٢٨

<sup>١٦٩</sup> - تهذيب الأحكام - الشيخ الطوسي - ج ٧ ص ٢٥١

این روایت از روی تقیه صادر شده است و موافق با مذهب مخالفین شیعه می باشد. و هر کس اخبار ائمه ی ما را شنیده باشد میدانند که مباح بودن متعه از مسلمات مذهب آنهاست و این قضیه آنقدر مشخص است که نیازی به اطاله ی کلام در این مورد نیست...

نکته بسیار مهم در مورد این ازدواج این است، هنگامی که گفته می شود ازدواج متعه مباح است بدین معنی نیست که این ازدواج واجب است و هر مسلمانی می بایست آن را انجام بدهد! بلکه مباح است و شخص در انجام و عدم انجام آن مختار است. ضمن اینکه نمیتوان به خاطر تمایلات شخصی و تعصبهای غلط حلال خداوند را حرام بدانیم، بطور مثال عدم رضایت زن به ازدواج مجدد شوهر خویش مبین حرام بودن ازدواج مجدد برای آقایان نیست. یا اگر جوانی برای ازدواج دائم به خواستگاری دختر خانمی رفت و پاسخ منفی دریافت کرد این بدین معنی نیست که در نظر آن دختر خانم و یا خانواده اش ازدواج دائم حرام است! لذا طرح این سوال که آیا شما (بخاطر مباح دانستن متعه) حاضرید خواهر خود را متعه دهید اساسا غلط و مردود است.

## ۴۱- در روایتی از کتب شیعه موجود است که رسول خدا (ص) در روز خیبر متعه را تحریم کرده اند. پاسخ چیست؟

### پاسخ اول :

روایت مذکور را مرحوم شیخ طوسی در کتاب «تهذیب و الاستبصار» این گونه آورده این است :  
محمد بن یحیی عن أبي جعفر عن أبي الجوزا عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه عن علي عليهم السلام قال : حرم رسول الله صلى الله عليه وآله يوم خيبر لحوم الحمير الأهلية ونكاح المتعة<sup>۱۷۰</sup>.

از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر گوشت الاغ اهلی و نکاح موقت را حرام کرد.

متن روایت فوق از نظر علمای شیعه مورد قبول نیست؛ زیرا این روایت از روی تقیه صادر شده است. از این رو، هیچ یکی از علمای شیعه بر اساس آن فتوا نداده اند. مرحوم شیخ طوسی بعد از نقل این روایت می فرماید :

---

۱۷۰ - الطوسي، تهذیب الأحكام، ج ۷، ص ۲۵۲.

فان هذه الرواية وردت مورد التقيية وعلى ما يذهب إليه مخالفوا الشيعة ، والعلم حاصل لكل من سمع الاخبار ان من دين أئمتنا عليهم السلام إباحة المتعة فلا يحتاج إلى الاطناب فيه . وإذا أراد الانسان ان يتزوج متعة فعليه بالعفاف منهن العارفات دون من لا معرفة لها منهن<sup>١٧١</sup>

این روایت از روی تقیه و بر طبق مذهب مخالفان شیعه وارد شده است. کسانی که روایات شیعه را شنیده اند، برایش علم حاصل می شود که جواز ازدواج موقت در تعالیم ائمه ما می باشد؛ بنابراین نیاز به بحث طولانی در این زمینه نیست. وقتی انسان بخواهد ازدواج موقت کند، باید با زنان عفیف و پاکدامن ازدواج کند نه با کسانی که نسبت به عفت شان شناختی ندارند.

و در کتاب استبصار نیز می گوید :

فَأَلْوَجْهُ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ أَنْ نَحْمِلَهَا عَلَى التَّقِيَّةِ لِأَنَّهَا مُوَافِقَةٌ لِمَذَاهِبِ الْعَامَّةِ وَالْأَخْبَارُ لِلأَوْلَى مُوَافِقَةٌ لظَاهِرِ الْكِتَابِ وَاجْتِمَاعُ الْفِرْقَةِ الْمُحَقِّقَةِ عَلَى مُوجِبِهَا فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْعَمَلُ بِهَا دُونَ هَذِهِ الرَّوَايَةِ الشَّاذَّةِ<sup>١٧٢</sup>

توضیح پیرامون این روایت این است که آن بر تقیه حمل می کنیم؛ زیرا با مذاهب اهل سنت موافق است. روایاتی نیز که قبل از این روایت نقل شد، موافق با ظاهر قرآن است و اجماع فرقه بر حق شیعه نیز بر طبق همان روایات قبل از این است. بنابراین واجب است به آن روایات عمل کنیم نه این روایت شاذ (تک و خلاف قاعده)

مرحوم شیخ حر عاملی نیز بعد از نقل روایت می گوید:

أقول : حملت الشيخ وغيره على التقيية - یعنی في الرواية - لان إباحة المتعة من ضروريات مذهب الإمامية ، وتقدم ما يدل على ذلك، ويأتي ما يدل عليه<sup>١٧٣</sup>

می گویم: شیخ و غیر ایشان این روایت را بر تقیه حمل کرده اند؛ زیرا حلال بودن متعه از ضروریات مذهب شیعه است و روایاتی که بر این مطلب دلالت می کند، قبل از این آمد و در ادامه نیز دلایلی که بر جایز بودن ازدواج موقت دلالت می کند، می آید ...

پاسخ دوم :

١٧١ - الشيخ الطوسي، تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ٢٥٢

١٧٢ - الشيخ الطوسي، الاستبصار، ج ٣، ص ١٤٢

١٧٣ - الحر العاملي، تفصيل وسائل الشيعة إلي تحصيل مسائل الشريعة، ج ٢١، ص ١٢

بر فرض صحت سند و بر فرض این که از روی تقيه هم صادر نشده باشد، بنا بر فرمایش معصومین عليهم السلام که بصورت متواتر بما رسیده است<sup>۱۷۴</sup> چون متن روایت موافق با روایات اهل سنت و مخالف روایات صحیح دیگر شیعه و عقیده‌ی شیعه است، این روایت برای ما ارزشی ندارد و مورد قبول نیست.

### پاسخ سوم :

بزرگان علمای وهابیت و اهل سنت بصراحت منکر تحریم متعه در خیبر شده اند ، بطور مثال ابن قیم جوزیه

شاگرد ابن تیمیه می نویسد :

«وَلَمْ تُحْرَمِ الْمُتَعَةُ يَوْمَ خَيْبَرَ»<sup>۱۷۵</sup>

در روز خیبر متعه حرام نگردید.

ابن قیم دلیل این مطلب را ذکر می کند و می گوید :

وَقِصَّةُ خَيْبَرَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا الصَّحَابَةُ يَتَمَتَّعُونَ بِالْيَهُودِيَّاتِ، وَلَا اسْتَأْذَنُوا فِي ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا نَقَلَ أَحَدٌ قَطُّ فِي هَذِهِ الْغَزْوَةِ، وَلَا كَانَ لِلْمُتَعَةِ فِيهَا ذِكْرٌ الْبَتَّةَ، لَا فِعْلًا وَلَا تَحْرِيمًا.<sup>۱۷۶</sup>

اصحاب در خیبر ، زنان یهودی را متعه نمی کردند و نه مجاز بودند که با زن یهودی ازدواج موقت کنند و هیچ کس در این جنگ این مطلب را نقل نکرده و سخنی از متعه در آن نبوده؛ نه فعلش و نه تحریمش

## بخش ۱۳. جمع بین نمازها

### ۴۲- چرا شیعه بر خلاف اهل سنت نمازها را در ۳ وقت میخوانند ؟

دلایل شیعه برای جایز بودن خواندن نماز در سه وقت آیات و روایات وارد در این زمینه می باشد هرچند قرآن کریم در موارد متعددی از اصل وجوب نماز بحث کرده و به جزئیات نپرداخته است؛ ولی در مورد اوقات نماز می فرماید :

---

۱۷۴ - وقد تواتر عندنا قول الصادق عليه السلام في الحديثين المختلفين : اعرضوهما على أخبار العامة فما وافق

أخبارهم فذروه وما خالف أخبارهم فخذوه. الحر العاملي، الفصول المهمة في أصول الأئمة ج ۱ ص ۵۷۷

۱۷۵ - زاد المعاد في هدى خير العباد ج ۳ ص ۳۰۴

۱۷۶ - همان ج ۳ ص ۳۰۵

نماز را از زوال خورشید (هنگام ظهر) تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار؛ و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را؛ چرا که قرآن فجر، مشهود (فرشتگان شب و روز) است.<sup>۱۷۷</sup> بنابراین در قرآن کریم سه وقت برای نماز ذکر شده است نه پنج وقت و

شیعه بر اساس قرآن کریم معتقد است که از ظهر (زوال خورشید) تا غروب، وقت مشترک دو نماز است. جز اینکه به مقدار چهار رکعت از اول وقت مخصوص نماز ظهر، و به مقدار چهار رکعت از آخر وقت مخصوص نماز عصر می باشد. بنابراین، غیر از دو وقت اختصاصی مذکور، انسان می تواند هر دو نماز را در فاصله مزبور، هر وقت خواست انجام دهد و از وقت فضیلت آن صرف نظر کند. هر چند بهتر آن است که آن دو را از هم جدا کند و هر یک را در وقت فضیلت خود انجام دهد. در این زمینه روایات زیادی داریم  
امام باقر علیه السلام، می فرماید :

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ إِذَا زَالَتْ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ  
الظُّهْرُ وَالْعَصْرُ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ الْوَقْتَانِ الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ الْآخِرَةُ<sup>۱۷۸</sup>

آنگاه که خورشید به وسط آسمان رسید، وقت انجام دادن نماز ظهر و عصر فرا می رسد و آنگاه که خورشید غروب کرد هنگام انجام نماز مغرب و عشاء خواهد بود.

اهل سنت نیز در کتب معتبر خود نقل کرده اند که رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء را در یک وقت و بصورت جمع می خواندند .

مسلم نیشابوری در صحیح خود روایت کرده است :

وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ وَعَوْنُ بْنُ سَلَّامٍ جَمِيعًا عَنْ زُهَيْرِ بْنِ يُونُسَ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ حَدَّثَنَا أَبُو الزُّبَيْرِ  
عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْ بَنِي عَبَّاسٍ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ جَمِيعًا  
بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ قَالَ أَبُو الزُّبَيْرِ فَسَأَلْتُ سَعِيدًا لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَالَ سَأَلْتُ بَنِي عَبَّاسٍ كَمَا  
سَأَلْتَنِي فَقَالَ أَرَادَ أَنْ لَا يُخْرَجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ<sup>۱۷۹</sup>

سعیدبن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر اسلام بدون این که خطر و یا سفری در کار باشد، ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم می خواند. او از ابن عباس، از حکمت جمع کردن پرسید، وی گفت: پیامبر خواست که امت خود را به مشقت و زحمت نیندازد.

۱۷۷ - أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَفُزَانِ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ( (الاسراء / ۷۸ )

۱۷۸ - وسائل الشیعة، الحر العاملي - ج ۳ ص ۹۱

۱۷۹ - صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۹۰

بر این اساس جمع خواندن نمازهای ظهر وعصر، مغرب وعشاء، نه تنها مخالف شرع نیست بلکه عمل به سنت رسول خدا (ص) می باشد.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۴۷**

### بخش ۱۴. ام کلثوم

**۴۳- اگر عمر خائن بود و غاصب پس چرا امام علی دخترش ام کلثوم را به عقد او در آورد؟**

این مطلب از لحاظ تاریخی به اثبات نرسیده و ذیلاً به سه نکته در این موضوع به اجمال اشاره می شود:  
۱- برای حضرت زهرا (س) دختری به نام ام کلثوم وجود نداشته اند: رضی الدین حلی از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجری می نویسد:

كان له سبعة وعشرون ذكرا وأنثى: الحسن، والحسين، وزينب الكبرى المكناة بأُم كلثوم من فاطمة بنت رسول الله (ص) <sup>۱۸۰</sup>

از متاخرین هم مورخ نامدار آقای باقر شریف قرشی می نویسد:

فإنی اذهب بغير تردد اذا ان الصديقة الطاهرة الزهراء لیس عندها بنت تسمى بأُم كلثوم. <sup>۱۸۱</sup>

همانا به نظر من شکی در این مطلب نیست که حضرت صدیقه طاهره دختری به نام ام کلثوم نداشته است.

۲ - ام کلثوم دختر ابوبکر بود؟: نووی (متوفای ۶۷۶ هـ)، شارح صحیح مسلم می نویسد:

أختا عائشة: ... هما أسماء بنت أبي بكر، وأم كلثوم، ... وأم كلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب، رضی الله عنه. <sup>۱۸۲</sup>

خواهران عائشه اسماء وام کلثوم هستند و این ام کلثوم به ازدواج عمر در آمد.

<sup>۱۸۰</sup> - العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، ص ۲۴۲

<sup>۱۸۱</sup> - حياة سيدة النساء فاطمة الزهرا سلام الله عليها، ص ۲۱۹.

<sup>۱۸۲</sup> - تهذيب الأسماء واللغات، ج ۲، ص ۶۳۰، رقم: ۱۲۲۴

۳- ازدواج با تهدید و زورگویی: در برخی از روایات که به مسأله ازدواج اشاره شده است در آن ها تصریح شده که حضرت با رضایت این ازدواج را قبول نفرموده اند بلکه از سر تهدید و اجبار حضرت صورت گرفته است همانگونه که در روایتی در کتاب کافی می خوانیم:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَمَّا خَطَبَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهَا صَبِيَّةٌ قَالَ فَلَقِيَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ لَهُ مَا لِي أَيْبَى بَأْسٍ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أُخِيكَ فَرَدَّنِي أَمَا وَاللَّهِ لَأَعُورَنَّ زَمْزَمَ وَلَأُدْعَى لَكُمْ مَكْرَمَةً لِيَلَّا هَدَمْتُهَا وَلَأُقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدِينَ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَلَأُقِطَعَ يَمِينُهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَجَعَلَهُ إِلَيْهِ. ۱۸۳

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از ام کلثوم خواستگاری کرد، امیر المؤمنین به او فرمود: ام کلثوم خردسال است. امام صادق می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زاده‌ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه‌ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

گذشته از مطالب فوق و با فرض ثبوت این ازدواج باز مطلوب مخالفین حاصل نمی آید، چرا که آنها با دامن زدن به این شبهه بدنبال اثبات رابطه حسنه و محبت آمیزی بین اهل بیت و خلیفه دوم هستند که ابن تیمیه حرانی پاسخ محکمی در اینخصوص دارد:

وی تصریح می کند که سلف و گذشتگان با این که باهم دشمن بودند، در عین حال با یکدیگر خویشاوندی می کردند:

وَلِهَذَا كَانَ السَّلَفُ مَعَ الْأَقْتَالِ يُوَالِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا مَوْلَاهُ الدِّينُ، لَا يُعَادُونَ كَمُعَادَاهِ الْكُفَّارِ فَيَقْبَلُ بَعْضُهُمْ شَهَادَةَ بَعْضٍ وَيَأْخُذُ بَعْضُهُمُ الْعِلْمَ عَنْ بَعْضٍ وَيَتَوَارَثُونَ وَيَتَنَاكحُونَ وَيَتَعَامَلُونَ بِمَعَامَلَةِ الْمُسْلِمِينَ بَعْضُهُمْ مَعَ بَعْضٍ، مَعَ مَا كَانَ بَيْنَهُمْ مِنَ الْقِتَالِ وَالتَّلَاعُنِ وَغَيْرِ ذَلِكَ. ۱۸۴

۱۸۳ - الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۴۶

۱۸۴ - مجموع الفتاوی ، ج ۳ ، ص ۲۸۵

با این که سلف با هم می‌جنگیدند، بین آنها محبت دین حاکم بود ، همانند کفار بینشان دشمنی نبود. شهادت یکدیگر را می‌پذیرفتند، از هم علم می‌آموختند، ارث می‌بردند و ازدواج می‌کردند. بعضی با بعض دیگر معامله مسلمان می‌کردند؛ با این که بین آنها جنگ بود و همدیگر را لعن و نفرین می‌کردند!!!

( برای توضیحات کامل تر به کتاب ارشاد السائلین الی حق المبین جلد ۱ سوال ۳۲ مراجعه بفرمایید )

## بخش ۱۵. امامت

### ۴۴- آیا خلافت حضرت علی (ع) در قرآن ذکر شده است؟

(چرا نام امام علی به صراحت در قرآن نیامده است تا اختلافی بین مردم باقی نماند؟)

#### پاسخ نقضی:

چرا در قرآن نیامده است که علی (ع) حقی از خلافت و امامت ندارند تا این همه اختلافات پیش نیاید اگر قرآن یک اشاره ای می‌کرد و یا صریحاً می‌فرمود که ایشان از ولایت برامت پیامبر(ص) برکنار هستند قهراً زمینه برای اختلاف بوجود نمی‌آمد. و اصلاً چرا در قرآن نامی از خلفای اهل سنت نیامده تا اختلافی بوجود نیاید؟! با اینکه علمای اهل سنت بصراحت گفته اند امامت از اصول دین است و مخالفت با آن کفر و بدعت است! <sup>۱۸۵</sup> و حتی خلافت ابوبکر را خلافت الهی دانسته اند! <sup>۱۸۶</sup> اگر نامی از حضرت علی (ع) نیامده است نامی از خلفای آنها هم برده نشده است.

#### پاسخ حلی:

۱۸۵ - قلنا: الأولان: وهما الإقامة والتسمية من الفروع. ولا كفر ولا بدعة في مخالفتها، وإن كان المخالف فيهما مخطئاً. فليست مما ذكرنا، لعدم توفر الدواعي على نقلها، بخلاف الإمامة، فإنها من أصول الدين، ومخالفتها فتنة وبدعة. الوصول إلى منهاج الأصول ، البيضاوی ص ۷۵

۱۸۶ - فَتَشْهَدُ عُثْمَانُ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، وَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَنْتُ بِمَا يُبْعَثُ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهَاجَرْتُ الْهَاجِرَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ، كَمَا قُلْتُ: وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَبَايَعْتُهُ، وَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا عَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَخْلَفَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ، صحيح البخاري ج ۵

ص ۵۰



الف: قرآن کتابی است که به بیان کلیات می پردازد نه جزئیات، اصل خلافت و امامت به صراحت در قرآن ذکر شده است اما جزئیات و مصادیق آن به خاطر مصالحی به صراحت نیامده است. و این امر به مبین و شارح قرآن یعنی رسول خدا (ص) واگذار شده است.

ب: اگر در قرآن اسم امام می آمد هیچ بعید نبود و این امکان کاملاً قبل طرح بود که عده ای که دارای تشکیلات به هم پیوسته و منظمی بوده اند، توطئه چیده و بگویند که پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم در آخرین لحظات حیات خود فرموده که این آیه باید نسخ گردد و مثلاً انتخاب خلیفه به شورا واگذار شده است و صلاحیت حضرت امیر (ع) از طرف خداوند سلب گردیده است.

ج: ممکن است گفته شود: اگر در قرآن اسم امام می آمد ریشه اختلاف می خشکید چون قابل تصور نیست که مسلمانان صدر اسلام بر خلاف متن قرآن عمل بکنند.

در جواب می گوئیم: در موارد متعددی مشاهده شده است که خلفای سه گانه بر خلاف صریح قرآن عمل کردند. اینک نمونه هایی از آن را برمی شماریم:

(۱) ابوبکر با آوردن حدیثی<sup>۱۸۷</sup> که (به ادعای خود) تنها خود شاهد صدور آن از پیامبر اکرم (ص) بود بر خلاف آیات شریفه "و ورث سلیمان داوود" (نمل/۱۶) و "فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا" (مریم/۵) ارث بردن از پیامبران را انکار و فدک را از حضرت فاطمه (ص) ستاند! (۲) آیه ی "فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن" (سوره نساء آیه ۲۸) صریح در متعه النساء است و اما خلیفه دوم آن حکم را ممنوع اعلام کرد.<sup>۱۸۸</sup>

---

۱۸۷ - نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقه . ما پیامبران از خود ارثی برجای نمیگذاریم و هر آنچه از ما باقی

می ماند صدقه خواهد بود. صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۳۹ - صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۷

۱۸۸ - حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الصمد ثنا حماد عن عاصم عن أبي نضرة ع جابر قال مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَهَانَا عَنْهُمَا عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَنْتَهَيْتَنَا . جابر بن عبد الله می گوید: دو متعه (متعه حج و متعه نساء) در زمان رسول خدا (ص) بوده است پس عمر ما را از آن دو نهی کرد و ما نیز انجام ندادیم. مسند أحمد بن حنبل

ج ۳ ص ۳۲۵

۳) قرآن کریم درباره ی پیامبر(ص) می فرماید: " و ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى علمه شديد القوى" (نجم آیه ۳) ولی وقتی پیامبر(ص) قلم و دوات برای نوشتن خواست تا بدان وسیله جلوی ضلالت امت را بگیرد، گفتند: این مرد هذیان می گوید،<sup>۱۸۹</sup> در حالیکه این خلاف صریح قرآن است.

البته مواردی از این دست بسیار است و ما به جهت اختصار به همین مقدار بسنده می کنیم .

گذشته از موارد فوق شیعه و سنی<sup>۱۹۰</sup> اتفاق نظر دارند که آیه شریفه:

« إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ »

ولیّ شما ، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند ، و در حال رکوع، زکات می دهند.<sup>۱۹۱</sup>

، در باره حضرت علی (ع) می باشد ووجه استدلال چنین است:

این آیه با کلمه «إِئْتَمًا» آغاز شده است که به اتفاق علمای لغت دلالت بر حصر دارد.<sup>۱۹۲</sup> ( بدین معنی که

کلمه انما ولایت را تنها برای خداوند ، رسول خدا (ص) و علی (ع) اختصاص داده است .)

کلمه ولیّ مشتق از «ولی» و «ولایت» و به معنای سرپرستی و صاحب اختیار است. ابن منظور در تعریف

ولیّ می گوید: ولی یتیم، کسی است که عهده دار کار یتیم است و به امور او قیام می کند و ولیّ زن کسی است

که سرپرستی عقد ازدواج او را بر عهده دارد.<sup>۱۹۳</sup> پس ولایت حضرت به وضوح توسط پیامبر ص وبانص قرآن

مجید ثابت هست.

---

۱۸۹ - صحیح بخاری ج ۱ ص ۵۴ - صحیح مسلم ج ۵ ص ۷۵ - أبو حامد محمد بن محمد الغزالی ، سر العالمین وکشف ما فی الدارین، ج ۱، ص ۴ - محمد بن أسعد الصدیقی الدوّانی ، الحجج الباهرة ج ۱ ص ۲۹۴ - أبو البقاء العکبری ، شرح دیوان المتنبي ج ۱ ص ۹

۱۹۰ - آلوسی از علمای برجسته اهل سنت ذیل آیه می نویسد :

والآیة عند معظم المحدثین نزلت فی علیّ کرم الله تعالی وجهه . این آیه نرد کثیری از محدثین در شان علی بن ابی

طالب نازل شده است . آلوسی روح المعانی ، ج ۶ ص ۱۸۶

علامه حلی در شرح خود بر کشف المراد می نویسد :

ولأن المفسرین اتفقوا علی أن المراد بهذه الآیة علی علیه السلام لأنه لما تصدق بخاتمه حال رکوعه نزلت هذه الآیة

فیه ولا خلاف فی ذلك .

کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد - العلامة الحلی - ص ۳۹۵

۱۹۱ - سوره مائده آیه ۵۵

۱۹۲ - ابن منظور ، لسان العرب ج ۱، ص ۲۴۵ - جوهری ، کتاب الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۷۳

۱۹۳ - همان ، ج ۱۵، ص ۴۰۱

همانگونه که تنها اصل نماز در قرآن ذکر شده است و تفصیل و تعداد رکعات آن در سنت و در فرمایش رسول خدا (ص) بیان شده است امامت نیز چنین است .

امامت در قرآن ذکر شده است اما تعداد ائمه در سنت ذکر شده است که شیعه و سنی نقل کرده اند ائمه ۱۲ نفر هستند. برای نمونه به روایت صحیح بخاری اشاره می شود که صحابی می گوید پیامبر (ص) فرمودند بعد از من ۱۲ امیر و خلیفه خواهند بود که تماما قریشی هستند:

عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ كَلَّمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ . ۱۹۴

در روایت صحیح دیگری در کتب اهل سنت رسول خدا (ص) این دوازده خلیفه را از اهل بیت خود معرفی کرده است :

«إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يتفرقا حتى يردها علي الحوض» .

من در میان شما دو خلیفه باقی میگذارم : کتاب خداوند که ریسمان است بین آسمان و زمین و عترتم اهل بیت که این دو هیچگونه از یکدیگر جدا نخواهند تا آنکه در حوض بر من وارد شوند. البانی سلفی روایت فوق را صحیح دانسته است . ۱۹۵

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۸**

#### ۴۵- چرا پیامبر(ص) به وضوح ولایت امام علی (ع) را مطرح نکردند ؟

این ادعا به هیچ وجه صحیح نمی باشد بلکه کتب اهل سنت به وفور ولایت امیرالمومنین علی علیه السلام را نقل کرده اند تا جایی که برخی از بزرگان اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده اند .

---

۱۹۴ - صحیح بخاری: ج ۸ ص ۱۲۷، ح ۷۲۲۳

۱۹۵ - البانی ، صحیح الجامع الصغیر و زیاده ج ۱ ص ۴۸۲

مثلا امام غزالی، (یکی از بزرگان علمای اهل سنت است) که ذهبی در شرح حال او از تعبیری همچون: «الشیخ الامام البحر، حجة الاسلام، أعجوبة الزمان، ۱۹۶ بکار برده است. و در خصوص واقعه غدیر این گونه می گوید:

از خطبه های رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) خطبه غدیر خم است که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند. رسول خدا فرمود: هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) این گونه تبریک گفت: تبریک، تبریک، ای ابوالحسن، تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی. این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر و امامت و رهبری علی (علیه السلام) و نشانه رضایتش از انتخاب علی (علیه السلام) به رهبری امت دارد؛ اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن سرزمین های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد و از مصادیق این سخن شد: (فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً). پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آوردند، و چه بد معامله ای کردند. ۱۹۷

## ۴۶- مگر امام علی را خدا انتخاب نکرد و اراده او این نبود که امام و خلیفه پس از پیامبر باشد؟! پس چگونه این وعده محقق نشد و امام علی خلیفه چهارم شد!؟

اراده خداوند متعال بر دو قسم است، یکی اراده تشریحی می باشد که مثلاً فلان چیز را باید بندگان انجام یا ترک کنند و یا فلان شخص را به عنوان خلیفه و جانشین بپذیرند و این اراده خداوند که باید توسط بندگان اجرا شود در بسیار از مواقع واقع نمی شود مثلاً می فرماید:

((وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا))

---

۱۹۶ - سیر أعلام النبلاء - الذهبي - ج ۱۹ ص ۳۲۲

۱۹۷ - وأجمع الجماهير على متن الحديث من خطبته في يوم غدیر خم باتفاق الجميع وهو يقول: من كنت مولاة فعلي مولاة. فقال عمر: بخ بخ يا أبا الحسن لقد أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة. فهذا تسليم ورضى وتحكيم. ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود وخفقان الهوى في قعقة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الأمصار سقاهم كأس الهوى، سر العالمين للغزالي ص ۲۰ - ۲۲.

و پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید. ۱۹۸

درحالی که هم مشرک فراوان وجود دارد وهم افرادی که به والدین خود نیکی نمی کنند. بر خلاف اراده دوم که اراده تکوینی میباشد که عدم پیروی مردم در وقوع آن تاثیری نخواهد داشت و تخلف بردار نیست، خداوند می فرماید: ((انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون))

فرمان او این است که هرگاه چیزی را اراده کند به آن می گوید: موجودباش! آن هم موجود می شود همان گونه که خدا خواسته ۱۹۹

همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ»

و چون خداوند برای گروهی بدی را اراده نماید، هرگز برگشتی نخواهد داشت. ۲۰۰

در اراده‌های تکوینی، مراد هرگز تخلف پیدا نمی‌کند؛ یعنی اگر اراده خدا به چیزی تعلق گرفت، وجود آن چیز، حتمی و ضروری خواهد بود.

امام علی (ع) مقام امامت را از جانب پروردگار دارند ، حال چه مردم بپذیرند و ایشان حکومت کنند و حاکم آنها باشد و چه ممانعت و مخالفت کنند و امام علی (ع) خانه نشین باشد ، مگر موسی (ع) حاکم بود یا فرعون؟! ابراهیم (ع) حاکم بود یا نمرود؟! آیا مقام الهی نبوت از حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام بدلیل حاکم نشدن از آنها سلب شد؟! قطعاً خیر .

حکومت و خلافت از وظایف یک امام است ، لکن بشرطی که مردم بخواهند و همراهی کنند ، هارون (ع) را تک و تنها رها نکنند و از سامری پیروی کنند . پس اساس و اصل مقام امامت الهی است که جانب خداوند به شخص شایسته عطا می شود ، و حکومت ظاهری و خلافت از وظایف این شخصیت الهی عظیم است که ارزش مادی این حکومت در نظر این امام چیزی بیشتر از «عفطه عنز» (اب بینی بز) نیست .

---

۱۹۸ - اسرا. ۲۳

۱۹۹ - یس. ۸۲

۲۰۰ - رعد، ۱۱

۴۷- آیا درست است که حضرت علی (ع) ابوبکر و عمر را برتر از خود می دانسته تا

جایی که میگفت هر کس مرا بر آنها برتری دهد بر او حکم مفتری را اجرا می کنم!

این مطلب از نظر عقلی و نقلی ادعایی بی پایه و اساس می باشد که بی اساسی آن بر هیچ حقیقت جویی که کمترین اطلاع را از تاریخ صدر اسلام داشته باشد پوشیده نیست. این روایت را حتی علمای مخالفین هم ضعیف دانسته اند چون سند آن نامعتبر و ضعیف است.

بطور مثال در کتاب فضائل احمد ابن حنبل که روایت فوق را ذکر کرده است محقق سلفی کتاب آقای وصی الله به ضعیف بودن این خبر اشاره می کند:

عن الحكم بن جحل قال: سمعت عليا يقول: لا يفضلني أحد علي أبي بكر وعمر إلا جلسته حد المفتری.

اسناد ضعیف. ۲۰۱

از حکم بن جحل روایت است که گفت: شنیدم علی بن ابی طالب می گفت: هیچ کس مرا برتر از ابوبکر و عمر نداند مگر آنکه بر او حد مفتری جاری خواهیم کرد! سند این روایت ضعیف است.

در کتب شیعه نیز روایت از معصوم علیه السلام وارد است که خلاف روایت فوق را بیان می کند، در کتاب اختصاص شیخ مفید آمده است که وقتی شخصی به حضرت سجاد علیه السلام عرض کرد که شعبی (یکی از منحرفان از اهل بیت علیهم السلام) در کوفه روایت فوق را نقل می کند حالت حضرت دگرگون شده بر دو ران مبارکشان زده و فرمودند:

او بهتر از آن دو نفر است، برتری او (علی بن ابی طالب) نسبت به آن دونفر بمانند فاصله بین زمین و آسمان است. ۲۰۲

چگونه ممکن است که امیرالمومنین آن دو نفر را برتر از خود بداند در صورتی که بر اساس روایت صحیح مسلم امام آنها را دروغگو، حيله گر، خیانتکار و گناهکار می دانست<sup>۲۰۳</sup>؟! چگونه می توان پذیرفت

۲۰۱- فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ج ۱ ص ۸۳

۲۰۲- فضررب علی فخذی وقال: هو أفضل منهما كما بين السماء والأرض. الاختصاص - الشيخ المفید - ص

۲۰۳- فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا نُورُثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً»، فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا أَثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، ... ثُمَّ تُوْفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا أَثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸

که امام آن دو را از خود برتر می دانست ولی براساس روایت صحیح بخاری از حضور عمر بن الخطاب کراهت داشتند؟!<sup>۲۰۴</sup>

مگر می شود پذیرفت کسانی که در رزیه الخمیس توسط رسول خدا (ص) از منزل طرد شدند از نفس پیامبر ، امیرالمومنین علی (ع) برتر باشند؟!<sup>۲۰۵</sup>

در نظر حضرت علی (ع) احدی از این امت را نمی توان با اهل بیت علیهم السلام مقایسه کرد <sup>۲۰۶</sup> پس چگونه قابل تصور است که امام آن دو را برتر از خود می دانسته باشد!؟

## ۴۸- آیا درست است که شیعه حتی یک روایت صحیح در اثبات امامت ندارد!

**اولا:** روایت در باب امامت اهل بیت علیهم السلام نزد شیعه متواتر است و حدیث متواتر از صحیح نیز بالاتر است. تا جایی که علماء و محققین شیعه روایات امامت را بصورت مستقل به رشته تحریر در آوردند که از بین آنها می توان به کتاب گرانسنگ کفایة الاثر بالنص علی الائمة الاثنی عشر ، تالیف مرحوم خزاز قمی رضوان الله تعالی علیه ( متوفای قرن چهارم هجری) اشاره کرد.

**ثانیا:** در کتب شیعه در باب امامت روایات صحیح بسیار زیادی وجود دارد که برای مثال دو مورد را ذکر خواهیم کرد :

سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی روایت می کند که او گفته بود : نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم، دیدم حسین بن علی بر زانوی وی نشسته پیامبر میان دو دیده و دهان وی را می بوسد و می گوید: تو

---

<sup>۲۰۴</sup> وَكَانَ لِعَلِيِّ مِنَ النَّاسِ وَجْهٌ حَيَاةً فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَنْكَرَ عَلِيُّ وَجْهَ النَّاسِ، فَالْتَمَسَ مُصَالِحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمُبَايَعَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ، فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ: أَنْ ائْتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أَحَدٌ مَعَكَ، كَرَاهِيَةً لِمُحَضَّرِ عُمَرَ. صحیح البخاری ج ۵ ص ۱۳۹

<sup>۲۰۵</sup> - عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ، وَفِي الْبَيْتِ رَجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ»، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْتُرُوا اللَّعْطَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «فُومُوا عَنِّي»، قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: «إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنَ الْإِخْتِلَافِ» صحیح البخاری ج ۹ ص ۱۱۱

<sup>۲۰۶</sup> - لا يقاس بأل محمد صلى الله عليه وآله من هذه الأمة أحد . نهج البلاغة - خطب الإمام علي (ع) - ج ۱ ص ۳۰

سرور فرزند سرور هستی و تو امام فرزند امام و پدر امام هستی . تو حجت خدا و پدر ۹ تن از حجت های خداوند از نسل خود هستی که نهمین نفر آن ها قائم ایشان است.<sup>۲۰۷</sup>

و یا در روایت صحیح دیگری از رسول خدا (ص) چنین نقل شده است :

رسول خدا (ص) به امیر المؤمنین فرمود آنچه برای تو گویم بنویس ، عرض کرد یا رسول الله میترسی فراموش کنم؟ فرمود از فراموشی بر تو ترسی ندارم؛ چون از خدا خواستم که تو را حافظه دهد و فراموشت نکند؛ ولی برای شریکان خود بنویس: امیرمؤمنان علیه السلام گفت: عرض کردم همکارانم چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان از فرزندان آن که امتم به یمن وجود آنان از باران بنوشند و دعایشان مستجاب شود و به وسیله آنها خدا بلا را از امتم دور کند و به وسیله آنها رحمت از آسمان نازل شود و این اول آنها است. با دست خود به حسن اشاره کرد سپس به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و فرمود امامان از فرزندان اویند.<sup>۲۰۸</sup>

**۴۹\_ حضرت شیخ مفید (رحمه الله) فرمود: من أنکر إمامة أحد الأئمة: و جحد ما أوجه الله تعالى من فرض الطاعة، فهو كافر ضالّ مستحقّ للخلود في النار «یعنی: هر کسی که امامت یکی از امامان را منکر شود و با آنچه که خداوند متعال ، اطاعت آن را واجب کرده ، به عناد و دشمنی برخیزد، پس او کافر گمراهی است که مستحق خلود و ماندگاری در آتش جهنم است. آیا معنایش این است که مسلمانان غیر شیعه از کفار هستند؟**

---

۲۰۷ - حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي خَلْفٍ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَعْلَبَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَي النَّبِيِّ ص وَإِذَا الْحُسَيْنِ عَلِي فَخَدِيهِ وَهُوَ يَقْبَلُ عَيْنِيهِ وَيَلْتِمُ فَاهُ وَهُوَ يَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ أَنْتَ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ أَبُو الْأَيْمَّةِ أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ حُجَّةٍ أَبُو حُجَّةٍ تَسَعَةَ مِنْ صُلَيْكَ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ.

شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین ، الخصال ج ۲، ص ۴۷۵

۲۰۸ - حَدَّثَنِي أَبِي (رضي الله عنه)، قال: حدثنا سعد بن عبد الله، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي الطفيل، عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر (عليهما السلام)، عن آبائه (عليهم السلام)، قال: قال رسول الله (ص) لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع): اَكْتُبْ مَا أُمِّلِي عَلَيْكَ. قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ اتَّخَافُ عَلَيَّ النَّسِيَانَ؟ فَقَالَ: لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَقَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَلَا يُنْسِيَكَ وَلَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ. قَالَ: قُلْتُ: وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ بِهِمْ تُسْقَى أُمَّتِي الْعَيْثَ وَبِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَبِهِمْ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ وَبِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ وَهَذَا أَوْلَهُمْ. وَأَوْماً بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ (ع) ثُمَّ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) ثُمَّ قَالَ (ص): الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِي. كَمَالِ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷.



شیخ مفید (علیه الرحمه) در باره ناصبی‌ها سخن گفته است که دشمنی و عداوت را با اهل بیت علیهم السلام بصورت آشکار بر پا کرده‌اند. لذا برای کسی جایز نیست که این کلام شیخ مفید را در باره همه مسلمانان تفسیر کند.

بیان: خدای متعال فرمود: **يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا (نحل / ۸۳)** یعنی: نعمت خدا را دانسته و شناخته باز انکار می‌کنند و اکثر اینان کافرند». در این آیه انکار بعد از معرفت آمده است. و در آیه دیگری فرمود: **جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ (نمل / ۱۴)** «یعنی: و با آنکه پیش نفس خود به یقین دانستند که آنها معجزه خداست باز از کبر و نخوت و ستمگری آن را انکار کردند».

در این جا نیز جحد و انکار بعد از یقین آمده است، پس اگر به گفته و کلام شیخ مفید (رحمه الله) مراجعه کنیم باید در آن تأمل و اندیشه کنیم تا حقیقت را بشناسیم.

شیخ مفید گفته است: «هر کسی که امامت یکی از امامان، را منکر شود و با آنچه که خداوند متعال اطاعت آن را واجب کرده است، به عناد و دشمنی برخیزد پس او کافر است.» بدین معنا که اگر انسان فهمید که امامت دستور قطعی و صریحی از آسمان است و رسول خدا (ص) آن را ابلاغ کرده باشد، سپس او به این امر یقین پیدا کرد، اما بعد از این یقین و معرفت، منکر آن شده به جحد و عداوت با آن برخیزد، در اینجا او مرتد شده و از خدا و رسولش رویگردان شده است و چنین انسانی به اتفاق همه امت اسلامی، فردی کافر و گمراه است.

لذا او از نواصب است، و اگر ثابت شود که او ناصبی است، بدون شک او در آتش جهنم وارد خواهد شد. حاکم در کتاب خود بنام «المستدرک علی الصحیحین» ج ۳ ص ۱۵۰ حدیثی را روایت می‌کند که آن را صحیح دانسته است، او می‌گوید: رسول خدا (ص) فرمود: **لا یغضنا أهل بیت أحد إلا أدخله الله النار** «یعنی کسی نیست که با ما اهل بیت دشمنی کند مگر اینکه خداوند او را به آتش جهنم وارد کند.» این روایت را قندوزی در کتاب «ینابیع المودّة» ص ۱۰۴ چاپ اسلامبول و ص ۳۶۵ چ الحیدریه ذکر کرده است. همچنین شافعی در «اسعاف الراغبین» ص ۱۰۴ و ص ۱۱۲ — و ابن المغازلی در کتاب «المناقب» ص ۱۳۸ در حدیث ۱۸۱ ذکر نموده‌اند.

**(برای توضیحات بیشتر به کتاب ارشاد السائلین الی حق المبین (مؤلف سید محمد موسوی) ج ۱**

**سوال ۷ مراجعه بفرمایید)**

فخر رازی هم در تفسیر خود ج ۲۷ ص ۱۶۵ روایت می‌کند که فرمود: **من مات علی بغض آل محمد مات کافرا** یعنی: هر آنکس که بر دشمنی و عداوت آل محمد بمیرد، همانا که کافر مرده است. «این روایت را ابن العربی در تفسیر خود ج ۲، ص ۲۱۹ و القرطبی در تفسیرش ج ۱۶ ص ۲۳ و القندوزی در کتاب «ینابیع» خود ج ۱ ص ۹۱ و زمخشری در کتاب «الکشاف» و بسیاری دیگر این روایت را هم نقل کرده‌اند. بنابراین فتوای شیخ مفید در مورد ناصبی‌ها سخن گفته است و جایز نیست که کسی آن را در باره عموم مسلمانان تفسیر کند.

## ۵۰- آیا علمای اهل سنت نیز امامت را از اصول دین دانسته اند؟!

آیه یا روایتی نداریم که در آن اصول دین یا فروع دین ذکر شده باشد؛ حتی تعبیر اصول و فروع دین تعبیری هستند که علمای دین آنها را بنا نهاده اند. به این شکل تعبیری در قرآن و سنت نیامده است؛ البته تعبیر گوناگونی در خصوص موارد معینی که آن ها را به عنوان اصول دین یا فروع دین می شناسیم و هزاران آیه و روایت در مورد اهمیت و جایگاه آن ها داریم.

اما این تقسیم بندی مشخص، نوعی دسته بندی و جمع بندی معرفتی است که توسط بزرگان دین صورت گرفته است. علمای دین از مجموعه آیات و روایات به این نتیجه رسیده اند که سه اصل «توحید و نبوت و معاد» که زیر بنای همه ادیان آسمانی هستند، اصول و پایه های دین اسلام شمرده می شوند. به همین خاطر آن ها را به طور خاص و جداگانه مطرح نموده، تقلید در اعتقاد به آن ها را جایز ندانسته اند. این موارد را به عنوان شاخصه تعیین کننده مبانی فکری دین اسلام مطرح کرده اند. اما با توجه به فرقه ها و گرایش های گوناگونی که در دین اسلام به وجود آمد، لازم بود که نگاه عمیق و دقیق اسلام که در قالب سنت رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام برای ما تبیین شده، به عنوان اصول شاخص و متمایز اسلام معرفی شود، در نتیجه دو اصل امامت و عدل هم به این اصول ضمیمه شد تا حدود تفکر دقیق اسلامی و شیعی را به خوبی روشن سازد. پس در حقیقت دو اصل امامت و عدل بیانگر گرایش خاص شیعی در بین فرقه های اسلامی است (یعنی اصول مذهبند) که چون معتقد است حقیقت تفکر ناب اسلامی تنها در قالب همین تفکر معقول و قابل توجیه است، به خاطر ریشه ای و اساسی بودن این دو اصل در تفکر شیعی آن ها را در ضمن اصول دین مطرح نموده است.

در واقع عدل زیر مجموعه بحث توحید و در زمره صفات الهی است. امامت هم در زیر مجموعه اصل نبوت قرار می گیرد. به نوعی ادامه آن محسوب می شود.

## ۵۱- آیا اهل سنت کافر هستند؟

ما از این کلام به خداوند بلند مرتبه و عظیم پناه می بریم. و آن کس که شهادتین (لا إله إلا الله و محمد رسول الله) را گفته باشد، کافر نمی دانیم و این عقیده ماست، هرکسی که مسلمانان را کافر بداند خودش کافر است و کسانی که علمای ما آن ها را کافر دانسته اند همان نواصب، غلاة (اشخاص متعصب افراطی) و خوارج هستند، فقط همین سه گروه. ولی اهل سنت برادران ما هستند هرچند که در بعضی از مسائل با ما اختلاف دارند.

سوال ما از وهابیت این است که به چه دلیل میلیون ها مسلمانان سنی و شیعه را کافر می دانید و به کشتن آنها امر می کنید . در حالی که آنها نماز می خوانند ، روزه می گیرند ، قرآن می خوانند ، به حج و زیارت بیت الله الحرام می روند و به احکام دین ملتزم و مقید هستند . و شرط مسلمانی همان گونه که کلیه علمای شیعه و سنی ذکر کرده اند گفتن شهادتین «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» است . ( صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۰۳ و مسند احمد ج ۳ ص ۱۹۹ ) پس هر کس این عبارت را بگوید از مسلمانان خواهد بود و هر آنچه که به مسلمانان تعلق می گیرد شامل او نیز می شود .  
و ایا برای شما جایز است مسلمانی را که نماز می خواند و روزه می گیرد و برای حج و زیارت بیت الله الحرام به سرزمین شما می آید ان را کافر بدانید و به او بگوید : ای مشرک!؟

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۶**

## **۵۲- چرا شیعیان امام را از نبی برتر می دانند ؟ آیا این غلو نیست ؟**

بر اساس تصریح قران کریم حضرت ابراهیم (ع) پیامبر بودند و به ایشان وحی میشد لکن پس از زحمت بسیار و مشقت و سربلندی در امتحانات سخت به مقام امامت رسیدن . پس امامت بالاتر از نبوت است این واقعیت را در آیه ۱۲۴ سوره بقره می توان فهمید :

**و اذ ابتلی ابراهیم ربه بكلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما**

(به خاطر بیاور زمانی را که خداوند ابراهیم را با دستوراتی آزمود، و او از عهده همه این امتحانات برآمد و آنها را تکمیل کرد و خداوند به او فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم).

## **۵۳- چرا ائمه باید از نسل امام حسین (ع) باشند ؟ چرا از نسل امام حسن (ع)**

**نباشند ؟**

این سخن، مانند این است که کسی بگوید چرا شما بعد از حضرت اسحاق (ع) همه پیامبران را تا پیش از پیامبر خاتم، از نسل او برگزیدید و از فرزندان اسماعیل کسی را انتخاب نکردید؟ در پاسخ باید گفت : مگر این مردم هستند که پیامبر را انتخاب می کنند مگر مردم، قادرند چنین کاری را انجام دهند ...؟! این امر

بدست خداوند است و او بهتر میداند که رسالتش را در کجا قرار دهد ، (الله اعلم حیث يجعل رسالته ) ۲۰۹ و خداوند جعل آن را بدست خود دانسته است و فرمود « انی جاعلک للناس اماما » .

اما درعین حال در برخی از روایات به اسبابی اشاره شده که نشان می دهد همانگونه که خداوند اراده کرده که مثلا پیامبران بعد از حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا واله وعلیه السلام فقط از نسل ایشان باشند اسبابی هم موجب شده که امامت فقط از نسل امام حسین علیه السلام باشد همانند این روایت از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) که می فرمودند :

خداوند تبارک و تعالی به امام حسین(ع) عوض شهادتش سه چیز به او عطا فرمود:  
۱- امامت را در نسل او مقرر فرمود و همه امامان معصوم از فرزندان آن حضرت می باشند. ۲- در تربت پاک آن حضرت شفا و بهبودی قرار داده است. ۳- دعا در نزد قبر مطهر آن حضرت مستجاب می شود، و روزهایی که زائرین آن حضرت به زیارتش می روند و برمی گردند، جزء عمر آنها محسوب نمی شود. ۲۱۰  
اما باز تاکید می شود که : خدای متعال که عالم به کل جهات و واقعیتها است، صاحبان این مقامات را بر میگزیند. حساب این نیست که پس از امام حسین(ع) باید فرزند او، امام باشد؛ بلکه حساب این است که باید امام زین العابدین(ع) بعد از امام حسین(ع) امام باشد گرچه فرزندان دیگری هم داشتند.  
خداوند می فرماید :

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

پروردگار تو هر چه را که بخواهد می آفریند و برمیگزیند . ولی ایشان را توان اختیار نیست . منزه است خدا و از هر چه برایش شریک می سازند برتر است . ۲۱۱

طبری از بزرگان مفسرین اهل سنت ذیل تفسیر این آیه می نویسد :

يقول تعالى ذكره : وربك يا محمد يخلق ما يشاء أن يخلقه ، ويختار لولايته الخيرة من خلقه ،

خداوند برای ولایت خویش بندگان شایسته و بهترین را با اختیار می کند . ۲۱۲

---

۲۰۹ - سبل الهدى والرشاد - الصالحى الشامى - ج ۱۱ ص ۱۲۱

۲۱۰ - بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱

۲۱۱ - قصص / ۶۸

۲۱۲ - جامع البيان عن تأويل آي القرآن - محمد بن جرير الطبري - ج ۲۰ ص ۱۲۲

## ۵۴- اصول دین باید در قرآن وجود داشته باشد پس چرا از امامت که مورد ادعای

### شیعه می باشد ذکر می به میان نیامده است ؟

**اولا:** در قرآن چیزی به نام اصول دین وجود ندارد و بیان نشده است که مثلا توحید ، معاد و نبوت از اصول دین هستند بلکه تنها به آنها اشاره شده است ، عبارت اصول دین یک اصطلاح مستحدث و قراردادی بین علمای کلام می باشد که در قرآن و سنت اثری از این اصطلاح وجود ندارد . در قرآن همانگونه که به توحید ، نبوت و معاد اشاره شده به امامت نیز اشاره شده است :

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ. ۲۱۳

و همه را پیشوایانی ساختیم که به امر ما هدایت می کردند . و انجام دادن کارهای نیک و برپای داشتن نماز و دادن زکات را به آنها وحی کردیم و همه پرستنده ما بودند.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. ۲۱۴

از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند ، به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند .

**دوما:** اینکه اصول دین حتما باید در قرآن وجود داشته باشد اساسا حرفی باطل و مردود است چرا که شمار زیادی از اصول عقاید از سنت و روایات معصومین اخذ می شود ، علمای اهل سنت و سلفیت نیز به این امر صراحت دارند .

ابن تیمیه حرانی در کتاب المسوده فی اصول الفقه می نویسد :

مذهب أصحابنا أن أخبار الأحاد المتلقاة بالقبول تصلح لإثبات أصول الديانات. ۲۱۵

مذهب اصحاب ما این است که اخبار آحاد که مورد قبول و صحیح باشند صلاحیت اثبات اصول دین را دارند .

---

۲۱۳ - الانبیاء / ۷۳

۲۱۴ - السجده / ۲۴

۲۱۵ - المسوده فی اصول الفقه ص ۲۴۸

## ۵۵- چرا شیعیان در عصر ائمه معصوم فرقه فرقه شده اند ؟

پر واضح است که تفرقه دلیل بر غیر شرعی بودن اصل مذهب و یا آئین نیست بلکه به عکس ، جاعلان همواره در صدد جعل از یک اصل حقی و ثابت می باشند ، بر همین اساس دانشمندان به تالیف کتابهای ملل و نحل پرداخته اند<sup>۲۱۶</sup> اما عوامل فرقه گرایی را می توان به شرح زیر بیان کرد:

### ۱- اختناق

بعد از سال ۴۰ هجری، اختناق و خفقان بر خاندان پیامبر و پیروان آنان حاکم شد. این اختناق باعث می شد که شیعیان نتوانند با امامانشان رابطه برقرار کنند و شناخت لازم را بدست آورند.

### ۲- دلایل سیاسی

سیاست بازانی که بیشتر به اهداف غلط خود می اندیشند برای نیل اهداف خود از حربه های گوناگونی استفاده می کردند ، یکی از این حربه های کارآمد ایجاد فرق و نحله های گوناگون مذهبی است. با به وجود آوردن چنین فرقه هایی برخی از باورها و آموزه های دور از ذهن را وارد جریان مخالف خود می کردند تا بواسطه آن آسیب جدی به آن جریان وارد کرده و درنهایت آن را در چشم دیگران ناحق و ناشایست جلوه دهند.

دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز با رویکرد مذکور فرقه هایی را بوجود آوردند تا امت را از صراط مستقیم دور سازند و این رویه تا به امروز نیز ادامه دارد و در لباس مدعی دروغین یمانی ، فرقه احمد الحسن بصری و امثال او نمود پیدا کرده است .

## ۵۶- اعتقاد به ۱۲ امام خرافه ای بیش نیست ، چرا که حتی یاران ائمه شیعه هم از

آن اطلاعی نداشته اند تا جایی که یکی از بزرگان آنها بنام «زراره بن اعین» وقتی

از دنیا رفت امام بعد از حضرت صادق (ع) را نمی شناخت !

---

<sup>۲۱۶</sup> - ملل یعنی ملت های پیامبران الهی و نحل همان نحله ها و یافرقه های انحرافی که به تبع و پس از نشر معارف

الهی توسط پیامبران راستین بوجود آمده اند می باشد .

این شبهه در حقیقت از اشکالات زیدیه<sup>۲۱۷</sup> به شیعیان ( امامیه ) بوده است که امروزه وهابیت به آن تمسک می جویند . از دیرباز بزرگان امامیه از جمله شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه پاسخ این شبهه را داده است و از آنجایی که این پاسخ کامل ، قاطع و واضح است تنها به نقل آن اکتفا می کنیم ، ایشان می نویسند :

«اما مساله زراره بن اعین : او کسی را فرستاد تا درباره امام پس از حضرت صادق (ع) تحقیق کند . این روایت ثابت نمی کند که زراره امام پس از امام صادق را نمی شناخت بلکه همانگونه که بسیاری از بزرگان فرموده اند: فرزند خود را فرستاد تا از امام صادق (ع) کسب تکلیف کند که بگوییم که امام بعد از حضرت صادق امام کاظم هستند یا خیر . از این گذشته راوی این روایت احمد بن هلال است که علمای شیعه او را غیر ثقة دانسته اند.»<sup>۲۱۸</sup>

### بخش ۱۶. حدیث ثقلین

۵۷- آیا حدیث ثقلین با لفظ «تارک فیکم کتاب الله وسنتی» صحیح است یا «کتاب

الله وعترتی اهل بیته»؟! و چگونه دلالت بر عصمت و خلافت می کند!؟

در صحیح مسلم روایت به صیغه وعترتی اهل بیته آمده . کتاب صحیح مسلم نزد اهل سنت و وهابیت معتبر است و تمام روایات آن مورد قبول آنها می باشد . مسلم بن حجاج حدیث ثقلین را بترتیب ذیل نقل کرده است :

تَارِكٌ فَيْكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَسْتَمْسِكُوا بِهِ فَحَثَّ عَلَيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَرَغَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي.<sup>۲۱۹</sup>

<sup>۲۱۷</sup> - زیدیه کسانی هستند که از میان ائمه ای که شیعیان به آنها اعتقاد دارند تنها به امیرمومنان ، حسنین و زین العابدین علیهم السلام و پس از او اعتقاد به امامت فرزندش زید دارند . و به دیگر ائمه ی شیعه اعتقادی ندارند .  
<sup>۲۱۸</sup> - والخبر الذي احتجت به الزيدية ليس فيه أن زرارة لم يعرف إمامة موسى بن - جعفر عليهما السلام وإنما فيه أنه بعث ابنه عبيدا ليسأل عن الخبر . . وهذا الخبر لا يوجب أنه لم يعرف ، على أن راوي هذا الخبر أحمد بن هلال وهو مجروح عند مشايخنا - رضي الله عنهم .

كمال الدين وتمام النعمة - الشيخ الصدوق - ص ۷۶

۲۱۹ - صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۱۸۷۳

بسیاری از علمای مخالفین لفظ کتاب الله و سنتی را نپذیرفته اند و گفته اند که سند آن ضعیف است . بطور مثال مولف کتاب الزهره العطره تصریح می کند که ما روایات معتبری در این زمینه نداریم:

فلا يصحّ من هذه الأحاديث في الاعتصام بالسنة مع الكتاب ٢٢٠

در برخی از روایات صحیح و معتبر اهل سنت ، حدیث ثقلین با لفظ خلیفتین تعبیر شده است ، هیثمی در کتاب مجمع الزوائد نقل می کند :

وعن زيد بن ثابت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إني تركت فيكم خلیفتین کتاب الله وأهل بیتی وإنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض رواه الطبرانی فی الکبیر ورجاله ثقات. ٢٢١

زید بن ثابت از رسول خدا (ص) نقل کرده است که ایشان فرموده اند : من دو خلیفه را در بین شما بجای میگذارم ، قرآن و اهل بیت ، این دو هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض بر من وارد خواهند شد .

هیثمی پس از نقل روایت می نویسد : رجال سند روایت همگی ثقه می باشند .

البانی نیز این روایت را حسن و معتبر دانسته است . ٢٢٢

در نتیجه رسول خدا (ص) بواسطه این حدیث شریف خلفای پس از خود را مشخص کرده اند و این روایت دلالت واضحی بر خلافت اهل بیت علیهم السلام دارد .

حدیث ثقلین دلالت دیگری هم دارد ، باتوجه به اینکه پیامبر (ص) اهل بیت را قرین و برابر با قرآن و از هم جدا ناپذیر معرفی کرده اند «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» می توان فهمید که اهل بیت همچون قرآن شبیه ، مساوی و برابر هستند یا به قول برخی بزرگان اهل سنت آن دو همچون دوقولو هستند ٢٢٣ پس در نتیجه آنچنان که قرآن مصون از خطا و اشکال است ، قرین و شبیه آن نیز معصوم از پلیدی ها ، خطا و هر گونه عیب و نقص خواهد بود .

از طرفی رسول خدا(ص) اطاعت و تمسک مطلق از قرآن و اهل بیت(ع) را برای همه مسلمانان واجب دانسته است که دستور به اطاعت مطلق دلالت بر عصمت می کند؛ زیرا محال است رسول خدا دستور به اطاعت مطلق از کسی را بدهد در حالی که احتمال خطا و اشتباه در گفته ها و عملکرد آن شخص متوقع بوده باشد .

---

٢٢٠ - الزهرة العطرة في حديث العترة، ص ٤١

٢٢١ - مجمع الزوائد ج ١ ص ١٧٠

٢٢٢ - صحيح الجامع الصغير ج ١ ص ٤٨٢

٢٢٣ - تلويح بل تصريح بانهما كتوأمين . المناوي ، فيض القدير ج ٣ ص ١٥



و همچنین دلالت بر وجود امام زمان (عج) دارد چون رسول الله (ص) فرمودند :  
 عن أبي سعيد أن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنني أوشك أن أدعى فأجيب وأنى تارك فيكم الثقلين كتاب  
 الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي وإن اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتى  
 يردا على الحوض فانظروا بما تخلفوني فيهما  
 مسند ابن الجعد ج ۱ ص ۳۹۷

بنابراین باید یکی از عترت موجود باشد و گر نه افتراق خواهد شد

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۴۶**

### بخش ۱۷ . مهدویت و ابوطالب ( ع )

**۵۸ \_ چگونه ممکن است فردی ۱۴۰۰ سال زنده و یا غایب باشد ؟ با وجود این غیبت ، حضرت مهدی (عج) چه فوایدی می تواند داشته باشد؟**

طول عمر حضرت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نقل شده و ثابت است و هیچ مانع عقلی یا اعتقادی برای عمر چند هزار ساله حضرت وجود ندارد ، چنانکه حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت خضر (علیه السلام) و شیطان لعین با اراده خداوند عمری طولانی دارند و هم اکنون نیز زنده هستند ، همچنین طول عمر حضرت نوح که تنها مدت تبلیغ ایشان در میان امتش ۹۵۰ سال بطول انجامید.<sup>۲۲۴</sup>

علاوه بر این خداوند در قرآن کریم فرموده است که اگر حضرت یونس (ع) از مسبحین نبود او تا روز قیامت در شکم حوت نگه داشته می شد<sup>۲۲۵</sup> ، بر این اساس در صورت وقوع ، هم عمر یونس (ع) و هم عمر آن حوت تا به امروز از عمر حضرت مهدی (عج) چندین برابر بیشتر می بود و تا پس از ظهور ولی عصر و شهادت ایشان و تا روز قیامت نیز ادامه پیدا میکرد .

آثار وجودی امام تنها به ظهور و آشکاری او خلاصه نمی شود؛ بلکه وجود او در عالم - حتی در غیبت و نهان هستی - سرچشمه حیات همه موجودات و مخلوقات الهی است. و ایشان واسطه فیض عالم هستند آری؛

۲۲۴ - فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ . ( العنكبوت: ۱۴ )

۲۲۵ - فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (۱۴۳) لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ( الصافات / ۱۴۴ )

همگان از آثار وجود امام بهره می‌گیرند و غیبت امام مهدی (عج) در این مسأله، خللی ایجاد نمی‌کند. جالب اینکه وقتی از امام مهدی (عج) درباره نحوه بهره‌مندی از آن حضرت در دوره غیبت، سؤال می‌شود، می‌فرماید:

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَأَنَّ لِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَتْهَا عَنِ الْإِبْصَارِ السَّحَابُ؛<sup>۲۲۶</sup>

بهره‌مندی از من در روزگار غیبت، مانند سود بردن از خورشید است، آن‌گاه که ابرها، آن‌ها را از چشم‌ها پوشانده‌اند.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۱۶**

**۵۹- آیا وهابیون به این مطلب اعتقاد دارند که حضرت مهدی منتظر (عج) همان کسی است که زمین خدا را پر از عدل و داد می‌کند بعد آنکه از ظلم و جور پر شده و آیا آن حضرت از اهل بیت (ع) و از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) است؟**

آری، وهابیون اعتقاد دارند که مهدی منتظر که زمین را با عدل و داد پر می‌کند از عترت رسول خدا (ص) و از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است. اما در حال حاضر وجود ندارد و در آینده متولد می‌شود و این اعتقاد با آیات قرآنی و احادیث نبوی و با اعتقاد بسیاری از علمای اهل سنت که به ولادت امام زمان (ع) اعتقاد دارند مخالف است.

بیان: از حقایق مسلم نزد تمام مسلمانان و غیر مسلمانان با افکار و گرایش‌های مختلف، آن است که زمین در انتظار مرد مصلحی است تا آن را پر از عدل و داد کند بعد آنکه از ظلم و جور پر شده است. برآستی که ایشان در دولت کریمه خود عدل و مساوات را محقق خواهد نمود.

این عقیده (ظهور مصلح) در نزد تمام ملل جهان با هر نوع عقیده و گرایشی که دارند تجلی یافته و به ثبت رسیده است. مثلاً زرتشتیان در باب نظریه ظهور معتقدند آن منجی که ظهور خواهد کرد همان بهرام شاه است، و مجوس (آتش پرستان) به بازگشت ارشیدو اعتقاد دارند و بوداییان به رجعت بودا معتقدند و مسیحیان بر این عقیده‌اند که حضرت عیسی (ع) باز خواهد گشت، مغولها به بازگشت چنگیز خان ایمان دارند و حتی فلاسفه غرب نیز به نظریه ظهور اعتقاد دارند.

---

۲۲۶ - احتجاج، ج ۲، ص ۳۴۴، ص ۵۴۲

فیلسوف انگلیسی برتراند راسل گفته: همانا که جهان در انتظار مصلحی است که همه عالم را با پرچمی واحد و شعاری واحد متحد و یکپارچه سازد. و اینشتین صاحب نظریه مشهور نسبیت نیز گفته: آن روزی که همه عالم را صلح و صفا فرا گیرد و مردم یکدیگر را دوست بدارند، زیاد دور نیست.

همچنین برنارد شاو فیلسوف انگلیسی در کتابش بنام (انسان و سوپرمن) ظهور منجی عالم را بشارت داده است. بنابراین تمامی ادیان و ملتها به مصلحی معتقدند که زمین را از عدل و داد پر می‌کند.

البته ما در این پاسخگویی مختصر نمی‌خواهیم از اعتقاد غیر مسلمانان به این مصلح سخن بگوییم چرا که این امر جاذب اهمیت نمی‌باشد و آنچه اهمیت دارد این است که اعتقاد مسلمانان به این مصلح چیست؟ و آیا رسول خدا (ص) به آمدن این منجی بشارت داده است؟ و آیا وهابیون و اهل سنت به او اعتقاد دارند؟

پاسخ: تمام مسلمانان پیرامون مسأله مهدویت اتفاق نظر دارند و معتقدند برای این امت اسلامی مهدی (و هدایتگری) هست که رسول خدا بدان بشارت داده و برای ایشان نامها و صفات و لقبها و نشانه‌هایی ذکر نموده و ایشان از اهل بیت و عترت پیامبر و از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بوده و همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از اینکه از ظلم و جور پر گشته بود.

ابن تیمیه شیخ وهابی‌ها در کتاب (منهاج السنه ج ۴، ص ۲۱۱) گفته: **إِنَّ الْأَحَادِيثَ الَّتِي يَحْتَجُّ بِهَا عَلِيُّ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ أَحَادِيثَ صَحِيحَةً رَوَاهَا أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَحْمَدُ وَغَيْرُهُمْ**. یعنی؛ در حقیقت آن احادیثی که در رابطه با قیام مهدی (ع) به آنها استناد می‌شود روایات صحیحی هستند که أبو داود ترمذی و احمد بن حنبل و غیره آنها را روایت کرده‌اند.

علامه البانی سلفی در کتاب سلسله احادیث الصحیحه ج ۴ ص ۴۳ می‌گوید کسی که منکر خروج امام مهدی باشد مانند کسی که الوهیت خدا را انکار کردند و همچنین در ص ۳۸ می‌گوید: عقیده به امام مهدی عقیده ای ثابت بوده و در روایات رسیده از پیامبر (ص) درباره ی آن متواتر می‌باشد و ایمان به ان واجب است و خداوند متعال ما را بر این عقیده بمیراند.

ابن باز مفتی وهابی‌ها در کتاب خود بنام فتاوی نور علی الدر ج ۴، ص ۹۷ گفته: **وَأَمَّا إِنْكَارُ الْمَهْدِيِّ الْمُنْتَظَرِ بِالْكَلِيَّةِ كَمَا زَعَمَ ذَلِكَ بَعْضُ الْمُتَأَخِّرِينَ فَهُوَ قَوْلٌ بَاطِلٌ لِأَنَّ أَحَادِيثَ خُرُوجِهِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَأَنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجوراً قَدْ تَوَاتَرَتْ تَوَاتُرَ مَعْنُويَا وَكَثُرَتْ جَدًّا وَاسْتِفَاضَتْ كَمَا صَرَحَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ مِنْهُمْ أَبُو الْحَسَنِ الْأَبْرِيُّ السَّجِسْتَانِيُّ مِنَ عُلَمَاءِ الْقَرْنِ الرَّابِعِ وَالْعَلَاءِمَةُ السَّفَارِينِي وَالشُّوْكَانِي وَغَيْرُهُمْ وَهُوَ كَالْإِجْمَاعِ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ**. یعنی؛ و اما انکار مهدی منتظر به طور کامل آنگونه که برخی متأخرین گمان کرده‌اند سخنی باطل است، چرا که احادیث مربوط به قیام ایشان در آخر زمان اینکه ایشان زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد آنکه از ظلم و جور پر شده، بطور معنوی متواتر بوده و بسیار زیاد است بطوری که به حد استفاضه (سیل آسا) می‌باشد. همانگونه که گروهی از علماء از جمله: أبو

الحسن الأبرى السجستاني از علمای قرن چهارم، و علامه السفارینی و الشوکانی و سایرین که بمنزله اجماعی از اهل علم به شمار می‌رود، به آن تصریح کرده‌اند.

همچنین علامه برزنجی در کتابش (الإشاعة فی اشراف الساعة ص ۷۸) گفته: **أحادیث المهدی وانه من عتره رسول الله (ص) ومن ولد فاطمة بلغت حد التواتر فلا معنی لإنکارها.** یعنی؛ احادیث مربوط به مهدی و اینکه او از عترت رسول خدا و از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به حد تواتر رسیده و انکار آن هیچ معنایی ندارد.

از ابن باز مفتی وهابی‌ها پرسیده شد<sup>(۲۲۷)</sup> که آیا صحت دارد که مهدی منتظر در آینده ظهور می‌کند یا اینکه بدعت است با علم به اینکه بعد از وفات پیامبرمان حضرت محمد معجزات وجود ندارد؟! ما را راهنمایی کنید که خداوند جزای خیر به شما عطا فرماید. با تقدیم احترام.

سپس او اینگونه پاسخ داد: مهدی منتظر صحیح است و ظهورش در آخر زمان به وقوع می‌پیوندد و زمانش نزدیک خروج دجال و نزول حضرت عیسی و زمان بروز اختلاف بین مردم به جهت مرگ یک خلیفه است، سپس مهدی خروج می‌کند و با او بیعت می‌شود و او عدل و برابری را بین مردم به مدت هفت سال یا نه سال برقرار می‌نماید، در این میان عیسی بن مریم نزول می‌کند، و احادیث زیادی در این باره وارد شده است. اما آن مهدی که رافضه (شیعیان) ادعا می‌کنند بی پایه و اساس است. یعنی مهدی شیعه صاحب سرداب (زیر زمین) در نزد اهل علم بی اساس بوده بلکه آن خرافه‌ای بی پایه و نادرست است. و اما آن مهدی منتظر که احادیث صحیح بیان کرده که او از خاندان پیامبر (ص) و فرزندان فاطمه (رضی الله عنها) صحت دارد.

سوال ما از وهابیت این است که اگر شما به مهدی ما اعتقاد ندارید پس مهدی شما کیست؟! و چگونه ممکن است که مهدی شما از اهل بیت و از عترت پاک پیامبر و از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) باشد و حال آنکه آخرین آنها یعنی امام حسن عسکری پیش از هزار سال پیش فوت نموده است!!

و اگر مهدی شما از عترت پیامبر و از کسانی باشد که رسول خدا در حدیث ثقلین آنها را مقارن و هم ردیف قرآن قرار داده و از اهل بیت باشد که خداوند رجس و ناپاکی را از آنان دور ساخت و آنها را پاک و منزّه ساخت و نیز از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است لاجرم باید زنده و از صلب امام عسکری باشد چرا که امام عسکری آخرین شخص از اهل بیت و عترت پاک از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) است. به همین دلیل است که علماء ذکر کرده‌اند که مهدی منتظر پسر امام حسن عسکری و دوازدهمین امام از ائمه اطهار (ع) است.

و ما در پاسخ به اثبات ولادت امام زمان (عج) از منابع اهل سنت ثابت خواهیم کرد که امام حسن عسکری (ع)

<sup>(۲۲۷)</sup> فتاوی نور علی الدرب: ج ۴، ص ۲۸۷، پرسش شماره ۲۳.

ع ) فرزندی دارند به نام صاحب الزمان و محمد المهدی و او همان امام دوازدهم در حدیث دوازده امام می باشد .

## ( جهت توضیحات بیشتر به کتاب ارشاد السائلین ج ۲ سوال ۵۱ مراجعه فرمایید )

### ۶۰- آیا علمای اهل سنت به ولادت امام مهدی اعتقاد دارند ؟

اری ، بسیاری از علمای اهل سنت به صراحت به ولادت امام زمان ( عج ) اعتراف کردند از جمله :  
۱- علامه فخر رازی در کتاب الشجره المبارکه فی انساب الطالمیه ص ۷۹ می گوید : امام حسن عسکری دو فرزند دختر و دو فرزند پسر دارد ، فرزند پسر اول او صاحب الزمان است و فرزند دوم موسی که در زمان امام فوت کردند .

۲- امام الشعرانی حنفی در کتابش بنام ( الیواقیت والجواهر، ج ۲، ص ۵۶۲ ) گفته: همانا که خروج مهدی ( ع ) انتظار می رود و ایشان از فرزندان امام حسن عسکری و ولادتش در نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده و ایشان تا هنگام اجتماع با عیسی بن مریم باقی و ماندگار خواهد بود و تا زمان حاضر (که سال نهصد و پنجاه و هشت هجری است)<sup>(۲۲۸)</sup> عمر ایشان هفتصد و سه سال می باشد.

۳- ابن خلکان در کتاب وفيات الأعیان ج ۴، ص ۱۷۶ رقم ۵۶۲ گفته: أبو القاسم محمد بن الحسن العسکری ثانی عشر الأئمة علی اعتقاد الإمامیه المعروف بالحجة کانت ولادته يوم الجمعة منتصف شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين. یعنی؛ حضرت ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری دوازدهمین امام بر اساس اعتقادات امامیه و به الحجة معروف است و ولادت ایشان روز جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده است.

۴- ابن حجر الهیثمی در کتاب الصواعق: ص ۲۵۵، و ص ۳۱۴ گفته: ولم یخلف (الإمام الحسن العسکری) غیر ولده أبی القاسم محمد الحجة وعمره عند وفاه أبيه خمس سنين. یعنی؛ حضرت امام حسن عسکری (ع) به غیر از ابی القاسم محمد الحجة فرزندی و جانشینی از خود باقی نگذاشت و عمر ایشان در زمان وفات پدرش پنج سال بود.

۵- ابن الصباغ المالکی در کتاب الفصول المهمه ج ۳، ص ۱۱۰۳ گفته: أبو القاسم محمد الحجة بن الحسن

<sup>(۲۲۸)</sup> در نسخه عربی به علت خطای چاپی سنه ثمان و خمسين و ستمائه (یعنی سال ششصد و پنجاه و هشت) نوشته

شده که در اینجا آن را به سنه ثمان و خمسين و تسعمائه (یعنی سال نهصد و پنجاه و هشت) اصلاح می کنیم.

العسکری در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ بدنیا آمد.

۶- ابن الأثیر در کتاب الكامل فی التاریخ: ج ۷، ص ۲۴۷ در بخش حوادث سال ۲۶۰هـ گفته: و در آن سال ابو محمد علوی عسکری فوت کردند و ایشان یکی از ائمه اثنی عشر بر اساس مذهب امامیه است و پدر محمد می باشد که به اعتقاد آنها، او همان مهدی منتظر است.

۷- ابن الجوزی در کتاب تذکره الخواص: ص ۳۶۳ درباره امام مهدی (ع) گفته: او همان خلف صالح، حجت، صاحب زمان، القائم منتظر و او آخرین امام از ائمه علیهم السلام است.

۸- القندوزی الحنفی در کتاب (ینایع الموده ج ۳، ص ۲۰۶) گفته: امام حسن عسکری توسط سم فوت کردند و به غیر از پسر ابو القاسم محمد الحجه فرزند و جانشینی نداشت و عمرش در زمان پدرش پنج سال بود. ولی خدای تعالی حکمت را به او عطا فرمود و قائم منتظر نامیده شد.

**و خبر معلوم نزد محققان قابل اعتماد آن است که ولادت قائم در شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ و در شهر سامراء بوده است.**

۹- الذهبی در کتاب (تاریخ الإسلام ج ۶، ص ۶۹ ترجمه ۱۶۲ و ج ۱۹، ص ۱۱۳) گفته: حضرت حسن عسکری که پدر مهدی منتظر رافضه (شیعیان) است در شهر سامراء فوت کرده و در جوار پدرش به خاک سپرده شد. و اما پسرش محمد ابن الحسن که رافضه (شیعیان) او را القائم الخلف حجت می خوانند در سال پنجاه و هشت و بقولی پنجاه و شش بدنیا آمد و بعد از پدرش دو سال زندگی کرد و سپس ناپدید شد و معلوم نگردید که چگونه فوت کرد.

أولاً: ثابت گردید که امام مهدی پسر امام حسن عسکری است که بدنیا آمده و بعد از پدرش زنده مانده است. ثانیاً: هیچ دلیلی بر فوت ایشان یافت نشده و کسی هم نتوانسته ثابت کند که او مرده است، به همین دلیل است که ذهبی گفته: (معلوم نگردید که چگونه فوت کرد)!!!

و همچنین ابن حجر در کتاب (الصواعق ص ۲۰۸، فصل سوم) بعد از ذکر اسماء ائمه گفته: ابوالقاسم محمد الحجه که عمرش زمان وفات پدرش پنج سال بود لیکن خدای تعالی حکمت را به ایشان عطا فرمود و قائم منتظر نامیده شد و می گویند ایشان در مدینه ناپدید شد و از نظرها غایب شد و معلوم نیست که به کجا رفته است.

۱۰- ابن طلحه الشافعی در کتاب مطالب السؤل در باب مناقب آل الرسول ص ۴۸۰ گفته: أبو القاسم المهدی همان محمد بن الحسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد ابن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الزکی بن علی المرتضی امیر المؤمنین ابن ابی طالب است و او مهدی الحجه الخلف الصالح المنتظر و رحمت خدا و برکات اوست. سپس مجموعه ای از روایات صحیح وارده در رابطه با مهدی را ذکر کرد که از طریق ابی داود و الترمذی و

مسلم و البخاری و سایرین رسیده است و بعضی از اعتراضات و گفته‌های منکران غیبت و طول عمر و نظایر آن را ذکر کرده و به همه آنها پاسخ داده و آنگاه در پاسخ برخی منکران روایات که معتقدند این روایتها بر وجود محمد بن الحسن عسکری دلالت ندارد گفته: وقتی رسول خدا (ص) حضرت مهدی را توصیف فرمود و نام و نسب ایشان را ذکر نمود و ما همه صفات و علامات را در حضرت محمد بن حسن عسکری یافتیم و دانستیم که ایشان همان مهدی است.

۱۱- ابن عربی در کتاب الفتوحات المکیه ج ۳، ص ۳۳۷ گفته: اعلم أیدنا الله أن لله خلیفه یرجی وقد امتلأت الأرض جوراً وظلماً فیملؤها قسطاً وعدلاً لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذا الخلیفه من عتره رسول الله من ولد فاطمه یواطئ اسمه اسم رسول الله جده لاحسین بن علی بن ابی طالب یرباع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله فی خلقه أجلی الجبهه أقرنی الأنف أسعد الناس به أهل الكوفه یرقسم المال بالسویة ویرعد فی الرعیة ویرفصل فی القضیة یأتیة الرجل فیقول له یا مهدی أعطنی ویرین یدیه المال فیحیی له فی ثوبه ما استطاع - إلى أن قال - : یرفع المذاهب من الأرض فلا یرقی إلا الدین الخالص، أعداؤه مقلدۀ العلماء أهل الاجتهاد لما رونه من الحکم بخلاف ما ذهبت إليه أئمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه خوفاً من سیفه وسطوته ورغبه فیما لديه، یرفرح به عامۀ المسلمین أكثر من خواصهم، یرباعه العارفون بالله من أهل الحقائق، ثم ذکر نزول عیسی بن مریم وصلاته خلف الإمام المهدی - إلى أن قال - : هو السید المهدی من آل أحمد<sup>(۲۲۹)</sup>.

یعنی؛ بدان که خداوند ما را تأیید فرمود که خلیفه‌ای دارد و زمانی خروج می‌کند که زمین از ظلم و جور پر شده باشد و با خروجش زمین را سرشار از عدل و قسط می‌نماید، حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌سازد تا این خلیفه از عترت رسول خدا ظهور کند، خلیفه‌ای که از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) و نامش هم ردیف نام رسول خدا و جدش حضرت حسین بن علی بن ابیطالب است

---

<sup>(۲۲۹)</sup> مؤلف می‌گوید: با تأسف شدید می‌بینیم که دستهای خیانتکار و غیر امین، نص اصلی آمده در کتاب (فتوحات مکیه) را چاپ نمی‌کنند و مقطع‌های مهمی از آن حذف گردیده که بر امامت ائمه اثنی عشر دلالت دارد. لذا برای اینکه حقیقت آشکار شود. عبارتی از صاحب کتاب فتوحات مکیه را از کتاب الیواقیت و الجواهر ج ۲، ص ۵۲۲ تالیف علامه الشعرانی، که یکی از اعلام قرن دهم هجری است ذکر می‌کنیم. او بعد از اینکه ذکر نمود که امام مهدی هما پسر امام عسکری است و او تا روز اجتماع با عیسی بن مریم باقی می‌ماند، این عبارت شیخ محی الدین در الفتوحات المکیه هرا ذکر کرد: بدانید خروج مهدی حتمی (و اجتناب ناپذیر) است... و او از عترت رسول خدا و از فرزندان فاطمه بوده و فاطمه جدۀ او و مادر حسین بن علی بن ابی طالب است، و پدرش حضرت امام حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام علی الرضا پسر امام موسی کاظم پسر امام جعفر صادق پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین علی پسر امام الحسین پسر امام علی بن ابی طالب است... آنها این مقطع را که بر امامت ائمه اثنی عشر دلالت دارد را حذف کرده‌اند، {وإننا لله وإننا إلیه راجعون}.

و بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد و او در خلقتش شبیه رسول خدا با پیشانی زیبا و نورانی و بینی برآمده است، او برای مردم کوفه مبارک ترین و سعادت آورترین شخص خواهد بود، ثروت را با مساوات تقسیم می‌کند و عادلانه با مردم رفتار می‌کند و در قضا یا قضاوت می‌نماید. اگر مردی که به نزد او می‌آید و بگوید ای مهدی به من عطا کن ، و مهدی از مالی که در اختیار دارد، لباس‌های آن شخص را تا آن حد که جا دارد از مال و ثروتش پر می‌کند. تا آنجا که گفت: و مذاهب را از زمین بر می‌دارد و جز دین خالص دینی باقی نمی‌ماند. دشمنانش که از علمای اهل اجتهاد، تقلید می‌کردند وقتی که می‌بینند حکمش بر خلاف آن چیزی است که پیشوایان شان گفته‌اند با بی‌رغبتی تحت حکمش قرار می‌گیرند چه بخاطر ترس از شمشیر و سطله ایشان و چه برای رغبت به آنچه که ایشان در اختیار دارد. عامه مسلمانان بیشتر از خواص آنها از او شاد می‌شوند. اهل حقایق (حقیقت طلبان) و عارفان به خدای تعالی با او بیعت می‌کنند. سپس نزول حضرت عیسی بن مریم را ذکر می‌کند و می‌گوید: او سید و سروری از آل احمد است.

۱۲- الزرکلی در کتاب الأعلام: ج ۶، ص ۸۰ گفته: مهدی در سامراء بدنیا آمد و پدرش فوت کرد در حالی که او پنج سال داشت.

۱۳- سمرقندی در کتابش بنام تحفه الطالب ص ۵۴ گفته: محمد المهدی ابن حسن عسکری، ابن علی هادی، ابن محمد جواد، ابن علی الرضا، ابن موسی کاظم، ابن جعفر صادق، ابن محمد باقر، ابن زین العابدین، ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب (رضی الله عنهم ورحمت الله عليهم اجمعین) او همان دوازدهمین امام از ائمه است و روز جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج به دنیا آمد و کنیه‌اش ابوالقاسم و القابش الحجه و الخلف الصالح و القائم و المنتظر و صاحب الزمان و مشهورترین آنها المهدی و اوصافش ، او جوانی میان قد با چهره و موهایی زیبا و بینی برآمده پیشانی زیبا و نورانی است و زمانی که پدرش فوت کرد عمرش پنج سال بود.

۱۴- المسعودی در مروج الذهب ج ۴، ص ۱۹۹.

۱۵- القرمانی در أخبار الدول: ج ۱، ص ۳۵۳.

۱۶- ابن الوردی در کتاب تاریخ خود: ج ۱، ص ۲۳۲.

۱۷- الیافعی در مرآة الجنان: ج ۲، ص ۱۷۰.

۱۸- عبد الحی الحنبلی در شذرات الذهب فی أخبار من ذهب: ج ۳، ص ۲۶۵.

۱۹- أبو الفداء در کتاب تاریخ خود: ج ۲، ص ۴۵.

۲۰- الکنجی الشافعی در کتاب البیان فی أخبار صاحب الزمان: ص ۵۲۱.

۲۱- ابن طولون حنفی در کتابش الأئمة الانثی عشر: ص ۱۱۷.

۲۲- در کتاب عمده الطالب فی نسب آل ابي طالب نوشته أحمد بن عنبه: ص ۳۴۷.



۲۳- الوافی بالوفیات نوشته‌ی الصفدی: ج ۱۲، ص ۷۰.

۲۴- عبدالملک الشافعی العاصمی المکی در کتاب **سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی**، و افراد بسیار دیگری.

آیا این روایات و شواهد و اقوالی که علمای مسلمانان از اهل سنت ذکر کرده‌اند برای قانع شدن به وجود ایشان و ولادتش کافی نیست؟! آیا عاقلانه است که رسول خدا به امت اسلامی بشارت مهدی منتظر را بدهد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند و برای ما معلوم نکند که او کیست و صفاتش چیست و فرزند چه کسی است و آیا او زنده است یا نه؟! و اگر ثابت شده که پیامبر نام او و پدرش را ذکر کرده و اینکه او از اهل بیت و عترتش و از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و او خاتم ائمه و صاحب الزمان و حجت خدا بر خلق و خلیفه خدا و القائم منتظر، و او فرزند امام حسین (ع) و پسر امام عسکری (ع) است و حضرت عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌خواند، با دانستن همه این موارد، چرا و چگونه می‌گویید که او خرافه ای بی پایه است  
!!!؟

( برای توضیحات بیشتر به کتاب ارشاد السائلین الی حق المبین (( سید محمد موسوی )) ج ۲ سوال ۵۱ مراجعه فرمایید )

## ۶۱- آیا صحیح است که حضرت عیسی (ع) پشت سر امام زمان نماز خواهد خواند؟

پاسخ: اری . بسیاری از علمای اهل سنت به این حقیقت اعتراف کردند که حضرت عیسی (ع) پشت سر امام زمان (ع) نماز خواهند خواند از جمله :

۱- ابن حجر در کتاب فتح الباری ج ۵ ص ۲۶۲ می‌گوید : **قد تواترت الاخبار بان المهدی من هذه الامه و ان عیسی ابن مریم ینزل و یصلی خلفه** ، اخبار متواتر رسیده که مهدی (ع) از این امت است و عیسی از اسمان می‌آید و پشت سر او نماز خواهند خواند .

۲- علامه سیوطی در کتاب الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۶۷ در پاسخ به منکرین نماز عیسی (ع) پشت سر امام زمان می‌گوید : نماز حضرت عیسی (ع) پشت سر امام مهدی ثابت است در چند حدیث صحیح که از رسول خدا نقل شده است .

**هذا من اعجب العجب فان صلاه عیسی (ع) خلف المهدی ثابتة فی عدة احادیث صحیحه باخبار رسول الله الصادق المصدق الذی لا یخلف خبره .**

۳- متقی هندی در کتاب کنز العمال ج ۱۴ ص ۲۶۶ از ابوسعید خدری نقل می‌کند که رسول الله (ص) فرمودند : **منا الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم .** از ما می‌باشد کسی که حضرت عیسی پشت سر او نماز

می خواند .

۴- شیخ الهروی در کتابش بنام الفقه الأكبر ص ۱۱۰ گفته: المهدی أولاً يظهر من الحرمین الشریفین ثم ينزل عیسی بن مریم من السماء فیلتقی بالمهدی وقد اقيمت الصلاة فیشر المهدی لعیسی بالتقدم فیمتنع عیسی ویقول إنما اقيمت الصلاة لك وأنت أولى بأن تكون الإمام فی هذا المقام فیقتدی عیسی بالمهدی . یعنی؛ مهدی در آغاز از دو حرم شریف (یعنی مسجد النبی در مدینه و بیت الحرام در مکه) ظهور می کند سپس عیسی بن مریم از آسمان نزول می کند و با مهدی ملاقات می کند و وقتی نماز اقامه می شود مهدی به عیسی اشاره می کند تا پیش نماز شود و عیسی می گوید همانا که نماز فقط برای شما به پا شده و تو شایسته تر هستی که امام و پیش نماز باشی و در اینجاست که عیسی در نماز به مهدی اقتداء می کند.

## ۶۲ - آیا ابو طالب به پیامبر ( ص ) ایمان آورد و اسلام را یاری نمود؟

« پاسخ »

هنگامی که تاریخ صحیح را می خوانیم پی می بریم که ابوطالب اولین یاور و حامی اسلام و رسول خدا ( ص ) بوده و از مؤمنان و یکتاپرستان می باشد .  
ما در این پاسخ مختصر ، اقوال علماء و مؤرخین از علمای برادران اهل سنت ، را به شما عرضه خواهیم کرد :  
نام او : عبد مناف پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی . لقب او : ابو طالب و سید البطحاء و شیخ قریش و رئیس مکه و بیضة البلد .  
ابن حجر در «الإصابة» ج ۴ ص ۱۱۵ گفته است : اسم او عبد مناف است و به کینه ابو طالب شهرت یافت . ولادت او ۳۵ سال قبل از ولادت پیامبر ( ص ) است . و در نیمه ماه شوال در سال دهم نبوت فوت کرد . او بعد از عبدالمطلب رئیس و سید قریش بود .  
احمد بن حنبل در مسند خود ج ۱ ص ۲۰۹ ذکر کرده است : که قوم او در هیچ امری هرگز بر او پیشی نمی گرفتند . به همین جهت وقتی که عفیف الکندی دید که رسول خدا ( ص ) در آغاز دعوت خود در حال نماز خواندن است . از عباس درباره رسالت پیامبر ( ص ) پرسید، لذا عباس به او گفت : منتظر می مانیم تا ببینیم که شیخ چه می کند یعنی ابوطالب ( ع ) .  
بعد از وفات عبدالمطلب ( ع ) ، ابو طالب ( ع ) متولی کفالت پیامبر ( ص ) گردید و حضرت را بر همه فرزندان اولویت و برتری می داد و او را شدیداً دوست داشت ، غذایش را خاص قرار می داد و از امور جاهلیت

بر آن حضرت هراسان بود و وقتی که با فاطمه بنت اسد ازدواج کرد فاطمه برای آن حضرت همچون مادری مهربان بود و ایشان را بر همه فرزنداناش فضیلت و برتری می داد .

به همین جهت رسول خدا ( ص ) فرمود : او (فاطمه بنت اسد) مادر من است، پروردگارا مادرم را بیمارز. وقتی که او در گذشت، پیامبر او را تلقین نمود و در قبرش دراز کشید و او را در پیراهنش پیچید .

به هر حال حقایق بسیاری در باره زندگی ابوطالب وجود دارد ولی در این پاسخگویی سریع، مجالی برای ذکر همه آنها نیست ، ولی به بعضی از موضع گیریهای او که دلالت بر اسلام و ایمان او دارد اشاره می کنیم و اینکه او در حالی از دنیا رفت که مسلمانی یکتاپرست بود و به اعتقاد ما از اولیای خداوند متعال بودند .

۱ ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۷۰ خطبه ابوطالب ( ع ) را در ازدواج پیامبر ( ص ) با حضرت خدیجه علیهما السلام را ذکر کردن که فرمودند : الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم و زرع اسماعیل، و جعل لنا بلدآ حرماً و بیتآ محجوبآ، و جعلنا الحکام علی الناس، ثم ان محمد بن عبدالله أخی من لا یوازن به فتی من قریش لآ رجح علیه برآ و فضلاً و حزمآ و رأیآ و نبلاً... الخ یعنی: خدا را شکر می کنم که ما را از نسل ابراهیم و کشت اسماعیل قرار داد، سرزمین حرام و خانه محجوب را برای ما قرار داد و ما را حاکم بر مردم قرار داد ، سپس اینکه محمد پس برادرم عبدالله کسی است که هر جوانی از قریش را با او مقایسه کنیم او را بر آن جوان در پاکی و نیکویی — فضیلت — صبر و دقت — عقل و اندیشه و هوشیاری و تیز هوشی برتری می جوید ..... تا آخر خطبه اش در ازدواج پیامبر ( ص ) .

پس این خطبه عظیم بر این دلالت دارد که ابوطالب ( ع ) بر دین حنیف ابراهیم ( ع ) بوده و به خدای عزوجلّ و کعبه مقدس اعتقاد داشت و از پیامبر ( ص ) دفاع می کرد و بر آن عقیده بود که کسی وجود ندارد که از حضرت محمد ( ص ) أفضل و عاقل تر و پاک تر و نیکوتر باشد .

۲ - ابن اثیر در البدلیة و النهیة ج ۳ ص ۳۱۹ ذکر کرده است که ابولهب بر کلام پیامبر ( ص ) اعتراض کرد ، پس ابوطالب به او گفت : ساکت باش ای کور یک چشمی، تو را چه به این حرفها ! سپس فرمود : کسی از جایش بلند نشود . پس همگی نشستند، آنگاه به پیامبر گفت : قم یا سیدی فتکلم بما تحب و بلغ رسالۀ ربک فانک الصادق المصدق یعنی: ای سید و سرورم بر خیز و از آنچه که دوست داری سخن بگو و رسالت پروردگارت را ابلاغ کن که تو راستگوی تصدیق شده هستی.

۳- ابن هشام در سیره خود ج ۱ ص ۲۴۷ روایت کرده که وقتی علی ( ع ) به پدرش ابوطالب خبر داد که او با پیامبر ( ص ) نماز خوانده است، ابوطالب به آن حضرت فرمود : الزم ابن عمک یعنی: ملازم و همراه پسر عمویت باش.» و همچنین ابن اثیر در أسد الغابة ج ۱ ص ۳۴۱ گفته است، ابوطالب وقتی که دید علی ( ع ) و پیامبر ( ص ) نماز می خوانند و علی ( ع ) در سمت راست پیامبر ( ص ) است به پسرش جعفر فرمود : در کنار پیامبر نماز بخوان و در سمت چپ او نماز بگذار، به همین جهت اسلام آوردن جعفر بعد از علی ( ع ) بوده است.

این اخبار و روایات احتیاج به شرح و بیان ندارد چونکه آنها خود به خود و بطور صریح بر ایمان ابوطالب و اسلام و اعتقادش به پیامبر ( ص ) دلالت دارند .

۴- از اموری که بر اسلام و ایمان ابوطالب دلالت می‌کند اشعاری است که او در مدح پیامبر سروده است از جمله از آنها: آنچه که صاحب مستدرک علی الصحیحین در ج ۲ ص ۶۲۳ روایت کرده است: **ليعلم خيار الناس أن محمداً نبى موسى أو المسيح ابن مريم**، یعنی: بهترین مردم بدانند که محمد (ص) پیامبری است همچون موسی و یا مسیح ابن مریم. **أتانا بهدى مثل الذى أتيا به فكل بأمر الله يهدى لمعصم** یعنی: او با هدایتی به سوی ما آمد مثل آن چیزی که آن دو (پیامبر) با آن آمدند — پس هر کدام از آنها به امر خدا به سوی راه نجات هدایت می‌کنند.

ابن سعد در طبقات ج ۱ ص ۱۰۶ از ابن یحیی روایت کرده که گفته است: اگر خصوصیت نبوت و راز آن نبود هرگز کسی همچون ابوطالب که شیخ و رئیس قریش است، برادر زاده جوانش را اینگونه مدح نمی‌کرد. ابن سعد در ج ۱ ص ۲۰۲ ذکر کرد که ابوطالب در مقابل همه رؤسای قریش ایستاد و آنها را به مبارزه طلبید و آنها را به کشتن تهدید کرد، چنانچه یکی از آنان بخواهد به کشتن پیامبر (ص) اقدام کند و فرمود: **و الله لو قتلتموه ما أبقيت منكم أحداً حتى نتفاني نحن و أنتم** یعنی: بخدا سوگند، که اگر او را بکشید یکی از شما را باقی نمی‌گذارم تا اینکه همه ما و شما فنا و نابود شویم. با این گفته حضرت ابوطالب (ع) همه قوم شکست خوردند و شکست ابوجهل از همه آنها شدیدتر بود.

۵- یکی دیگر از دلایل مسلمانی و ایمان ابوطالب چیز است که صاحب «السيرة الحلبية» در جلد ۱ ص ۳۵۱ ذکر کرده و گفت که ابوطالب (ع) از اسلام و پیامبر (ص) تا آخرین لحظه حیات خود دفاع می‌کرد، لذا در واپسین لحظات حیاتش و با آخرین رمق و توان خود فرمود: **أوصيكم به محمد خيراً فإنه الأمين فى قریش و الصادق فى العرب و إنه لا يسلک أحد سبيله إلا رشد و لا يهتدى بهديه إلا سعد ، و لو كان فى العمر بقية لكففت عنه الهزاهز و رفعت عنه الدواهي. إن محمداً هو الصادق فأجيبوا دعوته و اجتمعوا على نصرته فإنه أشرف الباقي لكم على الدهر**. «یعنی: شما را به نیکی کردن و خیر خواهی حضرت محمد سفارش می‌کنم که او امین قوم قریش و صادق و راستگویی عرب است و کسی در راه او سیر نمی‌کند مگر اینکه هدایت می‌یابد و کسی به راهنمایی او هدایت نمی‌یابد مگر اینکه به سعادت برسد و اگر عمر من باقی می‌ماند همانا که آشوب‌ها و فتنه‌ها را از او دفع می‌کردم و مصیبت‌ها و حوادث تلخ از او دور می‌کردم برآستی که محمد راستگو و در کلام خود صادق است پس او را اجابت کنید و برای یاری او جمع شوید که آن برای شما شرفی ماندگار بر صفحه روزگار خواهد بود.»

ابن ابی الحدید هم در شرح نهج البلاغة ج ۱۴ ص ۷۶ ذکر کرده که وقتی ابوطالب را حمل کردند پیامبر (ص) به او فرمود: **وصلتك رحم يا عم جزيت خيرا فلقد رببت و كفلت صغيراً و نصرت و آذرت كبيراً** (یعنی: ای عمو، من با تو صله رحم دارم. خدا جزای خیر به تو بدهد پس برآستی که تو مرا در خردسالی پرورش دادی و کفالت مرا پذیرفتی و در بزرگسالی یاری و پشتیبانی کردی.) سپس پیامبر (ص) او را تا حفره قبرش بدرقه کرد و بالای سر او ایستاد و فرمود: **أما والله لاستغفرن لك و لأشفعن فيك شفاعة يعجب لها الثقلان** یعنی: اما من برای تو طوری استغفار می‌کنم و طوری شفیع تو می‌شوم و شفاعت تو را می‌کنم که ثقلان (جن و انس) از آن در حیرت و شگفتی خواهند ماند. این روایت را بغدادی در ج ۱۳ ص ۱۹۸ و ابن عساکر در الخصائص الكبرى ج ۱ ص ۸۷ و ابن الجوزی در «تذکره الخواص» ذکر کرده‌اند. آیا

عقلانه است که رسول خدا ( ص ) برای انسانی کافر شفاعت کند؟ حال آنکه خدای تعالی به او امر کرد که با کفار شدید و سرسخت باشد و فرمود: **أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (الفتح / ۲۹)** «یعنی: (حضرت محمد «ص» و یاران و همراهانش) به کافران بسیار قوی دل و سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند.» پس چگونه ممکن است پیامبر ( ص ) که بقول صریح قرآن «از هوای نفس سخن نمی گوید و هر چه می گوید وحی الهی است که به او می شود» با کتاب خدا مخالفت کند و برای کفار شفاعت بنماید؟

زیرا ناصبی ها گفته اند که ابو طالب ( ع ) کافر از دنیا رفته است و این بیانگر کینه آنها نسبت به علی ابن ابی طالب ( ع ) است .

و در پایان می گویم که اخبار و روایاتی که ناصبی ها آن را در باره کافر بودن ابوطالب ذکر کردن همه باطل هستند و کسانی که از کفر ابوطالب حدیث آورده اند همگی از دروغگویان و فریبکاران هستند در اینجا مجالی نیست که همه این روایات را را ذکر کنیم و به آنها پاسخ بدهیم، اما حدیث الضحاح را از صحیح بخاری ذکر می کنیم، او گفت: **عَنِ النَّبِيِّ أَنَّ أَبَا طَالِبٍ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ** «یعنی: از پیامبر ( ص ) نقل شده که فرمود ابوطالب در ضحاح (برکه یا دریاچه ای) از آتش جهنم است.» این حدیث را از سفیان الثوری و عبد الملک ابن عمیر و الدروردی روایت کرده اند، که همگی آنها از دروغگویان و فریبکاران هستند و بسیاری از علماء آنها را تضعیف کرده اند از جمله آنها: الذهبی است که در میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۶۹ و ص ۶۶۰ و ص ۶۳۴ در این مورد سخن گفته است. از طرفی دیگر این روایت بخاری مخالف روایاتی است که قبلاً آنها را ذکر کرده ایم و با آیات قرآن کریم هم در تعارض هستند . چونکه خدای تعالی در قرآن کریم فرمود: **الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَمْ يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفْ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ (فاطر / ۳۶)** «یعنی: و آنانی که کافر شدند عذاب ایشان آتش دوزخ است که نه حکم مرگ بر آنان رود تا بمیرند و نه از عذابش کاسته شود (تا آسوده شوند) هر کافر لجوجی را اینگونه کیفر می کنیم.»

پس آیا معقول است که پیامبر با نص صریح قرآن مخالفت کند و برای کفار استغفار کند؟ ابدآ و هرگز . چونکه آن حضرت بنا بر گفته قرآن از هوای نفس سخن نمی گوید و هر چه می گوید وحی الهی است که به او وحی می شود .

**۶۳\_ امام صادق ( ص ) فرمود: إِذَا قَامَ الْمَهْدِيُّ ( ص ) حَكِمَ بِحَكْمِ دَاوُدَ وَ سَلِيمَانَ وَ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ بَيْنَةَ يَعْنِي: هِرْكَاهُ إِمَامِ مَهْدِي (عج) قِيَامُ كُنْدَ بِه حَكْمِ دَاوُدَ وَ سَلِيمَانَ حَكْمِ مِي كُنْدَ وَ از مردم دلیل و برهان نمی طلبد.**

پرسش: آیا امام مهدی (عج) شریعت جد خود یعنی رسول خدا ( ص ) را ترك گفته و به حکم آل داود حکم می کند؟

در آیات قرآنی خداوند متعال حضرت داوود ( ع ) را خلیفه خود قرار دادند و فرمودند: **( يا داوود انا جعلناك خليفه في الارض فاحكم بين الناس بالحق )** و در روایات صحیح اهل سنت ، امام مهدی (

ع ) خلیفه هستند مانند حضرت داوود ( ع ) همانطور که علامه نیشاپوری در کتاب المستدرک ج ۴ ص ۵۱۰ از پیامبر اسلام نقل می کند که فرمودند : هر وقت امام را دیدید با او بیعت کنید : **فانه خلیفه الله المهدی** " بنابراین امام مهدی (عج) خلیفه ی خداوند است و وقتی که ظهور می کند بر اساس علم خود و واقعیتی که می بیند حکم می کند ، زیرا واقعیت ظاهری و باطنی هر چیزی در مقابل او بی پرده و آشکار است و این از خصایص آن حضرت است .

پس مقصود از این روایت این نیست که امام مهدی (عج) با شریعت و دین جدیدی آمده و سنت و شریعت پیامبر ( ص ) را رها می کند ، بلکه ایشان سنت جدشان رسول الله ( ص ) را احیا می کند و مانند حضرت داوود ( ع ) بر اساس واقع حکم می کنند .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۱**

## ۶۴\_ آیا حضرت امام حجت (عج) همسر و فرزندی دارد؟

روایات موجود از ازدواج امام (عج) سخنی نگفته است و این مسئله به خود حضرت امام (عج) و شرایط زندگی آن حضرت بر می گردد چرا که این مسئله ای جانبی و مختص به خود حضرت امام (عج) است و خود حضرت به آن آگاه تر است و ما در آینده در کتابی که مختص به بحث درباره امام مهدی (عج) خواهد بود بعضی از اخباری که از ازدواج امام (عج) سخن به میان آورده ذکر خواهیم کرد و به آنها پاسخ خواهیم گفت، انشاء الله تعالی .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۲**

## بخش ۱۸- غدیر

**۶۵\_ چرا در قرآن اشاره ای به واقعه عظیم غدیر نشده است و چرا بیعت غدیر در قرآن نیامده است با اینکه تمام بیعت های عصر پیامبر در قرآن ذکر شده اند ؟**

اصل واقعه غدیر در قرآن ذکر شده است و آیات متعددی در این باره نازل شده اند . برای مثال آیه ابلاغ ۲۳۰ ، که جلال الدین سیوطی در تفسیر خود ، در بیان شان نزول این آیه چنین می گوید :

---

۲۳۰ - يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۶۷ مائده)

این آیه در روز غدیر خم در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است. ۲۳۱  
 همچنین ابن ابی حاتم ۲۳۲ و ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید خدری نقل کرده اند که وی گفته است :  
 و یا در جای دیگر از صحابی رسول خدا (ص) ابن مسعود نقل می کند که او می گفت : ما در زمان رسول  
 خدا (ص) این آیه را بدین صورت می خواندیم :  
 ای رسول خدا ، آنچه که از جانب خدا بر تو نازل شده است - که علی بن ابی طالب بر مومنان ولایت دارد -  
 ابلاغ کن . ۲۳۳

بعد از آن که رسول خدا امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین خود انتخاب و آن را بر  
 همگان اعلام کرد ، به مردم دستور داد که یکی یکی با آن حضرت بیعت کرده و این منصب جدید را تبریک  
 بگویند . پس از این اتفاق آیه مبارکه اکمال نازل شد . ۲۳۴  
 این واقعه با سندی صحیح در کتب اهل سنت وارد شده است . خطیب بغدادی در تاریخ خود روایت می  
 کند :

از ابوهریره نقل شده است که گفت: کسی که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد ثواب روزه شصت ماه برای  
 وی نوشته می شود، این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت  
 و فرمود: آیا من رهبر مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود: هر کس من مولای او هستم علی  
 مولای او است.

---

۲۳۱ - و أخرج ابن أبي حاتم و ابن مردويه و ابن عساکر ، عن أبي سعيد الخدری قال : نزلت هذه الآية : يا أيها  
 الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ، علی رسول الله يوم غدیر خم ، فی علی بن ابی طالب . سیوطی ، درالمنثور ، سوره مائده ،  
 جلد ۲ ص ۲۹۸

۲۳۲ - تفسیر ابن ابی حاتم از تفاسیر معتبر می باشد ، ابن تیمیه در خصوص اعتبار آن می نویسد : « أهل العلم الكبار أهل التفسیر ،  
 مثل الطبري ، وبقی بن مخلد ، وابن ابی حاتم ، وابن المنذر ، وأمثالهم ، لم یذكروا الموضوعات » . وقال عن الطبري وابن ابی حاتم وابن المنذر  
 وجماعة : « الذين لهم في الإسلام لسان صدق ، وتفسیرهم متضمنة للمنقولات التي يعتمد عليها في التفسیر » . منهاج السنه ج ۷ ص ۱۷۹  
 ۲۳۳ - وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال : كُنَّا نَقْرَأُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ  
 رَبِّكَ } أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ { وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ } . همان  
 ۲۳۴ - الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ  
 غَفُورٌ رَحِيمٌ (المائدة / ۳)

عمر گفت: تبریک، تبریک ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی، سپس این آیه نازل شد: امروز دین شما را کامل کردم. ۲۳۵

بنابراین همانطور که بسیاری از مسائل در قرآن همچون نماز، حج، زکات و.. تنها اشاره شده و بیان تفصیل و تفسیر آن در سنت آمده است واقعه غدیر نیز به همین صورت می باشد.

## برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۸

۶۶- چگونگی دلالت حدیث غدیر بر خلافت و امامت را بیان کنید و اگر این حدیث مرتبط با جانشینی پیامبر (ص) بوده پس چرا ایشان آن را در مکه و مراسم حج که همه مسلمانان حضور داشتند ایراد نفرمودند؟!

رسول گرامی اسلام (ص) در انجام فرمان الهی، بدون هیچ درنگی کاروان حجاج را که از اهل مدینه، بصره، مصر و عراق تشکیل شده بود، در منطقه «غدیر خم» بمدت سه روز متوقف کرد، آنگاه حضرت بر بلندای جهاز شتران که آماده شده بود، رفتند و با صدای رسا سخنان خود را با حمد الهی و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خود آغاز کردند و سپس فرمودند:

ای مردم، زود باشد که دعوت حق را اجابت کنم. از من و شما سؤال خواهد شد، پس شما چه خواهید گفت؟ مردم گفتند: گواهی می دهیم که تو پیام الهی را رساندی و ما را پند و اندرز دادی و در این راه از هیچ کوششی دریغ نداشتی، پس خداوند تو را پاداش نیکو دهد.

[آنگاه حضرت فرمودند: من پس از خود چیزی را به جا می گذارم که اگر بدان تمسک کنید، هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم و این دو از هم جدا نمی گردند تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ]سپس حضرت با صدایی رسا فرمودند: [الست اولی بکم من انفسکم؟ همه جواب مثبت دادند. آنگاه حضرت، بازوی امیرالمؤمنین(ع) را گرفت و آنچنان بالا برد و همه دیدند و در همین

---

۲۳۵ - وَهُوَ يَوْمَ غَدِيرِ حُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ (ص) بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: " أَلَسْتُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ؟"، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: " مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ"، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: بَخٍ بَخٍ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» الخُطْبَةُ البَغْدَادِيَّة، تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۹



حال فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انصَرَ مَنْ نصره و اخذل من خذله. ۲۳۶

حالا میتوان گفت که رسول خدا این همه جمعیت را در آن گرمای بی امان و طاقت فرسا<sup>۲۳۷</sup> معطل کرد که بگویند که علی بن ابی طالب را دوست بدارید؟! البته رسول خدا (ص) قبل از غدیر و طی مناسبات متعدد و مختلفی و جوب محبت امیرالمومنین را برای صحابه بیان کرده بود تا جایی که بوضوح فرمودند:

«مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي» ۲۳۸

و یا قرآن کریم در خصوص محبت به اهل بیت علیهم السلام فرموده است:

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. ۲۳۹

پس دیگر چه نیاز بود در آن روز بسیار گرم و طاقت فرسا مردم را معطل کنند و بگویند هر کس مرا دوست دارد علی را دوست داشته باشد!؟

نکته مهمی که باید بدان توجه کرد آنست که پیامبر (ص) در خطبه غدیر از آیه ای استفاده کردند که ولایت خودشان را ثابت میکرد (النبي اولی بالمومنین ....) و لفظ مولی را عطف بر این آیه نمود پس حتما مراد رسول خدا ولایت و سرپرستی بوده است.

علاوه بر این با توجه به نکاتی که در پاسخ به سوال قبل بیان شد و گفته شد که دین مبین اسلام در غدیر خم و با اعلان ولایت امام علی (ع) کامل گردید، دیگر شکی باقی نمی ماند که مراد از خطبه غدیر تنها ولایت بوده است و نه غیر.

و اما در پاسخ به قسمت دوم سوال باید گفت روایات بسیاری در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده است که پیامبر اکرم (ص) مسئله مهم خلافت و جانشینی امیر مؤمنان علی (ع) و امامان بعد از او را مکرر و به مناسبت های مختلف به مردم گوشزد کرده اند؛ از جمله: حدیث یوم الدار و نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین<sup>۲۴۰</sup>، حدیث منزلت، حدیث غدیر خم و حدیث مشهور ثقلین.

---

۲۳۶ - ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۹۷؛ احمد بن حنبل، بی تا، ج ۵، ص ۳۴۷؛ حاکم نیشابوری، بی تا، ج ۳، ص ۱۱۰؛ نسائی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۳۱)

۲۳۷ - عن زید بن أرقم قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى انتهينا إلى غدیر خم أمر بدوح فكسح في يوم ما أتى علينا يوم كان أشد حرا منه . المعجم الكبير - الطبراني - ج ۵ ص ۱۷۱

۲۳۸ - المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۱

۲۳۹ - ۲۳ / شوری

۲۴۰ - محمد بن جریر طبری در تاریخ خود روایت کرده است وقتی که آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد پیامبر خوبشاوندان خود را دعوت کرده و آنان را دعوت به اسلام نمود، پیامبر به آنها فرمود از میان شما چه کسی مرا در این امر مساعدت می کند که بعد از من وصی و

بیان مجدد امامت در غدیر خم، تنها تأکید بر اهمیت موضوع و به منظور اتمام حجت نهایی با مردم بود. اعلام این مسئله مهم بعد از اتمام مراسم حج در آن روز خاص آن هم در محل غدیر خم که چهار راهی بوده که همه حج گزاران در آن جا از هم جدا می شدند و هر گروه به سوی سرزمین خود می رفت ، به فرمان باری تعالی بوده است . اینکه چرا رسول خدا (ص) این خبر را در حج بیان نکرد حکمت الهی بوده است . و پیامبر مامور به تبلیغ بودند ( یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ) و ایشان طبق اوامر وحی عمل میکردند ( وما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ) و در سوالات قبل روشن شد که آیه ابلاغ ، تبلیغ خلافت اهل بیت (ع) در آن وقت و مکان نازل شد و معترض در حقیقت به امر و مشیت الهی اعتراض میکنند.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۵۸**

**۶۷\_ ایا روایت ( و انا نری ابابکر احق الناس بها ، انه لصاحب الغار و انا لنعرف له سنه و لقد امره رسول الله بالصلاه و هو حی ! ) از قول امام علی ( ع ) صحت دارد ؟ و ایا این کلام امام دلیل بر صحت شوری و خلافت سه خلیفه نیست ؟**

اولا این نقل در کتب روایی و حدیثی شیعه ذکر نشده است بلکه نویسندگانی ان ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه در جلد دوم ص ۵۰ و ایشان سنی متعصب می باشد نه شیعه !  
دوما اگر امام علی ( ع ) چنین اعتقادی داشتند چرا ۶ ماه از بیعت با ابوبکر خود داری نمود و این حقیقت را بخاری در صحیح خود در جلد ۵ ص ۸۲ نقل کرده اند بنابراین اگر امام علی ( ع ) چنین اعتقادی داشتند از ابتدای امر با ابوبکر بیعت می کردند .

سوما اگر امام علی چنین اعتقادی داشتند چرا در خطبه های نهج البلاغه به صراحت خود را صاحب حقی می داند که از او غصب کردند ، برای نمونه به چند خطبه امام در نهج البلاغه اشاره می کنیم :

۱- امام علی ( ع ) در خطبه سوم از نهج البلاغه که به «ششقیه» معروف است ، فرمود :  
(أَمَّا، وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِئْتُ أُرْتِنِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدٍ جَدَاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيئِهِ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى

جانشین من باشد ؟ کسی جز علی بن ابی طالب اعلام آمادگی و داوطلبی نمود. عن علی بن ابی طالب ، قال رسول الله (ص) : وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه فأیکم یوازني علی هذا الامر علی أن یكون أخي ووصيي و خلیفتي فیکم قال فأحجم القوم عنها جميعا و قلت و اني لأحدثهم سنا و أرمصهم عینا و أعظمهم بطنا و أحمشهم ساقا أنا یا نبی الله أكون وزیرك علیه فاخذ برقبتي ثم قال إن هذا أخي ووصيي و خلیفتي فیکم فاسمعوا له و أطيعوا . تاریخ الطبري - محمد بن جریر الطبري - ج ۲ ص ۶۳

يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهَبًا حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلِي بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ ... الخ. یعنی: آگاه باشید! به خدا سوگند! ابوبکر، جامه خلافت را برتن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب، که دور آن حرکت می‌کند. او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است؟ و مرغان، دور پرواز اندیشه‌ها، به بلندای ارزش من پرواز نتوانند کرد. پس من ردای خلافت رها کرده و دامن جمع نموده از آن کناره‌گیری کردم و در این اندیشه بودم که آیا دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آورده‌اند، صبر پیشه کنم؟ (وضعیتی) که پیران را فرسوده، جولان را پیر، و انسان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگارش لندوهگین نگه می‌دارد! بعد از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث من به غارت می‌رود! تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به نفر بعد از خود (عمر ابن خطاب) سپرد... تا آخر خطبه.

بنابراین امام امیرالمؤمنین در این خطبه از امامت و خلافت سخن گفت که آن را حق خود می‌دانست و هیچ کس دیگری نه از طریق شورا و نه از طریق چیز دیگری، هیچگونه حقی در آن ندارد.

و حتی آن کسانی که در سقیفه اجتماع کردند هم می‌دانستند که این حق امام است ولی با این وجود آن را به سرقت بردند. ولی امام برای مصلحت اسلام و امت اسلامی سکوت اختیار نمود و حق خود را مطالبه نکرد. پس آیا در مورد غصب خلافت کلام و بیانی واضح‌تر از این می‌توان آورد؟ اما من نمی‌دانم که چرا گفته‌اند امام بدرستی و صحت شورا و خلافت اعتقاد داشته است!!!

۲ - از فرمایشات آن حضرت: **قَوْلَهُ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَى مَنْدُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا**

«یعنی: پس، سوگند بخدا! من همواره از حق خویش محروم ماندم. و از هنگام وفات پیامبر (ص) تا امروز حق مرا از من باز داشته و به دیگری اختصاص دادند». در اینجا امام به خدای تعالی سوگند می‌خورد که او همان صاحب حق است که حق او غصب شده و براستی که اینان کسانی هستند که بعد از وفات پیامبر به گذشته جهالت بار خود بازگشته‌اند و نعمت خدا را به کفر و ناسپاسی بدل کردند و این بیان بصراحت واضح و روشنی از دیدگاه امام در رابطه با بیعت سقیفه و ماجراهای بعد از آن است. (پس دقت و تأمل کنید).

۳ - حضرت علی (ع) در خطبه اول از نهج البلاغه بعد از آنکه در باره خلقت آسمانها و زمین و فرستادن انبیاء سخن به میان آورد، فرمود: «وَ حَلَفَ فَيَكُم مَّا حَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا إِذْ لَمْ يَتَرَكُوهُمْ هَمَلًا بغير طَرِيقٍ واضح ولا عَلم قائم». یعنی: (پیامبر «ص») در میان شما جانشینانی تعیین نمودم (همانگونه) که تمام پیامبران گذشته برای امت‌های خود وصی و جانشین تعیین کردند، زیرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نکرده‌اند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار از میان مردم نرفتند.

در این خطبه امام علی (ع) به ضرورت امامت اشاره کرد و آن را منصبی الهی دانست همانگونه که انبیاء هم بعد از خود اوصیاء را نصب کرده و امت خود را بدون ارائه راهی صحیح و روشنی رها نکرده‌اند.

پیامبر اکرم هم بعد از خود امام و خلیفه‌ای را نصب فرمود و امت خود را بدون معرفی نشانه‌های روشن و استوار رها نکرد، عجیب است که گفته می‌شود که امام به صحت و درستی شورا و خلافت اعتراف کرده است در حالی که می‌بینیم در این خطبه صراحتاً بیان می‌کند که رسول خدا امت خود را بدون امام و وصی رها نکرده است.

۴ - در خطبه دوم نهج البلاغه فرمود: « لا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ. وَ لَا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ، الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقِلِهِ» یعنی: هیچیک از افراد این امت را نمی‌توان با خاندان آل محمد مقایسه کرد، و هرگز نمی‌توان آنانی که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند را با اهل بیت: برابر و یکسان قرار داد.

عترت پیامبر (ص) اساس دین، و ستونهای استوار یقین می‌باشند، شتاب کننده و پیشی گیرنده باید به آنان باز گردد و عقب مانده باید به آنان بپیوندد، زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد وصیت پیامبر نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت به آنها تعلق دارد. و هم اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آنان بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد.

ای خواننده گرامی ملاحظه کنید که چگونه امام به صراحت می‌فرماید که خلافت در نزد صاحبانش نبود و در مکان مناسبش قرار نداشت و آنجا که حضرت فرمود: «الآن إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقِلِهِ» «یعنی: و هم اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به نزد اهل (و صاحبان اصلیش) بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد».

سپس امام روشن می‌کند که برای امامت شرایط و صفات خاصی هست که در کسی بجز اهل بیت: وجود ندارد، آنجا که فرمود: «و لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ» «یعنی: و ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد». بنابراین امامت و خلافت ویژگی‌های خاصی را می‌طلبد که در غیر از اهل بیت: در کس دیگری وجود ندارد. پس عقل چگونه می‌پذیرد که امام امیر المؤمنین به صحت شوری و خلافت اعتقاد داشته است؟ (پس دقت و تأمل کنید).

۵ - امام در خطبه هفتاد و چهارم نهج البلاغه فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلَمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَاسًا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زُبْرَجِهِ». یعنی: همانا می‌دانید که من به خلافت از دیگران سزاوارتر از هستم، بخدا سوگند! به آنچه انجام داده‌اید گردن می‌نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه شود و از هم نپاشد، و در آن هیچ ستمی جز بر من نخواهد بود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم.

۶ - حضرت در خطبه یکصد و هفتاد و دوم نهج البلاغه فرمود: «أَتَمَّا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ». یعنی: همانا من تنها حق خود را مطالبه کردم که شما بین من و آن حائل شدید و دست رد بر سینه‌ام زدید.

۷- حضرت در خطبه یکصد و چهل و چهارم فرمود: «أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعْتَبُ الْهَدْيُ وَيُسْتَجَلَى الْعَمَى، إِنَّ الْأُمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ» یعنی: کجا هستند کسانی که پنداشتند، دانایان علم قرآن، آنان هستند نه ما؟ آنان این ادعا را براساس دروغ و ظلم و حسادت بر ضد ما روا داشتند. (چونکه) خدا ما (اهل بیت پیامبر «ص» را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، و ما را عطا کرد و آنان را محروم ساخت، و ما را در حریم نعمت های خویش داخل نمود و آنان را خارج کرد، از ماست که هدایت درخواست می‌گردد و بواسطه ماست که دل‌های کوردلان و گمراهان جلا و روشنی می‌یابد، همانا که امامان (دوازده گانه) همه از قریش بوده و درخت آن را در این شاخه از خاندان بنی‌هاشم کاشته‌اند و کسان دیگری شایسته مقام ولایت و امامت نیستند و به غیر از آنها هیچ فرد دیگری برای مقام ولایت، صلاحیت ندارد. در نهج البلاغه خطبه‌های دیگری از امام وجود دارند که در آنها به این حقیقت اشاره کرده‌اند ولی ما به جهت خلاصه نویسی و گزیده‌گویی آنها را رها می‌کنیم و همچنین گفته‌های امام در این خطبه‌ها احتیاجی به تفسیر ندارند زیرا که آنها در کمال صراحت بیان کرده‌اند که امام برای این امر از بقیه شایسته‌تر است و دیگر اینکه آن شوری و خلافت باطل و غیر شرعی می‌باشد.

در پایان از مشایخ (وهابی) می‌پرسیم:

- ۱- اگر امام به صحت شوری و خلافت معترف بود پس چرا به مدت شش ماه بیعت نکرد؟
- ۲- اگر امام شوری و خلافت را امری شرعی و صحیح می‌دانست پس چرا در مقابل صحابه به حدیث غدیر احتجاج و استدلال می‌نمود؟
- ۳- اگر مسئله شوری و خلافت امری شرعی بوده پس چرا عمر ابن خطاب گفته بود: «بِعْتُهُ أَبَا بَكْرٍ كَانَتْ فِئْتَهُ وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا وَمِنْ عَادِ إِلَي مِثْلَهَا فَاقْتُلُوهُ؟» یعنی: بیعت با ابوبکر یک اشتباه بود و خداوند ما را از شر این اشتباه حفظ کرد، پس هرکس به چنین اشتباهی بازگردد و چنین اشتباهی را انجام داد او را بکشید؟
- ۴- اگر امام به صحت شورا و خلافت اعتقاد داشت پس چرا به ابوبکر فرمود: «استبدت علينا بالأمر؟» : تو با این کار به ما ظلم و استبداد کردی!!!
- ۵- اگر شوری امری صحیح و شرعی بوده پس چرا ابوبکر (بدون شورا و بصورت تنصیبی) عمر را بجای خود منصوب کرد؟ و چرا باز عمر عثمان را به جای خود نصب کرد و (آن شورای کذایی) را به ۶ نفر مختص کرد؟  
سؤالات بسیار دیگری وجود دارد ولی ما در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

## بخش ۱۹. آیه تطهیر

### ۶۸- اهل بیت در آیه تطهیر چه کسانی هستند؟

یکی از مهم ترین دلائل قرآنی بر عصمت اهل بیت علیهم السلام، آیه مبارک تطهیر است. خدای تعالی در قرآن شریف می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ أَنْتَقِيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا \* وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا \* وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).

ای همسران پیامبر، شما مانند دیگر زنان نیستید. تقوا پیشه کنید و به ناز و نرمی سخن نگوئید تا کسی که در دلش بیماری است در شما طمع نکند. از این رو شایسته سخن بگوئید و در خانه های خود بمانید، و هم چون دوران جاهلیت نخستین [در میان مردم] زینت های خود را ظاهر نسازید. نماز را برپا دارید، زکات را بپردازید و از خدا و رسولش اطاعت کنید. همانا اراده خداوند بر این قرار گرفته است که پلیدی را فقط از شما اهل بیت دور کند و شما را به طور کامل پاک و پاکیزه سازد. آن چه که از آیات خداوند، حکمت و دانش در خانه های شما خوانده می شود متذکر شوید، همانا خداوند لطیف و خبیر است.

این آیه از برجسته ترین دلایل عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است. برای اثبات این مدعا، ابتدا با استناد به روایات اهل سنت ثابت خواهیم کرد که آیه تطهیر در باره اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم؛ یعنی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است.

لفظ «اهل بیت» سه بار در قرآن کریم آمده است: مرتبه اول، در داستان موسی (ع)، آن گاه که نوزادی کوچک بود و خانواده فرعون او را پیدا کردند تا در آینده، دشمن و مایه اندوهشان باشد و پستان هیچ زنی را به دهان نگیرد و خانواده فرعون در کارش درملنده شدند. آن گاه خواهر موسی (ع) به آنان گفت: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ؛ آیا مایلید که من شما را به خانواده ای که دایه این طفل شوند و او را با مهربانی تربیت کنند راهنمایی کنم؟ بدین وسیله ما موسی را به مادرش برگرداندیم تا دیده اش به جمال موسی روشن شود و حزن و اندوهش برطرف گردد. در این آیه بیانی وجود ندارد که مشخص سازد: منظور خواهر موسی (ع) از این تعبیر چه بود؟ آیا منظورش تمام کسانی بودند که با آن خانواده قرابت و خویشاوندی داشتند یا بعضی از آنان؟ و آیا منظورش فقط قرابت نسبی است یا نسبی و سببی؟ یا علاوه بر قرابت نسبی و سببی کسانی را که از راه ولاء و یا تربیت هم به خانواده منتسب هستند در برمی گیرد؟ گذشته از این، لفظ اهل بیت به صیغه نکره آمده است نه به صیغه معرفه، یعنی

اهل البيت. مرتبه دوم، در داستان ابراهیم(ع)، آن گاه که همسرش از بشارت فرشتگان که به او مژده دادند اسحاق و پس از او یعقوب را به دنیا خواهد آورد به شگفت آمد. ملائکه به او گفتند: أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. فرشتگان به او (زن ابراهیم) گفتند: آیا از کار خدا عجب داری؟ (عجب مدار که) رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت است؛ زیرا خداوند بسیار ستوده صفات و بزرگواری است. در این آیه مبارکه همسر ابراهیم(ع) از اهل بیت شمرده شده است؛ زیرا او در این آیه مورد خطاب قرار گرفته است، اما این نمی تواند دلیل این مطلب باشد که همسر هم در تمام مواردی که لفظ اهل بیت اطلاق شده، حتی در مواردی هم که قرینه مناسب برای تعیین مقصود وجود ندارد، جزء اهل بیت است؛ زیرا توجیه خطاب در آیه فوق الذکر به همسر ابراهیم(ع) می تواند قرینه ای برای داخل شدن وی در زمره اهل بیت باشد، اما نمی تواند دلالت کند بر این که کلمه اهل بیت، همسر را هم در برمی گیرد، به گونه ای که به مجرد شنیدن این کلمه و بی هیچ قرینه ای، باید به ذهن شنونده تبادر کند. در مباحث آتی بحث بیش تری درباره این آیه خواهد آمد. مرتبه سوم، فرموده خداوند متعال: يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقُرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا. ملاحظه می شود که فرموده خداوند متعال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در میان آیاتی قرار گرفته که زنان پیامبر اکرم(ص) مخاطبند و بلکه جزء یکی از این آیات است. همین موجب شده که آن شبهه معروف در مراد آیه برای عده ای پیش آید!

به دلیل این که آیه شریفه تطهیر در میان آیاتی است که مربوط به همسران پیامبر می باشد، مصداق اهل بیت از خود آیه روشن نیست؛ اما براساس قاعده مقرر و مسلم نزد تمامی علماء، هرگاه در قرآن آیه ای به صورت مطلق آمده باشد و در سنت قید آن ذکر شود، از اطلاق آیه رفع ید کرده و آیه را تقیید می کنیم. و نیز اگر موضوعی به طور عام در قرآن آمده باشد و مخصیصی در سنت آن عام را تخصیص بزند، باید از عموم آیه دست برداشت و مخصیص را مقدم کنیم. از همین قبیل است موضوعی که در قرآن مطرح شود، ولی مصداق آن روشن نباشد، در این صورت باید با مراجعه به سنت مصداق و شأن نزول آن معین گردد. به عبارت دیگر در تبیین مجملات، تقیید مطلقات، تخصیص عمومات و تعیین مصداق همواره سنت معتبر، مفسر کتاب است.

از این رو طبق این قاعده، در این که مراد از اهل بیت در آیه شریفه چه کسانی هستند باید به سنت و روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده است مراجعه کنیم.

براساس روایت های صحیحی که در کتاب ها و منابع معتبر اهل سنت آمده است، مصداق (أهل البیت) در آیه مبارک تطهیر، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند، و به اعتراف ام سلمه، عایشه و دیگر صحابه و هم چنین در لغت، زن های پیامبر در زمره اهل بیت قرار نمی گیرند که در آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

در مقابل برخی از متعصبین که سعی دارند حقیقت را پنهان کنند، علی رغم اعتراف همسران رسول الله صلی الله علیه وآله، آنان را مصداق اهل بیت معرفی کرده و به این ترتیب در مخفی کردن حقیقت می کوشند.

در ادامه با طرح و بررسی روایات صحیح از متون معتبر اهل تسنن به اثبات این مدعا می پردازیم. جواب: با مراجعه به کتب اهل سنت پیامبر اکرم (ص) با قول و فعل خودشان ثابت کردند که منظور از اهل بیت، حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س) و حسنین علیهم السلام میباشند و در مهمترین و معتبرترین کتب اهل سنت وارد شده است از جمله:

### الف- صحیح مسلم

عائشه گفت که رسول خدا صبح هنگام بیرون رفتند و بر روی دوش ایشان عبایی طرح دار از موی سیاه بود. پس حسن بن علی آمد پس او را در زیر عبا گرفت. پس حسین آمد و او را نیز وارد کرد. پس علی آمد او را نیز وارد کرد. سپس فرمود: خداوند می خواهد از شما اهل بیت پلیدی ها را دور کند و شما را پاک نماید.

۲۴۱.

### ب- سنن ترمذی

ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: رسول خدا بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه عبایی کشید. پس فرمود که خداوند ایشان اهل بیت من و نزدیکان من هستند. از ایشان پلیدی را ببر و ایشان را پاک گردان. ام سلمه می گوید: از رسول خدا پرسیدم که آیا من همراه ایشان هستم (از اهل بیتم)؟ فرمودند تو بر خوبی هستی (از اهل بیت نیستی اما از نیکانی). ۲۴۲.

---

۲۴۱ - عن صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ، قَالَتْ قَالَتْ عَائِشَةُ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۳۰ ح ۶۴۱۴

۲۴۲ - حدثنا محمود بن غيلان حدثنا أبو أحمد الزبيري حدثنا سفیان عن زبيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أن النبي صلى الله عليه وسلم جلال على الحسن والحسين وعلي وفاطمة كساء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فقالت أم سلمة وأنا معهم يا رسول الله قال إنك إلى خير. سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۹۹



## برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱

### سوال ۳

### و مراجعه شود به ج ۲ سوال ۶۳

### بخش ۲۰ . آیه ولایت

### ۶۹- چگونه ثابت می شود که ایه ولایت در شان حضرت علی (ع) نازل شده است:

آیات فراوانی در شأن امیرالمومنین (علیه السلام) نازل شده است که یکی از قوی ترین این آیات در سوره مائده است که می فرماید:

«أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۲۴۳</sup>

به درستی که ولی شما خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز می خوانند و در رکوع صدقه می دهند». در این نوشتار به بررسی جامع نظرات بزرگان اهل سنت در شأن نزول این آیه می پردازیم.

جناب سیوطی از بزرگان نام دار اهل سنت می گوید: «این آیه در حق علی (علیه السلام) نازل شده است و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است؛ هم چنین از علی (علیه السلام) و ابن جریر طبری از مجاهد نقل کرده است و ابن ابی حاتم از سلمه بن کهیل نقل کرده است. این شواهدی است که یکدیگر را تقویت می کند».<sup>۲۴۴</sup> ابن تیمیه هم می گوید: «تعدد و کثرت طرق یکدیگر را تقویت می کند، هر چند ناقلین فاجر و فاسق هم باشند».<sup>۲۴۵</sup>

البته با این وجود ابن تیمیه به دلیل کینه و دشمنی خود با علی (علیه السلام) نمی تواند چنین فضیلتی را در حق حضرت تحمل کند و با کمال وقاحت و دروغ گویی می گوید: «نزول این آیه در شأن علی به اتفاق اهل

[مائده/۵۵] - ۲۴۳

۲۴۴ - قال عبد الرزاق حدثنا عبد الوهاب بن مجاهد عن أبيه عن ابن عباس إنما وليكم الله ورسوله الآية قال نزلت في علي بن أبي طالب وروى ابن مردويه عن وجه آخر عن ابن عباس مثله وأخرج أيضاً عن علي مثله وأخرج ابن جرير عن مجاهد وابن أبي حاتم عن سلمة بن كهيل مثله فهذه شواهد يقوي بعضها بعضا لباب القول، ج ۱، ص ۹۳

۲۴۵ - ؛ فَإِنَّ تَعَدُّدَ الطُّرُقِ وَكَثْرَتَهَا يَقْوِي بَعْضُهَا بَعْضًا حَتَّى قَدْ يَخْصُلُ الْعِلْمُ بِهَا وَلَوْ كَانَ النَّاقِلُونَ فُجَّارًا فُسَاقًا فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا عُلَمَاءَ عُدُولًا وَلَكِنْ كَثُرَ فِي حَدِيثِهِمُ الْغَلَطُ . مجموعة الفتاوى - ابن تیمیه - ج ۱۸ ص ۲۶

علم، دروغ است.» و دلیل خود را این چنین بیان می کند: «اما اهل علمی که خیلی بزرگ هستند مثل ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم که جعلیات را نقل نمی کنند، این روایت را نقل نکرده اند.»<sup>۲۴۶</sup>

ما در این رابطه به دو روایت از دو کتاب مهم تفسیر طبری و ابن ابی حاتم اشاره می نماییم، و این عبارت تام نیست و این تهمت و دروغی بزرگ می باشد که تنها از فردی هم چون ابن تیمیه برمی آید.

طبری از عتبه بن ابی حکیم نقل می کند: «آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...» در شأن علی (علیه السلام) نازل شد.»<sup>۲۴۷</sup>

ابن ابی حاتم رازی نیز به سند خود از سمله بن کهیل خاتم بخشی حضرت علی (ع) و نزول این آیه مبارکه را روایت کرده است.<sup>۲۴۸</sup>

## ۷۰- آیا نماز امام علی (ع) با حرکتی که در اثر اهدای انگشتر اتفاق افتاد مبطل نماز

### نمی شود؟

جواب: همان طور که نماز یک امر عبادی است و عبادت محسوب میشود صدقه دادن در راه خدا نیز عبادتی دیگر است در واقع امام علی (ع) با دادن صدقه هنگام نماز (که نماز مستحبی بوده است) از دو طریق خداوند را عبادت کرده اند. بر همین اساس اجماع علمای اهل سنت بر آن است که صدقه دادن در نماز را فعلی جائز دانسته اند که نماز را باطل نمی کند.<sup>۲۴۹</sup>

علمای وهابیت نیز گفتند که حرکت برای انجام فعل مستحب در نماز، نماز را باطل نمیکند.<sup>۲۵۰</sup>

در نتیجه محلی برای اشکال باقی نمی ماند.

<sup>۲۴۶</sup> - وَأَمَّا أَهْلُ الْعِلْمِ الْكِبَارُ: أَهْلُ التَّفْسِيرِ، مِثْلُ تَفْسِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ، وَبَقِيَّ بْنِ مَخْلَدٍ، وَابْنِ أَبِي حَاتِمٍ، وَابْنِ الْمُنْذِرِ، وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ دُحَيْمٍ، وَأَمْثَالِهِمْ - فَلَمْ يَذْكُرُوا فِيهَا (۱) مِثْلَ هَذِهِ الْمَوْضُوعَاتِ. منهاج السنة النبوية (۱۳ / ۷)

<sup>۲۴۷</sup> - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِسْرَائِيلَ الرَّمْلِيُّ، قَالَ: ثنا أَيُّوبُ بْنُ سُؤَيْدٍ، قَالَ: ثنا عْتَبَةُ بْنُ أَبِي حَكِيمٍ، فِي هَذِهِ الْآيَةِ: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا} [المائدة: ۵۵] قَالَ: «عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». تفسیر الطبري = جامع البيان ط هجر (۵۳۱ / ۸)

<sup>۲۴۸</sup> - حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْأَشْجِيُّ، ثنا الْفَضْلُ بْنُ دَكَّيْنٍ أَبُو نُعَيْمٍ الْأَحْوَلُ، ثنا مُوسَى بْنُ قَيْسٍ الْحَضْرَمِيُّ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ، قَالَ: تَصَدَّقَ عَلِيُّ بِخَاتِمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ فَتَزَلَّتْ: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} [المائدة: ۵۵] تفسیر ابن ابی حاتم، الأصل - (۱۱۶۲ / ۴)

<sup>۲۴۹</sup> - وهذه القصة تدل على ان العمل القليل في الصلاة لا يبطلها وعليه انعقد الإجماع. التفسير المظهر ج ۳

## بخش ۲۱ علم الغیب

۷۱- آیا پیامبر و امامان علوم غیبی دارند؟ توجیه آیاتی که دلالت بر نفی علم غیب از غیر خداوند دارند چیست؟! و چرا پیامبر با علم به اینکه ابوبکر و عمر خیانت خواهند کرد، آنان را مفتضح نمودند؟

در قرآن کریم سه دسته از آیات وجود دارد که علم غیب را بیان می‌کنند.

### دسته نخست: آیات انحصار علم غیب برای خداوند:

طبق دسته‌ای از آیات، علم غیب منحصر به ذات خداوند متعال است و کسی دیگری از آن بهره مند نیست:

آیه اول:

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (انعام/۵۹)

و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند، و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

### آیه دوم:

دومین آیه‌ای که علم غیب را منحصر به خداوند می‌داند، آیه ذیل است:

وَيَقُولُونَ لَوْ لَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. (یونس/۲۰)

و می‌گویند: «چرا معجزه‌ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟» بگو: «غیب فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم.»

در این آیه نیز خداوند متعال به رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور می‌دهد که به کفار بگوید: معجزه یا آیه‌ای که شما می‌خواهید نازل شود، از امور غیبی است و بر امور غیب جز خداوند حتی پیامبرش و کسی دیگر آگاهی ندارد و در آیه مبارکه کلمه «انما» مفید حصر است.

### آیه سوم:

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ. (نمل/۶۵)

بگو: «هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد؟»

این آیه نیز علم غیب را از همه نفی و با «الا الله» تنها برای خداوند متعال ثابت کرده است.

آیه چهارم:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. (حشر/۲۲)

اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان.

آیه پنجم:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ.

(هود/۱۲۳)

و نهان آسمانها و زمین از آن خداست، و تمام کارها به او بازگردانده می‌شود پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای، و پروردگار تو از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.

آیه ششم:

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (كهف/۲۶)

بگو: «خدا به آنچه درنگ کردند داناتر است. نهان آسمانها و زمین به او اختصاص دارد. وه! چه بینا و شنواست. برای آنان یآوری جز او نیست و هیچ کس را در فرمانروایی خود شریک نمی‌گیرد.

آیه هفتم:

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (فاطر/۳۸)

خدا [است که] دانای نهان آسمانها و زمین است، و اوست که به راز دلها داناست.

آیه هشتم:

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (حجرات/۱۸)

خداست که نهفته آسمانها و زمین را می‌داند و خدا [است که] به آنچه می‌کنید بیناست.

در این آیات نیز با مقدم شدن خبر «لله، له» و آورده شدن حرف تحقیق «ان»، علم غیب منحصر به خداوند شده است.

## دسته دوم؛ آیاتی که علم غیب را از پیامبر نفی می‌کنند

دسته‌ای دیگری از آیات، تصریح دارد براین که رسول خدا به دستور پروردگار برای مردم صریحاً بیان کرده است که از غیب چیزی نمی‌داند:

آیه اول:

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ.  
(انعام/۵۰)

بگو: «به شما نمی‌گویم گنجینه‌های خدا نزد من است و غیب نیز نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

در صدر اسلام مشرکان درخواستهای عجیب و معجزه‌هایی دل‌بخوایی از رسول خدا صلی الله علیه وآله داشتند، که در سوره اسراء در ضمن چند آیه برخی از آنها بیان شده‌است:

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَافَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَيْسَفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا.

و آنها گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه از این سرزمین چشمه پر آبی برای ما خارج کنی، یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که جویبارها و نهرها در لابلای درختانش به جریان اندازی، یا آسمان را آن چنان که می‌پنداری قطعه قطعه بر سر ما فرود آری، یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما رو در رو بیاوری. یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی، یا به آسمان بالا روی، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه نامه‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم!! بگو منزه است پروردگارم (از این سخنان بی ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا.

آیه فوق در پاسخ همین درخواستها نازل شده و به رسول خدا دستور می‌دهد که برای آنها بگو: نه خزائن خدا در دست من است و نه از غیب چیزی می‌دانم و نه من فرشته‌ام.

آیه دوم:

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ. (هود/۳۱)

و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است، و غیب نمی‌دانم، و نمی‌گویم که من فرشته‌ام،

در این آیه همانند آیه نخست، دستور خداوند به حضرت نوح است که در مقابل تهمت زندگان زمانش بگوید: نه گنجینه‌های خداوند نزد اوست و نه از علم غیب چیزی می‌داند و نه از جنس فرشتگان است.

آیه سوم:

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاءِ مِنَ الرَّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا لَنَا بِالْأَنْذِيرِ مُبِينٌ (احقاف/۹)

بگو: «من پیامبر نوظهوری نیستم و نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد من تنها از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم، و جز بیم‌دهنده آشکاری نیستم!»

آیه چهارم:

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (اعراف/ ۱۸۸)

بگو: «جز آنچه خدا بخواهد، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم، و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید. من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند، نیستم.»

در این آیات، با جمله‌های «لا اعلم الغیب» و «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثَرْتُ»، علم غیب حتی از پیامبران الهی نفی شده است و مفهومی این است که تنها خداوند عالم به غیب است.

**دسته سوم؛ آیاتی که علم غیب را برای غیر خدا ثابت می‌کنند:**

دسته دیگری از آیات، علم غیب را نه تنها برای خدا، بلکه برای غیر آن ذات یگانه نیز از جمله برای رسولان الهی ثابت می‌نمایند.

آیه اول:

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (جن/۲۶-۲۷)

عالم الغیب او است، و هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنها را برگزیده است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد.

صدر این آیه، علم غیب را برای ذات یگانه هستی اثبات و آن را از دیگران نفی می‌کند؛ اما جمله استثنائیه، آن را برای عده‌ای خاصی که عبارت از رسولان الهی باشند، نیز ثابت می‌کند و این جمله عمومیت نفی جمله اولی را می‌شکند.

علامه طباطبایی فرمایش زیبایی در این رابطه دارد که برای روشن شدن مفاد آیه آن را از نظر می‌گذرانیم. ایشان می‌فرماید:

و«عالم الغیب» خبر لمبتدء محذوف، والتقدير هو عالم الغیب، ومفاد الكلمة بإعلنة من السياق اختصاص علم الغیب به تعالی مع استيعاب علمه كل غیب، ولذا أضاف الغیب إلى نفسه ثانياً فقال: «على غيبه» بوضع الظاهر موضع المضمرة ليفيد الاختصاص ولو قال: «فلا يظهر عليه» لم يفد ذلك. والمعنى هو عالم كل غیب علما يختص به فلا يطلع على الغیب وهو مختص به أحدا من الناس فالمفاد سلب كلي....

قوله تعالی: «إلا من ارتضى من رسول» استثناء من قوله: «أحدا» و «من رسول» بیان لقوله «من ارتضى» فیفید أن الله تعالی يظهر رسله على ما شاء من الغیب المختص به.<sup>۲۵۱</sup>

و کلمه "عالم الغیب" خبری است برای مبتدایی که حذف شده، و تقدیر کلام هو عالم الغیب است، و مفاد کلمه به کمک سیاق این است که می‌خواهد بفهماند علم غیب مختص به خدای تعالی است، و علم او ظاهر و باطن سراسر عالم را فرا گرفته، و به همین جهت برای نوبت دوم غیب را به خودش نسبت داد و فرمود: کسی را بر غیب خود مسلط نمی‌کند، و نفرمود: "کسی را بر آن مسلط نمی‌کند" تا اختصاص را برساند، و گر نه نمی‌رسانید. و معنای آیه این است که: خدای تعالی عالم به تمامی غیب‌ها است، آن هم به علمی که اختصاص به خودش دارد، پس هیچ کس از مردم را به غیب خود که مختص به خودش می‌باشد آگاه نمی‌کند، در نتیجه مفاد آیه سلب کلی است.

در جمله «إلا من ارتضى من رسول» استثناء، استثنای از کلمه "أحدا" است، و جمله "من رسول" بیان جمله "من ارتضى" است، در نتیجه می‌فهماند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود که بخواهد آگاه می‌سازد.

مفسران شیعه و اهل سنت، گفته‌اند: این آیه می‌رساند که خداوند رسولانش را از علم غیبی که مختص ذات خود او است، بهره مند کرده‌است.

در اینجا تنها به کلام قرطبی از مفسران اهل سنت اشاره می‌کنیم:

والأولى أن يكون المعنى: أي لا يظهر على غيبه إلا من ارتضى أي اصطفى للنبوّة فإنه يطلع على ما يشاء من غيبه: ليكون ذلك دالا على نبوته... قال العلماء رحمة الله عليهم: لما تمدح سبحانه

<sup>۲۵۱</sup> - طباطبایی، سید محمد حسین (متوفای ۱۴۱۲ هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۵۳، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، الطبعة: الخامسة، ۱۴۱۷ هـ.

بعلم الغيب واستأثر به دون خلقه كان فيه دليل على أنه لا يعلم الغيب أحد سواه ثم استثني من ارتضاه من الرسل فأودعهم ما شاء من غيبه بطريق الوحي إليهم وجعله معجزة لهم ودلالة صادقة على نبوتهم.<sup>٢٥٢</sup>

بهتر این است که معنای آیه این باشد که خداوند بر غیبش کسی را آگاه نمی‌سازد مگر کسی را برای نبوت برگزیده است پس همانا او را بر هرچه از غیبش بخواهد مطلع می‌سازد؛ تا این که دلیل بر نبوتش باشد. علماء گفته‌اند: از این که خداوند سبحان خودش را به علم غیب مدح کرده و آن را ویژه خود (نه ویژه بندگان) قرار داده دلیل بر این است که غیر او کسی دیگر عالم به غیب نیست. سپس استثنا رسولان برگزیده خودش را استثنا کرده است و برای آنان از طریق وحی آنچه را خواسته از علوم غیبی اش به آنها داده و آن را معجزه و دلیل صادق بر نبوتشان قرار داده است.

بنابراین طبق این آیه، رسولان الهی نیز از علم غیب برخوردارند. و نکته جالب تر این است که حتی علمای اهل سنت در ذیل این آیه گفته اند که این آیه ثابت میکند علم غیب را برای خدا و پیامبر و وارثین انبیاء ابن حجر هیثمی چنین میگوید:

وقال تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول أي عالم الغيب هو الله وحده فلا يطلع عليه أحدا من خلقه إلا من ارتضاه للرسالة فإنه مطلع على ما يشاء من غيبه وقيل هو منقطع أي لكن من ارتضاه للرسالة فإنه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصدا والصحيح هو الأول لأن الله تعالى أطلع أنبياءه على مغيبات كثيرة لكنها جزئيات قليلة بالنسبة إلى علمه تعالى فهو المنفرد بعلم المغيبات على الإطلاق كليها وجزئها دون غيره<sup>٢٥٣</sup>

آیه دوم:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تَوَمَّنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ. (آل عمران/ ١٧٩)

<sup>٢٥٢</sup> - الأنصاري القرطبي، ابو عبد الله محمد بن أحمد (متوفى ٦٧١ هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ج ١٩، ص ٢٨، ناشر: دار الشعب - القاهرة.

<sup>٢٥٣</sup> - الزواجر عن اقتراف الكبائر ج ٢ ص ٧٢٤، اسم المؤلف: ابن حجر الهيتمي الوفاة: ٩٧٣، دار النشر: المكتبة العصرية - لبنان / صيدا - بيروت - ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م، الطبعة: الثانية، تحقيق: تم التحقيق والاعداد بمركز الدراسات والبحوث بمكتبة نزار مصطفى الباز



و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند. پس، به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود.

این آیه نیز همانند آیه قبل، علم غیب را برای پیامبران الهی اثبات می‌نماید. علاء الدین بغدادی در تفسیر «الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل» در توضیح آیه می‌نویسد: الخطاب فی قوله لیطلعکم لکفار قریش للذین قالوا یا محمد أخبرنا عن یؤمن بک ومن لا یؤمن والمعنی وما کان الله لیبین لکم أیها الکفار المؤمن من الکافر فیقول فلان مؤمن وفلان کافر أو منافق لأنه لا یعلم الغیب أحد غیره ... ) ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء ( یعنی ولكن الله یصطفی ویختار من رسله من یشاء فیطلعه علی ما یشاء من غیبه. ۲۵۴

خطاب در کلمه «لیطلعکم» برای کفار قریش است، همانهایی که گفتند: ای محمد به ما خبر بده چه کسانی به تو ایمان می‌آورند و چه کسانی ایمان نمی‌آورند. بنابراین، معنای آیه این است که بنای خداوند بر این نیست که برای شما مؤمنان را از کافران جدا سازد و مشخص کند و بگوید: فلانی کافر فلانی مؤمن و فلانی منافق است؛ چرا که تنها خداوند غیب را می‌داند. ولی خداوند رسولان برگزیده‌اش را از امور غیبی هرچه بخواهد آگاه می‌سازد.

ابو حیان اندلسی در تفسیرش می‌نویسد: آگاهی پیامبران از امور غیبی، از اطلاعات شخصی خودشان نیست؛ بلکه از طریق وحی الهی است:

.. (وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي) أی: یختار ویصطفی (مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) فیطلعه علی ما شاء من المغیبات. فو قوع لكن هنا لكون ما بعدها ضداً لما قبلها فی المعنی. إذ تضمن اجتناب من شاء من رسله اطلاعاً إياه علی ما أراد تعالی من علم الغیب، فاطلاع الرسول علی الغیب هو باطلاع الله تعالی بوحي إليه، فیخبر بأن فی الغیب كذا من نفاق هذا وإخلاص هذا فهو عالم بئلك من جهة الوحي، لا من جهة اطلاع نفسه من غیر واسطه وحی علی المغیبات .... ۲۵۵

۲۵۴ - البغدادي الشهير بالخازن، علاء الدين علي بن محمد بن إبراهيم (متوفى ۷۲۵هـ)، تفسير الخازن المسمي لباب التأويل في معاني التنزيل، ج ۱، ص ۶۵، ۴، ناشر: دار الفكر - بيروت / لبنان - ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م.

۲۵۵ - أبي حيان الأندلسي، محمد بن يوسف (متوفى ۷۴۵هـ)، تفسير البحر المحيط، ج ۳، ص ۱۳۲،

.. ولی از میان پیامبرانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند و او را بر امور غیبی که هر چه بخواهد آگاه می‌سازد؛ پس وقوع «لکن» در اینجا نشانگر این است که معنای مابعدش ضد معنای ماقبل آن است؛ چرا که خداوند آگاه ساختن رسولان برگزیده‌اش را بر امور غیب تضمین کرده‌است. بنابراین، آگاهی رسولان از امور غیب، از طریق وحی الهی است که خداوند از نفاق این و اخلاص آن فرد دیگر خبر داده‌است و پیامبر از طریق وحی، نه از طریق اطلاع شخصی و بدون واسطه، عالم به امور غیبی است.

هریک از مفسران در ذیل این آیه سخنانی گفته‌اند و مطلب مورد اتفاق آنان این است که خداوند رسولان برگزیده‌اش را از خبرهای غیبی مطلع می‌سازد.

نکته‌ای قابل تأمل در آیات این است که آگاه‌سازی امور غیبی توسط خداوند از طریق وحی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه وحی یکی از مصادیق غیب است؛ زیرا که غیب مطلق امور پنهانی است.

ابو حیان اندلسی در معنای غیب در ذیل این آیه می‌نویسد:

والغیب هنا ما غاب عن البشر مما هو فی علم الله تعالی من الحوادث التي تحدث، ومن الأسرار التي فی قلوب المنافقين، ومن الأقوال التي یقولونها إذا غابوا عن الناس.<sup>۲۵۶</sup>

غیب در اینجا آن چیزهایی است که از بشر پنهان و در علم خداوند ثابت است همانند: علم به حوادثی که اتفاق می‌افتد و اسراری که در سینه‌ها منافقان است و از سخنانی که آنان غایب از مردم می‌گویند.

### نتیجه نهایی از این سه دسته آیات:

با توجه به سه دسته آیاتی که در باره علم غیب برشمردیم، این نتیجه به دست می‌آید که علم غیب در واقع و حقیقت اختصاص به خداوند دارد و به دیگر عبارت، علم غیب ذاتا و استقلالا مال خداوند است. این مطلب از دو دسته آیات نخست استفاده می‌شود؛ اما علم غیب پیامبران، ذاتی و استقلالی نیست؛ بلکه تبعی و طولی است به این بیان که علم غیب آنان اعطا شده از جانب خداوند است. این مطلب را از دسته سوم آیات به دست می‌آوریم.

بنابراین، شیعیان علم غیب را به این معنا و بیان (یعنی تبعی نه استقلالی و ذاتی) برای پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد دارند و این گونه اعتقاد نه تنها مخالف آیات قرآن نیست؛ بلکه برگرفته از آیات است.

<sup>۲۵۶</sup> - أبي حيان الأندلسي، محمد بن يوسف (متوفای ۷۴۵هـ)، تفسیر البحر المحیط، ج ۳، ص ۱۳۲،

کسانی که به این اعتقاد شیعیان اشکال دارند، تنها آیات دسته اول و دوم که علم غیب را منحصر به خدا کرده و از دیگران نفی می‌کنند، می‌نگرند و از اندیشیدن در آیات دسته سوم به کلی غافلند و در حقیقت مصداق آیه «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» واقع شده‌اند.

علامه طباطبایی در جمع بین این سه دسته از آیات در ذیل آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» می‌نویسد:

قوله تعالى: «إلا من ارتضى من رسول» استثناء من قوله: «أحدا» و «من رسول» بیان لقوله «من ارتضى» فیفید أن الله تعالى يظهر رسله على ما شاء من الغيب المختص به فالآية إذا انضمت إلى الآيات التي تخص علم الغيب به تعالى كقوله: «وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو» الانعام: ٥٩، وقوله: «ولله غيب السماوات والأرض» النحل: ٧٧، وقوله: «قل لا يعلم من في السماوات والأرض الغيب إلا الله» النمل: ٦٥ أفاد ذلك معنى الأصالة والتبعية فهو تعالى يعلم الغيب لذاته وغيره يعلمه بتعليم من الله. ٢٥٧

«إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» این استثناء، استثنای از کلمه «أحدا» است، و جمله «من رسول» بیان جمله «مَنْ ارْتَضَىٰ» است، در نتیجه می‌فهمند که خدای تعالی هر پیغمبری از پیامبران را که بخواهد به هر مقدار از غیب مختص به خود که بخواهد آگاه می‌سازد. پس اگر این آیه را ضمیمه کنیم به آیاتی که علم غیب را مختص به خدای تعالی می‌دانند، مانند آیه شریفه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» و آیه «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، و آیه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» این نتیجه به دست می‌آید که علم غیب به اصالت از آن خداست، و به تبعیت خدا دیگران هم می‌توانند به هر مقداری که او بخواهد به تعلیم او داشته باشند. ایشان در جای دیگر می‌گویند:

فمن مجموع الكلمات في علم الغيب نستنتج أنه بالاستقلال خاص بالله تعالى ولا يطلع عليه أحد إلا باذنه عز وجل. ٢٥٨

از مجموع کلماتی که در باره علم الغیب است نتیجه می‌گیریم که این علم بالاستقلال ویژه خداوند است و کسی بدون اجازه خداوند از آن آگاه نمی‌شود.

٢٥٧ - طباطبایی، سید محمد حسین (متوفای ١٤١٢ هـ)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ٢٠، ص ٥٣،

٢٥٨ - طباطبایی، سید محمد حسین (متوفای ١٤١٢ هـ)، القرآن فی الإسلام، ص ٤٩،

## اعتراف علمای اهل سنت به علم غیب پیامبران از طریق تعلیم الهی:

مفسران اهل سنت، در ذیل آیات دسته سوم، علم غیب را برای پیامبران از طریق تعلیم الهی ممکن و جایز می‌دانند و قائل به علم غیب داشتن آنان شده‌اند. در اینجا به متن سخن برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

### ۱. عظیم آبادی:

عظیم آبادی در کتاب «عون المعبود شرح سنن أبی داود» می‌نویسد:

قوله تعالی: \* ( عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحدا إلا من ارتضی من رسول ) \* ای لیکن معجزه‌اش. فکل ما ورد عنه صلی الله علیه وسلم من الأنباء المنبئة عن الغیوب لیس هو إلا من إعلام الله له به إعلاما علی ثبوت نبوته ودلیلا علی صدق رسالته صلی الله علیه وسلم. قال علی القاری فی شرح الفقه الأكبر: إن الأنباء لم یعلموا المغیبات من الأشياء إلا ما أعلمهم الله أحيانا... وقال بعض الأعلام فی إبطال الباطل: من ضروریات للدين إن علم الغیب مخصوص بالله تعالی والنصوص فی ذلك كثيرة \* ( وعنده مفاتيح الغیب لا یعلمها إلا الله ... وبالجملة لا يجوز أن يقال لأحد إنه یعلم الغیب .

نعم الإخبار بالغیب بتعلیم الله تعالی جائز وطریق هذا التعلیم إما الوحي أو الإلهام عند من يجعله طریقا إلى علم الغیب. ۲۵۹

آری! اخبار به غیب، تنها از طریق تعلیم خداوند متعال جایز است. و راه این تعلیم یا از وحی است یا الهام، از جانب کسی که راهی به علم غیب دارد.

### ۲. قرطبی:

قرطبی از دیگر مفسران آنان در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» می‌نویسد:

فإن الله تعالی عنده علم الغیب وبیده الطرق الموصلة إليه لا یملکها إلا هو فمن شاء إطلاعہ علیها أطلعہ ومن شاء حجبہ عنها حجبہ ولا یكون ذلك من إفاضته إلا علی رسله بدلیل قوله تعالی: وما كان الله لیطلعکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء وقال: عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحدا إلا من ارتضی من رسول. ۲۶۰

۲۵۹ - العظیم آبادی، محمد شمس الحق (متوفای ۱۳۲۹ هـ)، عون المعبود شرح سنن أبی داود،

ج ۱۱، ص ۲۰۶،

۲۶۰ - الأنصاری القرطبی، ابو عبد الله محمد بن أحمد (متوفای ۶۷۱ هـ)، الجامع لأحكام القرآن، ج ۷،

ص ۲، ناشر: دار الشعب - القاهرة.

نزد خداوند متعال علم غیب است و در دست او راههایی است که انسان را به غیب می‌رساند که تنها مالک آن خدا است. پس هر که را بخواهد بر آن آگاه می‌سازد و از هر که بخواهد آن می‌پوشاند. و اطلاع از غیب تنها افاضه خدا بر پیامبران است که فرموده: و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند. عالم الغیب او است، و هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنها را برگزیده است.

قال علماءنا: أضاف سبحانه علم الغيب إلى نفسه في غير ما آية من كتابه إلا من اصطفى من عباده

۲۶۱.

فلا يظهر على غيبه أحدا. إلا من ارتضى من رسول " فإنه يظهره على ما يشاء من غيبه ، لان الرسل مؤيدون بالمعجزات ، ومنها الاخبار عن بعض الغائبات ، وفي التنزيل ( ۱ ) : " وأنبئكم بما تأكلون وما تدخرون في بيوتكم " [ آل عمران : ۴۹ ] ... قال العلماء رحمة الله عليهم : لما تمدح سبحانه بعلم الغيب واستأثر به دون خلقه ، كان فيه دليل على أنه لا يعلم الغيب أحد سواه ، ثم استثنى من ارتضاه من الرسل ، فأودعهم ما شاء من غيبه بطريق الوحي إليهم ، وجعله معجزة لهم ودلالة صادقة على نبوتهم . ۲۶۲

### ۳. فخر رازی:

فخر رازی نیز اعتقاد دارد که تنها رسولان برگزیده الهی می‌توانند از علم غیب الهی بهره‌مند شوند: ثم قال تعالى: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ) لفظه (من) في قوله: (مِن رَّسُولٍ) تبين لمن ارتضى يعني أنه لا يطلع على الغيب إلا المرتضى الذي يكون رسولا. ۲۶۳

در آیه (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا...) ، کلمه (من) در عبارت (من رسول) بیان اشخاصی است که مورد رضایت خدا است. یعنی خداوند کسی را از غیب مطلع نمی‌سازد مگر این که مورد رضایت بوده باشد و رسول است.

### ۴. ابو حیان اندلسی:

ابو حیان اندلسی نیز می‌نویسد:

۲۶۱ - الجامع لأحكام القرآن ( تفسیر القرطبي ) - القرطبي - ج ۷ ص ۲  
 ۲۶۲ - الجامع لأحكام القرآن ( تفسیر القرطبي ) - القرطبي - ج ۱۹ ص ۲۸  
 ۲۶۳ - الرازي الشافعي، فخر الدين محمد بن عمر التميمي (متوفى ۶۰۴ هـ)، التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، ج ۳۰، ص ۱۴۸

(فَلَا يُظْهِرُ): فلا يطلع، و(مِنْ رَسُولٍ) تبیین لمن ارتضى، یعنی أنه لا يطلع على الغيب إلا المرتضى الذى هو مصطفى للنبوّة خاصة، لا كل مرتضى. ۲۶۴

فلا يظهر یعنی، آگاه نمی سازد، «من رسول» بیان کننده رسولان مورد رضایت الهی است. یعنی خداوند بر امور غیبی آگاه نمی سازد مگر تنها مرتضى را ( آن کسی را که بر نبوت برگزیده): نه هر مرتضى را.

۵. ابن کثیر دمشقی:

ابن کثیر نیز در «تفسیر القرآن العظیم» می نویسد:

(عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول) وهذا يعم الرسول الملكى والبشرى. ۲۶۵

آیه «عالم الغيب فلا يظهر...»، شامل رسول ملكى (فرشتگان) و بشرى (رسولان و پیامبران الهی) می شود.

۶. بیضاوی المتوفى ۶۸۲

(لِإَنَّ مَنْ ارْتَضَى) \* لعلم بعضه حتى يكون له معجزة. \* (مِنْ رَسُولٍ) \* بيان ل \* (مَنْ) \* ، واستدل به على إبطال الكرامات ، وجوابه تخصيص الرسول بالملك والإظهار بما يكون بغير وسط ، وكرلمات الأولياء على المغيبات إنما تكون تلقيا عن الملائكة كاطلاعنا على أحوال الآخرة بتوسط الأنبياء. ۲۶۶

۷. ابن حجر

قال تعالى قل لا يعلم من فى السماوات والأرض الغيب الا الله وقوله لنبيه قل لا أملك لنفسى نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وسائر ما كان النبى صلى الله عليه وسلم يخبر به من الغيوب باعلام الله تعالى إياه لا أنه يستقل بعلم ذلك كما قال تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا الا من ارتضى من رسول.

فتح البارى ج ۹ ص ۱۷۵

۲۶۴ - أبى حيان الأندلسي، محمد بن يوسف (متوفى ۷۴۵هـ)، تفسير البحر المحيط، ج ۸، ص ۳۴۸،  
۲۶۵ - ابن كثير دمشقي، ابوالفداء إسماعيل بن عمر القرشي (متوفى ۷۷۴هـ)، تفسير القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۴،  
۲۶۶ - أنوار التنزيل وأسرار التأويل (تفسير البيضاوي) - عبد الله بن محمد الشيرازي الشافعي البيضاوي - ج ۵ ص ۲۵۴

ابن حجر در ذیل این روایت «وما ترددت عن شیء لنا فاعله ترددی عن نفس المؤمن» چنین میگوید

وفیه دلالة على جواز اطلاع الولی على المغيبات باطلاع الله تعالى له ولا يمنع من ذلك ظاهر قوله تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا الا من ارتضى من رسول فإنه لا يمنع دخول بعض أتباعه معه بالتبعية<sup>۲۶۷</sup>

فان بعض من لم یرسخ فی الايمان كان یظن ذلك حتى كان یری أن صحة النبوة تستلزم اطلاع النبی صلی الله علیه وسلم على جميع المغيبات كما وقع فی المغازی لابن إسحاق ان ناقة النبی صلی الله علیه وسلم ضلت فقال زید بن اللصیت بصاد مهملة وآخره مثناءً وزن عظیم یزعم محمد أنه نبی ویخبرکم عن خبر السماء وهو لا یدری أين ناقته فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا یقول کذا وکذا وانی والله لا أعلم الا ما علمنی الله وقد دلنی الله علیها وهی فی شعب کذا قد

حبستها شجرة فذهبوا فجاءوه بها فاعلم النبی صلی الله علیه وسلم انه لا یعلم من الغيب الا ما

علمه الله وهو مطابق لقوله تعالى فلا يظهر على غيبه أحدا الا من ارتضى من رسول الآية<sup>۲۶۸</sup> نتیجه: با توجه به سخنان فوق، بسیاری از علمای اهل سنت نیز همانند شیعیان عقیده دارند که خداوند متعال برخی از بندگان برگزیده خود را که همان رسولان الهی هستند، از علم غیب ویژه و ذاتی خود بهره‌مند کرده‌است و در نتیجه این یک عقیده مشترک میان تمام مذاهب اسلامی است نه این که مختص شیعیان باشد.

علامه آلوسی مفسر بزرگ اهل سنت می نویسد:

«حق این است، علم غیبی که از غیر خداوند عزوجل نفی شده، علمی است که برای ذات شخص و بدون واسطه، ثابت باشد. و اما آنچه را که برای بعضی از خواص به وقوع پیوسته است از این سنخ نیست بلکه جزء عنایات و افاضات الهی است که خداوند آنرا بر عده ای از بندگان خود افاضه کند»<sup>۲۶۹</sup>

گذشته از اعتراف آلوسی چندین روایت در صحاح اهل سنت نیز به علم غیب داشتن پیامبر (ص) و اشخاصی همچون حدیفة اشاره دارد:

۲۶۷ - فتح الباری - ابن حجر - ج ۱۱ ص ۲۹۸

۲۶۸ - همان - ج ۱۳ ص ۳۰۸

۲۶۹ - آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ص: ۲۲

«پیامبر فرمود: آیا من را در مقابل خود اینجا می بینید؟ قسم به خدا خشوع و رکوع شما بر من پنهان نیست، من شما را از پشت سر خویش می بینم. ۲۷۰»

حذیفه می گوید رسول خدا (ص) خطبه ای خواندند و ما را از آنچه که اتفاق افتاده بود، و هر آنچه که تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد مطلع کرد. ۲۷۱

پس همانطور که رسول خدا ص به اجازه و لطف خداوند میتواند دارای این علم باشند و به حذیفه تعلیم داده اند هیچ اشکالی نیست که امامان نیز این علم را از طریق پیامبر (ص) بدست آورده باشند.

در پاسخ به این سوال که چرا پیامبر با وجود علم غیبی که داشتند، افرادی همچون دو خلیفه اول را نسبت با خیانتهایی که بعد از وفات ایشان مرتکب خواهند شد را مفتضح نکرد باید گفت رسول خدا ص ملزم بودند که با مردم به صورت عادی (انما انا بشر) و بر اساس حکم ظاهر رفتار کنند که برای دیگران بتواند الگو باشد (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) اگر رسول خدا (ص) با مغیبات رفتار می کرد قطعاً از طاعت مردم خارج بود که از ایشان الگو بگیرند و این نقض قرض است چرا خداوند متعال بشر را با آنچه می توان ندارد مکلف نمی سازد (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) علاوه بر این رسول خدا ص نمیتوانست قصاص قبل از جنایت انجام بدهد همانگونه که خداوند شیطان را قبل از نافرمانی ز درگاه خویش بیرون نراند و همانگونه که حضرت لوط با توجه به اینکه وحی به او اطلاع داده بود که همسرش نافرمانی کرده و گرفتار عذاب الهی خواهد شد لکن قبل از وقوع معصیت او را رها نکرد. ۲۷۲

### برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۸

۲۷۰ - عن أبي هريرة أن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) قال هل ترؤن قبلي ها هنا فوالله ما يحقني علي حشوعكم ولا ركوعكم اني لأراكم من وراء ظهري؛ صحيح البخاري، كتاب الصلاة، ابواب استقبال القبلة - باب عظة الإمام الناس، ح ۴۰۸

۲۷۱ - عن حذيفة قال: قام فينا رسول الله (ص) مقاماً ما ترك شيئاً يكون في مقامه ذلك إلى قيام الساعة إلا حدث به، حفظه من حفظه ونسيه من نسيه قد علمه أصحابي هؤلاء وإنه ليكون منه الشيء قد نسيته فأراه فأذكره كما يذكر الرجل وجه الرجل إذا غاب عنه، ثم إذا رآه عرفه. صحيح مسلم - الفتن وأشرط الساعة - إخبار النبي (ص) فيما يكون إلى قيام - رقم الحديث ۵۱۴۷

۲۷۲ - قالوا يا لوط إنا رسل ربك لن يصلوا إليك فأسر بأهلك بقطع من الليل ولا يلتفت منكم أحد إلا أمرتكم إنه مصيبيها ما أصابهم. (هود / ۸۱). گفتند: ای لوط، ما رسولان پروردگار تو هستیم. اینان، هرگز به تو دست نخواهند یافت. چون پاسی از شب بگذرد، خاندان خویش را بیرون ببر. و هیچ يك از شما روی برنگرداند جز زنت که به او نیز آنچه به آنها رسد خواهد رسید.



## ۷۲- چرا پیامبر با وجود علم غیبی که داشت با عائشه ازدواج کرد؟ و آیا این ازدواج

### دلیل بر روابط خوب پیامبر (ص) با خلیفه اول می باشد؟

اولاً: طبق نظر مخالفین شیعه پیغمبر علم غیب ندارد و ازدواج و دوستی وی با کسی نمی تواند دلیل بر صحت عقاید و رفتار وی باشد .

ثانیا: حتی اگر بگویند رسول خدا وی را می شناخته و با وی ازدواج کرده است ، علت ازدواج را همان علت ازدواج حضرت نوح و حضرت لوط با همسرانشان می دانیم . با اینکه در قرآن کریم آمده است که همسر حضرت نوح و نیز همسر حضرت لوط ، همراه و همنظر با دشمنان ایشان بوده اند .

ثالثا: هدف از این ازدواج ها هرگز تمایلات زناشویی و محبت‌های شخصی نبوده است.

در آن محیطی که جنگ و خونریزی و غارتگری رواج داشت، بهترین عامل بازدارنده از جنگها و عامل وحدت و آفت ، و در عین حال گسترش دین مبین اسلام پیوند زناشویی بود. از این روی ، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با قبایل بزرگ قریش ، به ویژه با قبایلی که بیش از دیگران با پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دشمن بودند ، مانند بنی امیه و بنی اسرائیل ، ازدواج نمود . اما با زنان قبایل انصار که از سوی آنان هیچ خطری احساس نمیشد و آنان نسبت به پیامبر (ص) دشمنی نداشتند، ازدواج نکرد و این مساله از مسلمات می باشد تا جایی که گیورگیو، نویسنده مسیحی در کتاب معروفش محمد پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۲۰۷ می نویسد:

محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ام حبیبیه را به ازدواج خود درآورد تا بدین ترتیب داماد ابوسفیان شود و از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه پیامبر با خاندان بنی امیه و هند زن ابوسفیان و سایر دشمنان خونین خود خویشاوند شد و ام حبیبیه عامل بسیار مؤثری برای تبلیغ اسلام در خانواده‌های مکه شد.

قرضاوی ( از علمای سلفی معاصر ) می نویسد : اگر به علل و حکمت پیامبر اکرم (ص) درباره ازدواج با آنان (همسران پیامبر ) بخواهیم تحقیق کنیم متوجه می شویم که پیامبر نه به خاطر شهوتی ازدواج کرد و نه لذتی و نه رغبت دنیوی ، ایشان تنها با خاطر مصالحی بود که با آنها ازدواج کردند . تا مردم را به دین الهی ربط دهد . بخصوص اینکه عرب به نسبت‌های فامیلی که با ازدواج ایجاد می شود اهمیت بسیاری قائل هستند و این نسبت‌های فامیلی تاثیر بسزایی (در توسعه دعوت و دیگر مصالح اسلامی ) داشت . ۲۷۳

---

۲۷۳ - لو بحثنا وراء زواجه منهن، لوجدنا أن هناك حكمة هدف إليها النبي صلى الله عليه وسلم من زواجه بكل واحدة منهن جميعاً . فلم يتزوج لشهوة، ولا للذة، ولا لرغبة دنيوية، ولكن لحكم ولمصالح، وليربط الناس بهذا الدين . وبخاصة أن للمصاهرة وللعصبية قيمة كبيرة في بلاد العرب، ولها تأثير وأهمية . ولذا أراد

## بخش ۲۲. فضائل امام علی

### ۷۳- آیا حضرت علی (ع) مولود کعبه است؟

جواب: از دیدگاه شیعیان و اهل سنت ولادت امیر مؤمنان علیه السلام در کعبه قطعی و متواتر است، و احدی غیر از آن حضرت در داخل خانه کعبه به دنیا نیامده است.

#### کتاب شیعه:

سید هاشم بحرانی می نویسد:

قلت: إن رواية أن أمير المؤمنين (عليه السلام) ولد في الكعبة بلغت حد التواتر، معلومة في كتب العامة والخاصة. ۲۷۴

روایات ولادت حضرت در کعبه از حد تواتر گذشته است و در این مساله در کتب خاصه و عامه معلوم است شیخ مفید می نویسد:

حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در روز جمعه سیزدهم ماه رجب پس از سی سال از عام الفیل در خانه خدا در شهر مکه به دنیا آمد، نه پیش از وی کسی در خانه خدا به دنیا نیامده و نه بعد از آن حضرت. تولد امیر مؤمنان علیه السلام در خانه خداوند فضیلت و شرافتی است که پروردگار بزرگ برای بزرگداشت مقام و منزلتش به آن حضرت اختصاص داده است. ۲۷۵

#### کتاب اهل سنت:

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین ولادت امام علی (ع) در کعبه را متواتر دانسته است: روایات متواتری وارد شده که فاطمه بنت اسد، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را در داخل کعبه به دنیا آورده است. ۲۷۶

### برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۲ سوال ۶۸

علیه الصلاة والسلام أن یجمع هؤلاء ویرغبهم فی الإسلام، ویربطهم بهذا الدین، ویحل مشکلات اجتماعیة وإنسانیة کثیرة بهذا الزواج. فتاوی معاصرة (القرضاوی) ج ۱ ص ۴۵۵

۲۷۴ - غایة المرام وحجة الخصام فی تعیین الإمام من طریق الخاص والعام - السید هاشم البحرانی - ج ۱ ص ۵۲

۲۷۵ - ولد بمكة في البيت الحرام يوم الجمعة الثالث عشر من رجب سنة ثلاثين من عام الفيل، ولم يولد قبله ولا بعده مولود في بيت الله تعالى سواه إكراما من الله تعالى له بذلك وإجلالا لمحلته في التعظيم. الشيخ المفيد، الإرشاد في معرفة حجج الله علي العباد، ج ۱، ص ۵

۲۷۶ - «فقد تواترت الأخبار أن فاطمة بنت أسد ولدت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه في جوف الكعبة». النيسابوري، الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۵۰،

## ۷۴\_ دلایل امامت چیست؟

اگر بخواهیم که مفصلاً به این سؤال پاسخ دهیم به دهها جلد کتاب احتیاج پیدا می‌کنیم و این هرگز مبالغه نیست چونکه دلایل ما درباره امامت از آغاز بعثت پیامبر (ص) شروع می‌شود یعنی از لحظه نزول این آیه: **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (الشعراء / ۲۱۴)** «یعنی: خویشان نزدیک را انداز کن و بترسان.» آری، از این آیه شروع شد و تا آخرین لحظه حیات پیامبر اکرم ۶ ادامه یافت و دلایل ما به صدها آیه و هزاران روایات منتهی می‌شود و در مورد این «حقیقت ثابت شده» بین مسلمندان اختلافی وجود ندارد. ما در اینجا مختصری از این دلایل را ذکر می‌کنیم! از جمله آنها آیه ولایت است: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائدة / ۵۵)** «یعنی: ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و در حال رکوع به فقرا زکات می‌دهند.» مفسرین و تاریخ نگاران از علمای اهل سنت بیش از شصت مصدر را ذکر کرده‌اند که این آیه در حق و شأن حضرت امیر المؤمنین ۷ نازل شده و آن زمانی بود که در حین رکوع صدقه داد، از جمله مفسرین: ۱ — حاکم الحسکانی در شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲۱۶ — زمخشری در الکاشف ج ۱ ص ۶۴۹ — سیوطی در الدر المنثور ج ۲ ص ۲۹۳ — الشوکانی در فتح القدر ج ۲ ص ۵۳ — تفسیر الطبری ج ۶ ص ۲۸۸ — ابن جوزی الحنبلی در زاد المسیر فی علم التفسیر ج ۲ ص ۳۸۳ — تفسیر القرطبی ج ۶ ص ۲۱۹ — واحدی در أسباب النزول ص ۱۴۸ — در تفسیر رازی ج ۱۲ ص ۲۶ — و بسیاری دیگر از مؤرخین: ابن عساکر الشافعی در تاریخ دمشق ج ۲ ص ۴۰۹ ح ۹۰۸ — بلاذری در أنساب الأشراف ج ۲ ص ۱۵۰ ح ۱۵۱ — فرائد السمطین ج ۱ ص ۱۱ — طبری در ریاض النضره ج ۲ ص ۲۷۳ — ابن طلحه الشافعی در «مطالب السؤل» ص ۳۱ و ج ۱ ص ۸۷ — متقی الهندی در کنز العمال ج ۱۵ ص ۱۴۶ ح ۴۱۶ — قندوزی الحنفی در ینابیع الموده ص ۱۱۵ ج ۱ اسلامبول و در چاپ دیگری ج ۱ ص ۱۱۴ — ابن الصبّاغ المالکی در الفصول المهمه ص ۱۰۸ و ص ۱۲۳ — کنجی الشافعی در کفایه الطالب ص ۲۲۸ و دهها مصادر دیگر. (برای توضیح ایه به سوال ۶۵ مراجعه بفرمایید)

یکی دیگر از دلایل امامت آیه انداز می‌باشد، خدای تعالی می‌فرماید: **«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»**. وقتی که این آیه بر پیامبر اکرم ۶ نازل شد، آن حضرت خویشاوندان خود را جمع کرد و بعد از داستان مفصلی به آنان فرمود: **«علی و اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی فاسمعوا له و اطیعوه یعنی: علی برادر و وصی و خلیفه من بعد از من، بر شما خواهد بود پس حرف او را گوش کنید و از او اطاعت نمایید.** این روایت را طبری در تاریخ خود ج ۲ ص ۳۱۹ — ابن الأثیر در الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۶۲ — ابن ابی الحدید در شرح النهج ج ۱۳ ص ۲۱۰ — ابن عساکر در تاریخ دمشق ج ۱ ص ۸۵ ح ۱۳۹ — الحسکانی در شواهد التنزیل ج ۱ ص ۳۷۱ — کنز العمال ج ۱۵ ص ۱۱۵ — علاء الدین الشافعی در تفسیر الخازن ج ۳ ص ۳۷۱.

از دلایل دیگر امامت ۱ — آیه تبلیغ (مائدة / ۶۷) ۲ — آیه الاکمال (مائدة / ۴۰) ۳ — آیه امانت (احزاب / ۷۲) ۴ — آیه غفران (طه / ۸۲) ۵ — آیه اهل الذکر (النحل / ۴۳) ۶ — آیه اولی الامر (نساء / ۵۹) ۷ — آیه اعتصام (آل عمران / ۱۰۳) ۸ — آیه مباهله (آل عمران / ۶۱) ۹ — آیه تطهیر (یس / ۱۲) و آیات امامت (انبیاء / ۷۲) و دهها آیات

دیگر که به حقانیت امامت اشاره کرده‌اند . و علماء اسلام از دو فرقه شیعه و سنی آن را درباره اهل بیت علیهما السلام تفسیر کرده‌اند .

اما درباره احادیث مربوط به امامت باید گفت ، که تعداد آنها بطوری زیاد است که نمی‌توان آمار دقیقی از آنها ارائه داد؛ از جمله آنها : حدیث منزلت ، حدیث الثقلین ، حدیث کساء ، حدیث غدیر ، حدیث طیر ، حدیث سفینه ، حدیث نجوم ، حدیث اثنی عشر و ... .  
بنابراین دلایل امامت محدود به یک آیه و یا روایت نمی‌شود زیرا که پیامبر ( ص ) از پیدایش اسلام تا آخرین لحظه حیات خود دائما بر آن تأکید می‌کرد و این مسئله در نزد تمام مسلمانان ثابت شده و در این مورد بجز افراد متعصب و کور دل کسی شک نمی‌کند .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۶**

**( پاسخ مفصل به آیات را در کتاب ارشاد السائلین جلد سوم بیان خواهیم کرد )**

**۷۵\_ آیا جایز است که در سالگرد میلاد پیامبر ( ص ) و اهل بیت پاک و طاهرش مراسم جشن و سرور بگیریم؟**

وقتی در آیات قرآن تأمل و دقت کنیم درمی‌یابیم که بعضی از روزها و شبها در نزد خدای عزوجل دارای عظمت است و آن بخاطر تحقق امر مهم و مقدسی در آن روز و شب است مثلا : قرآن کریم ذکر کرده که لیلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ( شب قدر از هزار ماه بهتر است) و آن شبی مبارک است .  
اما چرا آن شب مبارکتر و بهتر از هزار ماه گردید؟ زیرا که در این شب امر عظیمی تحقق یافت و آن نازل شدن قرآن کریم است .

بنابراین مقدس شدن این شب به رویداد عظیم و مبارکی بر می‌گردد ، و ما می‌گوییم : آیا روزی که اشرف مخلوقات محمد مصطفی ( ص ) و ائمه اطهار ، در آن دنیا آمدند آیا روز مبارکی نیست و در آن رویداد عظیمی رخ نداده است؟ پس چرا مستحق تقدس و تعظیم نباشد؟

و حال آنکه خدای تعالی به محبت آنان امر کرده و فرمود : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (الشوری / ۲۳) «یعنی: بگو من از شما اجر رسالت نمی‌خواهم جز اینکه مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان من منظور دارید.» ، بدون شک این جشن و سرور بخاطر اهل بیت علیهما السلام صمیمی‌ترین و خالص‌ترین ، ابراز محبت به آنان است .

از طرف دیگر قرآن کریم ذکر کرده که عیسی بن مریم ( ع ) و قومش روز نزول «مائده» (سفره آسمانی) را عید قرار دادند . خدای تعالی از قول عیسی فرمود : اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَآلْنَتْ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (مائده / ۱۱۴) «یعنی: (عیسی بن مریم گفت:) بارالها ای پروردگار ما ، تو بر ما از آسمان مائده‌ای (سفره‌ای آسمانی) بفرست تا (این روز) برای ما و

کسانی که پس از ما آیند روز عید مبارکی گردد و آیت و حجتی از جانب تو برای ما باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی.»

پس اگر نزول سفره‌ای از غذا عید و شادی بوده و شرک و بدعت نیست، پس چرا نزول وحی و روز مبعث و (جشن گرفتن چنین مناسبتی) را شرک و بدعت دانسته‌اند؟ و چرا برای ما جایز نیست که آن را عید بگیریم؟ و حال آنکه خدای تعالی امت را امر کرد تا پیامبر (ص) را چه زنده و چه مرده تعظیم و تکریم کنند و به او ارج بگذارند و در قرآن فرمود: **فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (اعراف / ۱۵۷)** «یعنی: پس آنان که به او گرویده و ایمان آورند و از او حرمت و عزت نگاه داشتند و او را یاری کردند و از نوری که بر او نازل شد پیروی نمودند، آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.» و مفسرین ذکر کرده‌اند که مراد از «تعزیر» در این آیه و در کلمه «عزروه» تعظیم و تجلیل از رسول خدا (ص) است. به همین علت است امت را امر کرد تا بعد از هر نمازی به او سلام و صلوات بفرستند و خدای تعالی در قرآن فرمود: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (احزاب / ۵۶)** «یعنی: خدا و فرشتگانش بر (روان پاک) این پیغمبر صلوات و درود می‌فرستند شما هم ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گوید و تسلیم فرمان او شوید.» بنابراین جشن و سرور در میلاد پیامبر (ص) از امور ثابت شده در نزد مسلمانان است. به همین علت قسطلانی در المواهب اللدنیة ج ۱ ص ۲۷ گفته است: اهل اسلام همچنان ماه ولادت آن حضرت را جشن می‌گیرند و در آن روز غذا می‌پزند و مهمانی می‌دهند و در شبهای انواع صدقه را می‌دهند و سرور و شادی را آشکار می‌سازند و بذل و بخشش کرده و انجام اعمال خیر خواهانه و پاک را بیشتر می‌کنند و بمناسبت میلاد گرامی آن حضرت به مولودی خوانی می‌پردازند و برکات و فضل وسیعش بر آنها آشکار شده و آنها را در بر می‌گیرد. پس خدای تعالی بیامرزد هر کسی را که شبهای میلاد مبارک او را عید بگیرد.

و در صفحه ۸۸ ذکر کردند که شب ولادت پیامبر (ص) از لیل القدر نیز افضل است چون در لیل القدر برکت و رحمت بر امت پیامبر اتفاق افتاد اما در ولادت پیامبر (ص) برکت و رحمت بر همه موجودات اتفاق افتاد، همانطور که در قرآن کریم خداوند متعال فرمودند: **و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین**.

بدون شک میلاد رسول اکرم (ص) و اهل بیت پاکش، افضل‌ترین اعیاد مبارک هستند چونکه خدای تعالی آنها را رحمتی برای جهانیان قرار داده است و از طریق آنهاست که انسان به حق مبین (آشکار) می‌رسد. پس اگر قرآن کریم نازل شدن سفره‌ای آسمانی که متعلق به جسم انسان را عید بدانند پس درباره نزول وحی چه باید بگوییم که متعلق به روح انسان و هدایت او به سوی خدای سبحانه و تعالی می‌باشد و به خروج او از تاریکی بسوی نور تعلق دارد؟ به همین علت بعضی از علماء کتابها و رساله‌هایی در تعظیم و بزرگداشت میلاد پیامبر (ص) تألیف کردند از جمله آنها: کتاب «النعمة الکبری علی العالم فی مولد سید ولد آدم» که تألیف ابن حجر هیثمی است. و کتاب «التنوير فی مولد السراج المنیر» که «ابن دحیه» آن را تألیف کرده است. و رساله سیوطی بنام «حسن المقصد» و کتاب ابن ربیع بنام «المولد».

در پایان می‌گوییم: اگر در قرآن کریم و سنت صحیح نبوی برای ما ثابت شده که گرفتن جشن میلاد پیامبر اکرم (ص) وائمه اطهار علیهم السلام بدون اشکال است، پس دیگر فتوهای سلفی‌ها که مخالف کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) هستند هیچگونه ارزشی نخواهند داشت.

## بخش ۲۳. خلفاء

### ۷۶- آیا نامه ۶ نهج البلاغه دلیل مشروعیت خلافت ابوبکر و عمر نمی‌باشد؟

لِئِنَّه بایعنی القوم للذین بایعوا أبا بکر وعمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه ، فلم یکن للشاهد أن یختار ولا للغائب أن یرد ، وإنما الشوری للمهاجرین والأنصار ، فإِن اجتمعوا علی رجل وسموه إماما کان ذلک لله رضی ، فإِن خرج من أمرهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلی ما خرج منه ، فإِن أبی قاتلوه علی أتباعه غیر سبیل المؤمنین ...

همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابا بکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت کردند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه ای دیگر انتخاب کند، و آن کس که غایب بود نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است، حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند،

اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند...

پاسخ:

اولا:

هدف از این نامه مشروعیت بخشیدن به خلافت ابوبکر و عمر نبوده بلکه امیرالمومنین (ع) از باب الزام خصم در این نامه معاویه را مورد خطاب قرار داده اند و بعبارتی به او فرموده اند که اگر ملاک مشروعیت خلافت در نزد تو (ای معاویه) جمع شدن مردم بر یک نفر باشد مردم در این زمان هیچ اجماعی بر تو نکردند بلکه

این اجماع و بیعت از طرف مردم برای من حاصل شد. ابن ابی الحدید<sup>۲۷۷</sup> و علامه مجلسی<sup>۲۷۸</sup> از علمای اهل سنت و شیعه بدین نکته اشاره کرده اند. این نوع احتجاج مورد قبول تمام عقلاء می باشد چرا که معاویه اساساً منکر امامت الهی و انتصابی امیرالمومنین (ع) بوده است پس منطقی نیست امام بخواند معاویه را ملزم به این نوع امامت کند.

### ثانیا:

در این نامه امام می فرماید: همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، اهل بیت علیهم السلام همگی از مهاجرین هستند که هیچکدام با خلیفه اول و دوم بیعت نکرده اند پس چطور می توان ادعا کرد که امام قائل به مشروعیت خلافت این دو نفر بوده است؟! پس با توجه به عدم مشارکت اهل بیت در بیعت با ابوبکر و عمر به این نتیجه می رسیم که حتی بر اساس این نامه مشروعیت وصحت شورای سقیفه زیر سوال خواهد رفت!

### ثالثا:

اگر کسی بخواند عقیده امیرالمومنین را در خصوص خلافت خود و سه خلیفه اول بدرستی بداند می بایست تمام سخنان ایشان را بررسی کند و نه اینکه به یک خطبه اکتفا کند در صورتی که در فرازهای متعددی از نهج البلاغه امام بصراحت سه خلیفه اول را غاصب حق مسلم خود یعنی خلافت دانسته است که برخی از فرمایشات ایشان را در ذیل نقل خواهیم کرد:

#### ۱- أما و الله لقد تقمصها فلان و إنه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الرّحا .

سوگند به خدا، آن شخص جامه خلافت را به تن کرد و او خود قطعا می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت مرکز آسیاب به آسیاب است که به دور آن می گردد.<sup>۲۷۹</sup>

#### ۲- فو الله ما زلت مدفوعا عن حقّی ، مستأثرا علیّ ، منذ قبض الله نبیّه صلّی الله علیه

و سلّم حتّی یوم الناس هذا.

---

۲۷۷ - لانه احتج علی معاویه ببیعة اهل الحل و العقد له و قیاسه علی بیعة اهل الحل و العقد لابی بکر...» حضرت علی احتجاج کرده با معاویه به بیعت اهل حل و عقد با او و آنرا بر با بیعت اهل حل و عقد با ابابکر مقایسه کرده است... ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۳۶.

۲۷۸ - « و قوله انما الشوری ای الشوری الذی تعتقدونه و تحتجون به و لاجاه الی حمل الکلام علی التقیه...» منظور امام از شوری، شورایی است که مخالفان حضرت علی معتقدند و به آن احتجاج می کنند و نیازی به حمل کلام امام بر تقیه نیست. مجلسی، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۷

۲۷۹ - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه (فارسی) - محمد تقی جعفری - ج ۲ ص ۲۸۷

سوگند به خدا ، من از آن هنگام که خداوند متعال پیامبرش را به پیشگاه خود خوانده است تا به امروز همیشه از حق قانونی خود رانده شده دیگران در قلمرو اختصاصی من به تاختن در آمده اند.<sup>۲۸۰</sup>

۳- لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله من هذه الأمة أحد ، و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه لبدهم أساس للدين ، و عماد الیقین ، إلیهم ینفیء الغالی ، و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية ، و فیهم الوصیة و الوراثة ، الآن إذ رجع الحق إلی أهله ، و نقل إلی منتقله.

نتوان با آن پیشوایان الهی مساوی گرفتار محمد ( ص ) ارکان اساسی دینند و ستون برپای دارنده یقین . ( راه دیگری جز این نیست که : ) افراطگران باید بسوی آنان برگردند و عقبماندگان تفریط گر خود را به آنان برسانند . حق ولایت از مختصات آن کمالیافتگان است و وصیت پیامبر به اولویت آنان و وراثت رهبری ، در آن شخصیت‌های خدا ساخته است . در این حال که مقام پیشوایی به انسانهای شایسته واگذار شده ، حق به اهلش برگشته و جایگاه خود را دریافته است .<sup>۲۸۱</sup>

۴- « لقد علمتم انی احق الناس بها من غیري و و الله لأسلمن ما سلمت امور المسلمین و لم یکن فیها جور ألاً علی خاصة »

شما قطعاً می‌دانید که من سزاوارترین مردم به زمامداری هستم و سوگند به خدا ، مادامی که امور مسلمانان جریان طبیعی خود را طی می‌کند و تعدی جز به چشمگیران مستحق تجاوز صورت نمی‌گیرد ، سکوت خواهیم کرد .<sup>۲۸۲</sup>

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۲۸**

۲۸۰ - ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ( فارسی ) - محمد تقی جعفری - ج ۳ ص ۱۲۳

۲۸۱ - همان ج ۲ ص ۲۳۵

۲۸۲ - همان ج ۱ ص ۲۹۱



## ۷۷- اگر عمر حکم تیمم را نمیدانسته و بیسواد بوده باشد پس مقصر اصلی استاد او

### یعنی پیامبر(ص) است که او را بدرستی آموزش نداده اند!؟

با مراجعه به قرآن کریم دریافت میشود که رسول خدا (ص) تمام احکام دین را بصورت خاص به صحابه و عامه مردم ابلاغ کرده است<sup>۲۸۳</sup> تا جایی که رسول خدا (ص) در سال آخر حیات مبارکش و در روز غدیر خم از تمام صحابه اعتراف می گیرد مبنی بر اینکه ایشان تمام تعالیم لازم را برای آنها از جانب خداوند تبلیغ کرده است.<sup>۲۸۴</sup> در نتیجه پیامبر(ص) به وظیفه خود بدرستی عمل کرده است و این اشکال به خود صحابی وارد است. همچون استادی ست که تمام زحمت خود را برای تعلیم شاگردان خود کشیده و درسش را میدهد ولی خود شاگرد در فهم مطالب درسی کم کاری می کند پس نمی توان به استاد اشکال گرفت بلکه اشکال به خود شاگرد وارد است .

علاوه بر این طبق روایت صحیح مسلم که راوی آن عمار می باشد ، عمار به عمر می گوید در حضور تو حکم تیمم را از رسول خدا(ص) سوال کرده ایم پس چطور میشود که عمار عالم به این حکم باشد لکن عمر اطلاعی از آن نداشته باشد!؟

عمار که آنجا حضور داشت ، گفت : ای امیرالمؤمنین ! مگر یادت نیست در یکی از جنگها من و تو جنب شدیم ، تو نماز نخواندی ولی من خود را در خاک غلطاندم و نماز خواندم . نزد پیامبر(ص) رفتیم ، حضرت فرمودند : اگر دست بر خاک می زدید و بر صورت و دستها می کشیدید ، کفایت می کرد .

عمر گفت : ای عمار از خدا بترس . عمار گفت : اگر می خواهی این جریان را نقل نخواهم کرد .<sup>۲۸۵</sup> پس چطور می شود که عمر بن الخطاب در پاسخ به آن مردی که سوال کرد چه باید کرد زمانی که جنب شده و آبی نیابم تا غسل کنم ، گفت : نماز نخوان تا آبی بیابی و غسل کنی !؟ مگر می شود که حکم تیمم را که در قرآن به صراحت بیان شده است و پیامبر (ص) نیز بصورت خاص برای او و عمار تبیین کرده بودند

---

۲۸۳ - يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (مائدة ۶۷)

۲۸۴ - وَإِنِّي لَأَظُنُّ أَنِّي بُوشِكُ أَنْ أُدْعَى فَأُجِيبَ، وَإِنِّي مَسْئُولٌ، وَإِنكُمْ مَسْئُولُونَ، فَمَاذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟» قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَجَاهَدْتَ وَنَصَحْتَ، فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا... المعجم الكبير للطبراني ج ۳ ص ۱۸۰

۲۸۵ - عَمَّا زُيَّا أَمَّا تَذَكُّرُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَنَا وَأَنْتَ فِي سَرِيَّةٍ فَأَجْنَبْنَا فَلَمْ نَجِدْ مَاءً فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فِي التُّرَابِ وَصَلَّيْتُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ أَنْ تَضْرِبَ بِيَدَيْكَ الْأَرْضَ ثُمَّ تَنْفُخَ ثُمَّ تَمْسَحَ بِهِمَا وَجْهَكَ وَكَفَيْكَ فَقَالَ عُمَرُ اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمَّا زُ قَالَ إِنْ شِئْتَ لَمْ أُحَدِّثْ بِهِ . صحیح مسلم « کتاب الحیض » باب التیمم ص ۲۸۰ و ۲۸۱ ، حدیث ۳۶۸

از یاد برده باشد و فتوایی خلاف نصوص شرعی دهد؟! آیا این شخص سزاوار این است که جانشین رسول خدا (ص) باشد؟!

به فرض این که رسول خدا (ص) حکم تیمم در جنابت (در صورت نبود آب) را ابلاغ نکرده باشند مگر حکم آن به روشنی در قرآن نیامده است؟!<sup>۲۸۶</sup> پس از این چگونه می توان گفت رسول خدا (ص) مقصر بوده اند؟!

## ۷۸- آیا شرکت امام علی (ع) در شورای ۶ نفره دلالت بر قبول مشروعیت این شوری ندارد؟

در بحث امامت توضیح دادیم که امام علی (ع) امام است و امامت او الهی می باشد چه حکم کند چه حکم نکند او امام است مانند حضرت موسی و ابراهیم علیهما السلام که حکومت نکردند اما پیامبر و حجت خداوند بودند .

بنابراین شرکت در شوری به هیچ وجه به عنوان دلیل بر عدم اعتقاد امام به امامت منصوص و الهی او نیست ، زیرا در موارد متعددی بر صحابه احتجاج کردند از جمله ان ها حدیث معروف رحبه در کوفه برای اثبات خلافت و امامت خود ، به فرمایش پیامبر و حدیث غدیر احتجاج کردند و بسیاری از صحابه به این مطلب شهادت دادند ، این حقیقت را بسیاری از علمای سنی و شیعه نقل کردند از جمله ابن ابی الحدید ( شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۳۶۲ ) و ابن حجر در ( اسدالغابه ج ۳ ص ۳۰۷ ) و ابن کثیر ( البدایه والنهایه ج ۵ ص ۲۱۰ ) و اما شرکت امام علی (ع) در شوری دلائلی دارد که به بعضی از ان ها اشاره می کنیم .

۱- اگر امام علی (ع) در شوری شرکت نمی کرد ، به معنای سلب صلاحیت از خود تفسیر می شد .  
۲- در کتاب کامل بهایی جلد ۲ ص ۱۱۲ ابن عباس از امام علی (ع) پرسید چرا به شوری رفتید و در ان شرکت کردید؟ امام فرمود : زیرا عمر گفته بود که پیامبر (ص) فرموده اند : (( الامامه و النبوه لا تجتمع فی بیت واحد )) اگر من شایسته این کار نبودم چرا مرا دعوت کرد ؟ پس حاضر شدم تا خلاف سخن او اشکار شود .

۳- سیدمرتضی در تنزیه الانبیاء ص ۲۳۱ نقل می کند : یکی دیگر از علل شرکت امام در شوری همان عامل وادار کننده به اظهار بیعت با دوخلیفه قبلی و پذیرفتن خلافت ان دو بود ، شخصی به نام محمد بن عرفه می گوید از امام رضا (ع) پرسیدم که چرا ولایتعهدی را تحمل کردی ؟ امام فرمود : به همان علتی که سبب شد

---

۲۸۶ - وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْعَائِطِ أَوْ لَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ... (مائدة / ۱۰۸)

جدم امیرالمومنین در شوری خلیفه دوم وارد شود ، یعنی همانطور که امام علی از سوی ناگزیری وارد شوری شد من نیز ناگزیر بودم .  
( عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۰ )

## بخش ۲۴. غار

### ۷۹- اگر ابوبکر ادم بدی بوده پس چرا قرآن همراهی او را با پیامبر در غار مدح

#### کرده است؟

از آنجا که اهل سنت قائل به این مطلب هستند که شخصی که همراه پیامبر(ص) ابوبکر بوده است ما با این فرض به تشریح اجمالی و منصفانه آیه مبارکه ۴۰ سوره توبه می پردازیم تا مشخص شود مضامین این آیه فضیلتی برای ابوبکر بوده و یا او را مذمت و نکوهش کرده است!  
خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره توبه می فرماید:

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا إِثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

«اگر پیامبر(ص) را یاری ندهید، یقیناً خدا او را یاری می دهد. چنانکه او را یاری داد زمانی که کافران از مکه بیرونش کردند در حالی که یکی از دوتن(نفر) بود؛ آن هنگام هردو در غار بودند. همان زمانی که به همراهش گفت: اندوه به خود راه مده، خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او (پیامبر(ص)) نازل کرد و او را با لشکریانی که شما ندیدید نیرومند ساخت و شعار کافران را پست تر قرار داد. و شعار خداست که شعار والاتر و برتر است و خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

در آیه فوق چند مطلب از دیدگاه اهل سنت دلیل بر فضیلت ابوبکر شمرده اند که آنها را ذکر و به بررسی آنها می پردازیم:

#### ۱. پیامبر به ابوبکر اعتماد داشته که او را همراه خود به غار برد!

در نقد این دیدگاه باید گفت که این نظریه مخالف نص صریح خود آیه می باشد چرا که بر اساس آیه رسول خدا (ص) بتنهایی از مکه خارج شدند و به سمت غار رفتند به همین خاطر است که از واژه « إِذْ أَخْرَجَهُ » که در خصوص مفرد است استفاده شده است یعنی مشرکان تنها باعث خروج یک نفر (رسول خدا ص) شده اند . آلوسی مفسر سلفی مذهب در کتاب روح المعانی به این حقیقت اعتراف کرده است :

{إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا} من مكه وإسناد الإخراج إليهم إسناد إلى السبب البعيد فإن الله تعالى أذن له عليه الصلاة والسلام بالخروج حين كان منهم ما كان فخرج بنفسه. ٢٨٧

پس زمانی که مشرکان مرتکب آن مسائل شدند ( توطئه قتل پیامبر ) خداوند به پیامبر (ص) اذن خروج از مکه را داد ، پیامبر نیز به تنهایی از مکه خارج شد .  
اهل سنت در روایات خود نیز نقل کرده اند که پیامبر به تنهایی از مکه خارج وبسمت غار رفتند و ابوبکر به میل خود پیامبر را تعقیب کرده و داخل غار شده است .  
سیوطی در الدرالمنثور نقل کرده است :

أخرج ابن مردويه وأبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس ، قال : لما خرج رسول الله من الليل تبعه أبو بكر فلما أحس رسول الله خلفه أحد تنحنح أبو بكر فعرفه رسول الله فذهب النبي وتبعه أبو بكر إلى الغار . ٢٨٨

ابن مردویه و ابونعیم در دلائل النبوه از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان گفته است : هنگامی که رسول خدا (ص) شب هنگام خارج شدند ، ابوبکر او را تعقیب کرد ، هنگامی که پیامبر (ص) احساس کردند که کسی پشت سر او می آید درنگ کردند تا اینکه ابوبکر را شناختند ، پس پیامبر به غار رفت و ابوبکر نیز دنبال ایشان رفت.

پس پیامبر (ص) ابوبکر را همراه خود به غار نبرده است و این ابوبکر بوده که بدون هماهنگی قبلی و اجازه پیامبر (ص) به دنبال ایشان رفته است و با توجه به اینکه اگر مشرکان ابوبکر را در مسیر دستگیر میکردند قطعاً مخفیگاه پیامبر(ص) را لو می داد لذا منطقی بود که پیامبر اجازه دهند تا ابوبکر نیز در غار وارد شود که این از روی ناچاری بوده و نه اعتماد قلبی!

## ٢. ابوبکر با پیامبر(ص) مصاحبه داشته است.

در رابطه با این مورد باید گفت مصاحبه افراد با یکدیگر دلیل بر فضیلت یکی از آن دو نمی شود. همانطور که در داستان حضرت یوسف(ع) از قرآن کریم می خوانیم که در آیه ٣٩ این سوره حضرت یوسف به زندانیان

٢٨٧ - الألوסי، السيد محمود، روح المعاني، ج ١٠، ص ٩٦

٢٨٨ - الدر المنثور ج ٣ ص ٢٣٩

همراهش می گوید: یا صاحبِ السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا مِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ «ای دو یار زندان! آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟».

### ۳. به او (ابوبکر) گفته شده خدا با ماست!

این مطلب نیز فضیلتی برای ابوبکر به شمار نمی آید؛ چرا که پیامبر به ابوبکر می فرماید: «لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (اندوه به خود راه مده، خدا با ماست) اندوهی که قرآن کریم از آن سخن به میان آورده ناشی از نگرانی شدید و ناامیدی ابوبکر دارد. اگر او فرد با ایمانی بود می بایست جزء اولیای خدا باشد! اگر ابوبکر جزء اولیای خداست چطور حزن و اندوه بر او غالب شده تا جایی که پیامبر (ص) به او فرموده: «محزون نباش». اولیای خدا هیچگاه اندوه و حزن و ترسی بر آنها غالب نمی شود چرا که قرآن کریم می فرماید: «إِنَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (آگاه باشید که قطعاً اولیای خدا (دوستان خدا) نه ترسی بر آنها غالب می شود و نه اندوهناک می شوند (سوره یونس، آیه ۶۲))

### ۴. خدا سکینه (آرامش قلبی) را بر ابوبکر نازل کرد:

در پاسخ به این مورد نیز باید گفت: اولاً: تمامی ضمائر مفرد مذکر (ه) به شخص پیامبر مکرم اسلام (ص) بر می گردد و مشهور بین مفسرین حتی اهل سنت هم همین هست تا جایی که ابن کثیر سلفی در تفسیر خود ج ۴ ص ۱۵۵ به این مساله اعتراف کرده و نوشته:

فقال: { فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ } أَي: تَأْيِيدَهُ وَنَصْرَهُ عَلَيْهِ، أَي: عَلَى الرَّسُولِ فِي أَشْهَرِ الْقَوْلَيْنِ.

ثانياً: طبق چند آیه ای که قبل از این آیه آمده (آیه ۲۶ سوره) که (ثم أنزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنوداً لهم تروها) یعنی سپس خداوند سکینه خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکرهایی فرستاد که شما نمی دیدید همچنین آیه ۴ فتح و همچنین آیات دیگر قرآن، نزول سکینه (آرامش قلبی) از طرف خداوند متعال، فقط و فقط بر رسول او و قلوب مؤمنین صورت می گیرد و کسانی که مؤمن نیستند از این قاعده خارج هستند. پس اگر ابوبکر مؤمن بود حتماً سکینه (آرامش قلبی) از طرف پروردگار بر او نازل می شد در حالی که ضمیر «علیه» نشان دهنده یک شخص و آن حضرت پیامبر اکرم (ص) است. اگر ابوبکر مؤمن بود و سکینه الهی بر او نازل می شد قرآن بجای کلمه «علیه» از کلمه «علیهما» استفاده می کرد! پس نتیجه می گیریم این آیه هیچ فضیلتی را برای ابوبکر به اثبات نرسانده و برعکس شخصیت و اعمال او را مورد نکوهش و مذمت قرار داده است پس بنابراین بهتر هست این نظریه را قبول کنند که ابوبکر در این آیه ابوبکر نامی هست که خلیفه اول نیست.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۱۰**

## بخش ۲۵. همسران پیامبر

### ۸۰- زنان پیامبر امهات المومنین هستند { النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ } پس چرا از آنها بدگویی می شود؟

در بسیاری از منابع اهل سنت (از جمله تفاسیر ذیل این آیه شریفه) می خوانیم که زنی به عایشه گفت: ای مادر! عایشه جواب داد: من مادر تو نیستم، مادر مردان شما هستم. این مطلب اشاره به این دارد که منظور از ام المومنین بودن حرمت ازدواج با آنان است و این مساله تنها برای مردان صادق است. که در فراس بن یحیی المکتب در کتاب مسانید خود ج ۱ ص ۸۵ تصریح به صحت این خبر کرده است:

أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لِعَائِشَةَ يَا أُمَّه فَقَالَتْ إِنِّي لَسْتُ أُمًّا إِنَّمَا أَنَا أُمُّ رَجَالِكُمْ فِي التَّفْسِيرِ إِسْنَادَهُ صَحِيحٌ.  
با این مقدمه اگر مقصود از بدگویی -نعوذبالله- آن هست که شیعیان قائلند یکی از زنان پیامبر (ص) مرتکب زنا شده باشد که این تنها اتهام به شیعه است و هیچ یک از علمای تاریخ تشیع چنین سخنی را نگفته تا جایی که آلوسی سلفی از بزرگان اهل سنت هم به برائت شیعه از این قول اعتراف کرده و می نویسد:  
وَنَسَبٌ لِلشَّيْعَةِ قَذْفُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا بِمَا بَرَّأَهَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُ وَهَمْ يَنْكُرُونَ ذَلِكَ أَشَدَّ الْإِنْكَارِ وَليْسَ فِي كِتَابِهِمُ الْمَعْمُولُ عَلَيْهَا عِنْدَهُمْ عَيْنٌ مِنْهُ وَلَا أَثَرُ أَصْلًا وَكَذَلِكَ يَنْكُرُونَ مَا نَسَبَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْقَوْلِ بِوُقُوعِ ذَلِكَ مِنْهَا بَعْدَ وَفَاتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَليْسَ لَهُ أَيْضًا فِي كِتَابِهِمْ عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ.  
به شیعه نسبت می دهند که به عایشه تهمت فحشا می زنند در حالی که شیعیان این امر را شدیداً انکار می کنند و چنین نسبتی را قبول ندارند و کوچکترین اثری از چنین تهمتهایی (نسبت به عایشه و...) در کتب معتبر و مورد قبول شیعه یافت نمی شود.

#### روح المعانی ج ۱۸ ص ۱۲۲

واگر مقصود از بدگویی خورده گیری شیعه در خصوص جنگ با امیرالمومنین است، این مساله حتی طبق مبانی اهل سنت نیز صادق است و طبق روایات آنها عایشه بر امام و حاکم زمان خویش خروج کرده است. خون هزاران نفر که در جنگ جمل ریخته شد اگر بر گردن او نباشد پس چه کسی مسئول آن است؟ و اگر مراد از بدگویی ذکر اذیت های برخی از زنان پیامبر (ص) نسبت به ایشان می باشد؛ این مساله نیز به اعتراف خود صحیحین واقع شده و آیات سوره تحریم در باره آنها نازل شده همانگونه که در صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۸۶۸ از ابن عباس روایت کرده که آن دو زنی که حضرت ص را اذیت کردند چه کسانی بودند که عمر گفت آن دو عایشه و حفصه هستند که متن عربی اش نقل می شود:

فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْمَرَأَتَانِ تَظَاهَرَتَا قَالَ بِنِ عَبَّاسٍ فَمَا أَتَمَمْتُ كَلَامِي حَتَّى قَالَ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ.

و آیات سوره تحریم در این زمینه بسیار واضح و روشن هستند که ذیلا نقل خواهیم کرد:

در آیات سوم تا پنجم سوره تحریم خداوند سخن از افشای سر پیامبر توسط برخی از زنان حضرت را به میان آورده که در این آیه مراد عایشه و حفصه هستند و در ادامه خداوند با این دو زن به لسان تهدید صحبت میکند و میفرماید اگر شما دو نفر به سوی خداوند توبه کنید جا دارد، چون قلب های شما از حق برگشته و منحرف شده است! و اگر بخواهید بر علیه پیامبر توطئه کنید بدانید که خداوند و جبرئیل و صالح از مومنان {در برخی تفاسیر به حضرت علی علیه السلام تفسیر شده چون آیه به تعبیر مفرد است} ولی و یاور پیامبرند و ملائکه نیز پشتیبان اویند. امید است اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده زانی ثیبه و باکره. در ادامه این سوره نیز خداوند سخن از همسر لوط و نوح نیز به میان آورده است که خیانت به همسرانشان نمودند.

وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّاهَا بِهِ فَلَلَّتْ مِنْ أَنْبَاكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (۳) إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ (۴) عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يَبْدُلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا (۵). [التحریم: ۳ - ۵]

## ۸۱- چرا پیامبر با عائشه ازدواج کرده اگر او زن بد و دشمن اهل بیت بوده است ؟

جواب: ازدواج مهمترین پیوند و میثاق اجتماعی است، به ویژه در آن فرهنگ تأثیر بسیاری از خود به جا میگذارد.

در آن محیطی که جنگ و خونریزی و غارتگری رواج داشت، بلکه به تعبیر "ابن خلدون" جنگ و خونریزی و غارتگری جزو خصلت ثانوی آنان شده بود،<sup>۲۸۹</sup> بهترین عامل بازدارنده از جنگها و عامل وحدت و اُلفت، پیوند زناشویی بود.

از این روی، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با قبایل بزرگ قریش، به ویژه با قبایلی که بیش از دیگران با پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دشمن بودند، مانند بنی امیه و بنی اسرائیل، ازدواج نمود. اما با قبایل انصار که از سوی آنان هیچ خطری احساس نمیشد و آنان نسبت به پیامبر (ص) دشمنی نداشتند، ازدواج نکرد.

<sup>۲۸۹</sup> - مقدمه ابن خلدون (ترجمه)، ج ۱، ص ۲۸۶

ام سلمه از طایفه بنی مخزوم - طایفه ابوجهل و خالد بن ولید - بود، وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) وی را به همسری خویش درآورد، خالد بن ولید موضعگیری شدید خود را در برابر مسلمانان مورد تجدید نظر قرار داده و پس از مدتی نه چندان طولانی اسلام آورد.

پس از ازدواج رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با جویریة و صفیه هیچگونه تحرکی را از سوی بنی نضیر و بنی مصطلق در برابر آنحضرت مشاهده نمی کنیم. از سوی دیگر، مشاهده می کنیم که جویریة از جهت برکت آفرینی برای قوم و قبیلہ اش یک زن نمونه شناخته می شود، و صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) یکصد خانوار از اسیران قوم و قبیلہ وی را بخاطر ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با او آزاد می کنند و می گویند: اینان خویشاوندان رسول خدایند! و پرواضح است که چنین منت گذاری بر یک طائفه و قبیلہ از سوی مسلمانان چه تاثیر بسزایی در عمق جان آنان داشته است. بنابراین، ازدواج پیامبر با عایشه و حفصه، نه به خاطر نبودن زنی بهتر در آن جامعه و بلکه به خاطر مصالح مهمی بوده است که جز با ازدواج پیامبر با آن دو تحقق نمی یافته است.

### بخش ۲۶. رزیة الخمیس

**۸۲- اگر می گویند چرا عمر از دستور رسول خدا (ص) در رزیة الخمیس سرپیچی کرده است علی بن ابی طالب نیز در صلح حدیبیة از دستور رسول خدا (ص) سرپیچی کرده است همانجایکه علی پذیرفت نام پیامبر را از متن صلح نامه حذف کند.**

تردیدی نیست که این قضیه با قضیه مخالفت عمر بن الخطاب در رزیة الخمیس، قابل قیاس نیست و تفاوت زیادی بین این دو وجود دارد که در ادامه به چند نکته مهم و اساسی اشاره می کنیم:

**اولا درخواست کننده حذف نام پیامبر سهیل بن عمرو بوده نه خود رسول خدا (ص):**

شخصی که به امام علی (ع) گفت نام رسول خدا (ص) را محو کن پیامبر اکرم (ص) نبوده بلکه طبق روایتهای اهل سنت آن شخص سهیل بن عمرو مشرک می باشد. ۲۹۰

---

۲۹۰ - فَقَالَ سُهَيْلٌ: لَوْ عَلِمْنَا أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا قَاتَلْنَاهُ، امْحُهَا، النَّسَائِي، خصائص اميرمؤمنان علي بن أبي طالب،

ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۱۹۱



پس بر طبق این روایت، امیرمؤمنان علیه السلام با دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالفت نکرده است؛ بلکه با دستور نماینده مشرکان؛ یعنی سهیل بن عمرو مخالفت کرده است.

**نکته دوم: دستور پیامبر (ص) در حدیبیه، لازم الاجرا نبود :**

با فرض قبول اینکه پیامبر دستور حذف نام مبارکشان را به حضرت علی (ع) داده باشد می‌گوییم که به طور قطع دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیبیه، دستور وجوبی و لازم الاجرا نبوده است؛ زیرا ممکن نیست که امیرمؤمنان علیه السلام با چنین دستوری مخالف نماید؛ زیرا آن حضرت به خوبی می‌دانست که سرپیچی از فرمان آن حضرت چه عواقبی خواهد داشت. خداوند در این باره می‌فرماید:

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ. <sup>۲۹۱</sup>

و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات خوارکننده ای است.

از این رو بزرگان اهل سنت تصریح کرده اند، که امیرمؤمنان با قرائنی متوجه شده بود که این دستور وجوبی و حتمی نیست و لذا از محو «رسول الله» از صلح نامه خودداری کرد.

ابن حجر عسقلانی در این باره گفته است:

وكان عليا فهم أن أمره له بذلك ليس متحتما فلذلك امتنع من امثاله <sup>۲۹۲</sup>

برداشت علی (علیه السلام) این بود که این دستور حتمی نیست؛ پس به همین خاطر از امثال دستور آن حضرت امتناع کرد.

بدر الدین عیین نیز در عمدة القاری نوشته است:

وقول علي، رضي الله تعالى عنه : ما أنا بالذي أمحاه، ليس بمخالفة لأمر رسول الله، صلى الله عليه

وسلم لأنه علم بالقرينة أن الأمر ليس للإيجاب. <sup>۲۹۳</sup>

این گفته علی (علیه السلام) که «من کسی نیستم که آن را محو کنم» مخالفت با دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست؛ چرا که آن حضرت با قرینه می‌دانست که این دستور ایجابی نیست.

همچنین قسطلانی نیز در شرح این قضیه می‌نویسد:

---

۲۹۱ - النساء/ ۱۴

۲۹۲ - العسقلاني الشافعي، فتح الباري شرح صحيح البخاري، ج ۷، ص ۵۰۳

۲۹۳ - العيني الغيتابي الحنفي، عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج ۱۳، ص ۲۷۵

(ما لنا بللذی امحاه) لیس بمخالفة لأمره عليه الصلاة والسلام بل علم بالقرينة أن الأمر ليس للإيجاب. ۲۹۴

این گفته علی (علیه السلام) «من کسی نیستم که آن را محو کنم» مخالفت با دستور رسول خدا که سلام و صلوات خدا بر او باد، نیست؛ بلکه با قرینه می دانست که این دستور ایجابی نیست. بلکه حتی تعدادی از بزرگان اهل سنت، این کار امیرمؤمنان علیه السلام را جزء فضائل آن حضرت به شمار آورده و گفته اند امتناع امیرالمومنین دلیل بر رعایت ادب از جانب ایشان بوده است. ابن بطال قرطبی، در شرح صحیح بخاری در این باره می نویسد:

وإبائه على من محو (رسول الله - صلى الله عليه وسلم) - أدب منه وإيمان وليس بعصيان فيما أمره به، والعصيان هاهنا أبر من الطاعة له وأجمل في التأدب والإكرام. ۲۹۵

خودداری علی (علیه السلام) از محو جمله «رسول الله» نشانه ادب و ایمان او است، نه این که عصیان و سرپیچی از دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد. سرپیچی در این جا، بهتر از اطاعت، و از جهت ادب و احترام، زیباتر بوده است.

و علامه نووی در شرح صحیح مسلم می گوید:

وهذا الذي فعله علي رضي الله عنه من باب الأدب المستحب لأنه لم يفهم من النبي صلى الله عليه وسلم تحميم محو علي بنفسه ولهذا لم ينكر ولو حتم محوه بنفسه لم يجز لعلی تركه ولما أقره النبي (ص) على المخالفة. ۲۹۶

این کار علی (علیه السلام) از باب ادب مستحب بوده است؛ زیرا فهمیده نمی شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله لازم دانسته است که علی (علیه السلام) خودش محو کند؛ به همین خاطر رسول خدا اشکال نگرفت. اگر محو کردن توسط خود علی حتمی بود، برای او جایز نبود که آن را ترک کند و رسول خدا او را بر مخالفتش تأیید نمی کرد.

اما در قضیه قرطاس، وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله درخواست قلم و دوات کرد، صحابه به نزاع با یکدیگر و سر و صدا پرداختند و عمر بن خطاب فریاد زد: «ان الرجل ليهجر» چنانچه ابوحامد غزالی از بزرگان اهل سنت می نویسد:

۲۹۴ - القسطلاني، ارشاد الساري، ج ۴، ص ۳۴۰

۲۹۵ - ابن بطال البكري القرطبي، شرح صحيح البخاري، ج ۸، ص ۸۸،

۲۹۶ - النووي الشافعي، شرح النووي علي صحيح مسلم، ج ۱۲، ص ۱۳۵

ولما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قبل وفاته ائتوا بدواة وبيضاء لأزيل لكم إشكال الأمر  
واذكر لكم من المستحق لها بعدى. قال عمر رضى الله عنه دعوا الرجل فإنه لي هجر. ٢٩٧  
وقتی رسول خدا از دنیا رفت، قبل از وفاتش فرمود: دوات و کاغذی بیاورید، تا اشکال کار شما را برطرف کنم  
و نام فرد شایسته بعد از خودم را بنویسم. عمر گفت: رها کنید که این مرد هذیان می گوید.  
و عکبری بغدادی می نویسد:

ومنه قول عمر بن الخطاب رضى الله عنه مرض رسول الله إن الرجل لي هجر على عادة العرب. ٢٩٨  
از جمله آن ها این سخن عمر است که گفت: رسول خدا مریض شده، این مرد هذیان می گوید. بنابر عادتی  
که عرب داشتند.  
و طبق نقل بخاری عمر گفت:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا. ٢٩٩  
بیماری بر رسول خدا غلبه کرده است، کتاب خدا که در نزد ما است کفایت می کند.  
یعنی آن قدر بیماری بر او غلبه کرده است که نمی داند چه می گوید.

**نکته سوم: ناراحت شدن پیامبر (ص) در قضیه قرطاس**  
در صلح حدیبیه، وقتی امیرمؤمنان علیه السلام از پاک کردن «رسول الله» از صلح نامه خودداری کردند،  
رسول خدا صلى الله عليه وآله نه تنها ناراحت نشد؛ بلکه فرمود: آن را به من نشان دهید تا خودم آن را پاک  
کنم لکن در قضیه قرطاس آنچنان ناراحت شدند که صحابه را از خانه خود طرد نمودند :  
فَاخْتَلَفُوا وَكَثَرَ اللَّغَطُ. قَالَ: «قَوْمُوا عَنِّي». ٣٠٠

وقتی صحابه اختلاف و سر و صدا کردند، رسول خدا (ص) فرمود: از پیش من بیرون بروید.  
و طبق نقل احمد بن حنبل، آن حضرت بشدت ناراحت شدند:

فلما أكثروا اللغط والاختلاف وغم رسول الله صلى الله عليه وسلم. ٣٠١  
وقتی اختلاف و سر و صدا زیاد شد، رسول خدا (ص) غمگین و ناراحت شدند.  
و بلاذری نوشته است:

---

٢٩٧ - الغزالي، سرّ العالمين وكشف ما في الدارين، ج ١، ص ١٨،

٢٩٨ - العكبري البغدادي، ديوان المتنبي، ج ١، ص ٩،

٢٩٩ - صحيح البخاري، ج ١، ص ٣٦، ح ١١٤، كتاب العلم، ب ٣٩، باب كِتَابَةِ الْعِلْمِ.

٣٠٠ - صحيح البخاري، ج ١، ص ٣٦، ح ١١٤، كتاب العلم، ب ٣٩، باب كِتَابَةِ الْعِلْمِ.

٣٠١ - مسند أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٣٢٤، ح ٢٩٩٢.

فغم ذلك رسول الله (صلى الله عليه وسلم) وأضجره. ٣٠٢

سخن اصحاب، آن حضرت را غمگین و آزرده خاطر کرد.

ابن سعد نیز در طبقات الکبری این تعبیر را آورده است:

وغموا رسول الله صلى الله عليه وسلم. ٣٠٣

بنابراین، قضیه مخالفت عمر بن الخطاب، با داستان صلح حدیبیه تفاوت اساسی دارد. طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، عملکرد امیرمؤمنان علیه السلام، ادب و احترام آن حضرت را ثابت می کند؛ اما قضیه عمر بن الخطاب این چنین نیست؛ بلکه مخالفت صریح با آیات قرانی، و دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله و جسارت عمر نسبت به وجود مقدس پیامبر (ص) بوده است.

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ٢ سوال ٥٧**

## بخش ٢٧. فتوحات

**٨٣- اگر فتوحات عمر غیر شرعی بوده اند و فضیلت بشمار نمی آیند پس چرا امام**

**علی و فرزندان او در رکاب عمر در فتوحات شرکت کردند؟**

**اولا:**

فتوحات خلفای نخست از جمله عمر بن الخطاب یک مساله سیاسی و بدور از سنت و سیره پیامبر (ص) بوده است، چرا که پیامبر هیچگاه به سرزمینی هجوم نبرده اند و تمام جنگهای ایشان دفاعی بوده است. بر همین اساس مردم دریافتند که دین اسلام دین صلح و دوستی است و با این باور گروه گروه به این دین مبین داخل شدند.

لکن عمر بن الخطاب با لشکرکشی و هجوم، مردم را به زور و شمشیر مجبور به پذیرش ظاهری اسلام نمود.

شایسته آن بود که این فتوحات به روش اسلامی و سیره رسول خدا (ص) صورت می گرفت که مردم با اشتیاق و علاقه و یقین وارد اسلام شوند و قلبا به این دین ایمان بیاورند. اما با توجه به جنایات متعددی

---

٣٠٢ - البلاذري، أنساب الأشراف، ج ١، ص ٥٦٢ ح ١١٤١.

٣٠٣ - الزهري، الطبقات الكبرى، ج ٢، ص ٢٤٤.

که توسط لشکریان خلیفه دوم در طول این کشور گشایی ها و توسعه امپراتوری رخ دادند ، اسلام خدشه دار شده و به دین خشونت و خونریزی معروف شد. پس این فتوحات غیر شرعی و باطل بوده اند چرا که «مابنی علی الباطل فهو باطل»

ثانیا :

این فتوحات برای اسلام ، دعوت بسوی توحید و جهاد فی سبیل الله نبوده است چرا که متولی این فتوحات از احکام جهاد که در قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) وجود دارد بکلی جاهل و غافل بوده است ! اگر خلیفه دوم به احکام جهاد فی سبیل الله اعتنا و باور داشته بود پس چرا در جنگ احد و غیره فرار کرد؟! قرآن کریم می فرماید :

وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ دَبْرَهُ لِمَا مَتَحَرَّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۚ ۳۰۴

بنابراین این فتوحات برای گسترش قلمروی حکومت امپراطوری بوده است و نه برای اسلام و دعوت به توحید چرا اگر خلیفه دوم در صدد جلب رضای خداوند و نشر کلمه توحید بوده چرا همیشه با رسول خدا (ص) مخالفت کرده و ایشان را عصیان کرده است ؟ و این در صورتی است که قرآن کریم دستور به تبعیت از پیامبر داده است و می فرماید :

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۚ ۳۰۵

بگو : اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد ، که آمرزنده و مهربان است .  
و فرموده است :

مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ ۳۰۶

. هر چه پیامبر به شما داد بستانید ، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید .

و خداوند در قرآن کریم فرموده است که اساس و شرط قبولی اعمال تبعیت و اطاعت پیامبر (ص) می باشد :

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ۚ ۳۰۷

۳۰۴ - الانفال / ۸

۳۰۵ - آل عمران / ۳۱

۳۰۶ - الحشر / ۷

۳۰۷ - محمد / ۳۳

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و اعمال خویش را باطل مسازید

پس با توجه به آیات فوق با مخالفت رسول خدا (ص) تمام اعمال متولی این فتوحات در دنیا و آخرت باطل بوده و فضیلت بشمار نمی آید .

یکی دیگر از دلائل غیر شرعی بودن این فتوحات عدم مشارکت امیرالمومنین در آنها می باشد . حضرت علی (ع) که در تمام غزوات پیامبر صلی الله علیه واله نقش موثر داشته اند اما در فتوحات عمر نه تنها پیشنهاد فرماندهی سپاه را قبول نکرد<sup>۳۰۸</sup> بلکه در طول بیست و پنج سال خانه نشینی چه در فتوحات و چه در غیر از آن هیچگاه شمشیر دست نگرفت.<sup>۳۰۹</sup>

اینکه مخالفین ادعا می کنند که امام حسن و حسین علیهما السلام در فتوحات شرکت داشته اند از دروغ های تاریخی بوده و هیچکدام از آنها در جنگها شرکت نداشته اند و روایتی که مبنی بر شرکت این دو امام نقل می شود از تاریخ طبری ( که یکی از کتب اهل سنت می باشد ) است که سند این روایت بعلت مجهول بودن راوی ضعیف و بی اعتبار است .

سند روایت :

حدثني عمر بن شبة قال حدثني علي بن محمد<sup>۳۱۰</sup> عن علي بن مجاهد عن حنث بن مالك قال قال غزا سعيد بن العاص من الكوفة سنة ثلاثين يريد خراسان ومعه حذيفة بن اليمان وناس من أصحاب رسول الله ومعه الحسن والحسين وعبدالله بن عباس وعبدالله بن عمر وعبدالله بن عمرو بن العاص وعبدالله بن الزبير وخرج عبدالله بن عامر...<sup>۳۱۱</sup>

اشکالات سند روایت :

۱- ضعف سند روایت :

---

۳۰۸ - بلاذری در فتوح البلدان ص ۲۶۴ می نویسد : وعرض (عمر) علی علی الشخوص فاباه . مسعودی در مروج الذهب ج ۲ ص ۳۱۸ می نویسد : فخرج عثمان فلقى عليا فذاكره ذالك ( یعنی قائدا علی الجیش ) فابی علي ذلك وكره ، فعاد عثمان الى عمر فاخبره .

۳۰۹ - وَجَمِيعِ الْخُرُوبِ الَّتِي خَضَرَهَا عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثَةَ خُرُوبٍ الْجَمَلُ وَصَفِينَ وَخَزْبُ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ . مجموعة الفتاوى - ابن تيمية - ج ۴ ص ۴۹۳  
۳۱۰ - این راوی همان علی بن محمد المدائنی می باشد . تهذیب الکمال ج ۲ ص ۴۳۹  
۳۱۱ - تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۰۷

الف) علی بن مجاهد :

برزنجی در کتاب صحیح و ضعیف تاریخ الطبری روایت مذکور را در قسمت ضعیف تاریخ طبری نقل کرده و علت ضعف آن را وجود علی بن مجاهد انسته و می نویسد :

فی إسنادہ علی بن مجاهد وهو متروک إن کان هو الکابلی وإلا فمجهول والله أعلم.<sup>۳۱۲</sup>

در سند روایت علی بن مجاهد است که اگر علی بن مجاهد کابلی باشد متروک و در غیر اینصورت مجهول الحال است.

ب) حنش بن مالک :

حنش (یا حسن) بن مالک تغلبی (یا ثعلبی) : این شخص با تمامی القاب واسامی ذکر شده در کتب اهل سنت مجهول الحال است .

۲-تعارض متن این روایت با روایت دیگری که طبری در تاریخ خود نقل کرده است :

طبری همین روایت را در جای دیگر ذکر کرده ولی نام حسنین علیهما السلام را جزء شرکت کنندگان در جنگ ذکر نکرده است :

وحدثنی عمر بن شبة قال حدثنا علی بن محمد قال أخبرنی علی بن مجاهد عن حنش بن مالک التغلبی قال غزا سعید سنة ثلاثین فأتی جرجان وطبرستان معه عبدالله بن العباس وعبدالله بن عمر وابن الزبیر وعبدالله بن عمرو بن العاص<sup>۳۱۳</sup>

مساله عدم حضور ائمه علیهم السلام در فتوحات تا جایی معروف بوده که بعضی علمای اهل سنت به صراحت منکر حضور امام حسن (ع) در فتح گرگان شده اند .

جرجانی در تاریخ خود می نویسد :

وذكر عباس بن عبد الرحمن المروزی فی كتابه التاريخ قال قدم الحسن بن علی وعبد الله بن الزبیر أصبهان مجتازین إلى جرجان فان ثبت هذا يدل علی أنه كان فی أيام أمير المؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه<sup>۳۱۴</sup>

۳۱۲ - البرزنجی، صحیح و ضعیف تاریخ الطبری ج ۸ ص ۴۸۲

۳۱۳ - همان ج ۲/ص ۶۰۸

۳۱۴ - تاریخ جرجان ج ۱/ص ۴۸

ابن عباس بن عبد الرحمن مروزی در کتاب تاریخ خود می گوید : حسن بن علی و عبد الله بن زبیر به اصفهان آمده و قصد گرگان داشتند ؛ اگر این مطلب صحیح باشد دلالت می کند که در زمان امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوده است . ( ونه در لشکر کشی های عثمان )

## بخش ۲۸. جریان شناسی

### ۸۴- آیا تشیع را صفویه تاسیس کرده اند ؟

#### بخش اول

این شبهه یکی دیگر از شبهات بی اساس دشمنان مذهب اهل بیت علیهم السلام است که هرفرد با کمترین اطلاع تاریخی می تواند بی اساسی و پوچی این شبهه را در یابد .  
با رجوع به تاریخ می بینیم که شاه اسماعیل صفوی ( که وهابیت ادعا میکنند او مؤسس مذهب تشیع است ) در قرن هشتم و نهم هجری قمری حکومت می کردند و این در صورتی است که بزرگان علمای متکلم امامیه همچون مومن الطاق ، هشام بن الحکم ، زراره بن اعین ، سعد بن عبدالله قمی و... از همان قرن اول و دوم هجری مناظرانشان را با مخالفین خود شروع کرده بودند .  
علمای بزرگ شیعه همچون شیخ صدوق ، شیخ مفید ، شیخ طوسی ، سید رضی و سید مرتضی و... همگی در قرن سوم ، چهارم و پنجم می زیسته اند یعنی تقریباً ۴۰۰ سال قبل از دنیا آمدن شاه اسماعیل صفوی . البته ناگفته نماند که در زمان دولت صفوی انتشار تشیع بصورت گسترده ای اتفاق افتاد .  
بنابراین مذهب تشیع نه تنها ساخته شاه اسماعیل صفوی نیست بلکه با رجوع به روایات اهل سنت نیز پی خواهیم برد که شخص مبارک پیامبر (ص) تنها مؤسس این مذهب بوده است .  
بزرگان اهل سنت در تفسیر آیه : ( **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** ) روایت کرده اند : زمانی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی امیر المؤمنین فرمودند : منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید .

لما نزلت هذه الآية قال الرسول لعلي يا علي ( ع ) هم أنت و شيعتك . ۳۱۵

روایت فوق را محمد بن جریر طبری در تفسیر خود در ذیل آیه ذکر کرده است ، ذکر این روایت در تفسیر طبری بدین خاطر حائز اهمیت است که ابن تیمیه حرانی این تفسیر را یکی از معتبرترین تفاسیر اهل سنت دانسته و می نویسد :

۳۱۵ - تفسیر الطبري ج ۳ ، ص ۱۴۶ - الصواعق المحرقة لابن حجر ص ۹۶ ؛ شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني ج ۲ ، ص ۳۵۶ -

۶۶ ح ۱۱۲۵ - ۱۱۴۸ ؛ الدر المنثور - سيوطي - ج ۶ ، ص ۳۷۹



وَأَمَّا "التَّفَاسِيرُ" الَّتِي فِي يَدِي النَّاسِ فَأَصَحُّهَا "تَفْسِيرُ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ" فَلِنَّهُ يَذْكُرُ مَقَالَاتِ السَّلَفِ بِالْأَسَانِيدِ الثَّابِتَةِ وَكَيْسَ فِيهِ بَدْعَةٌ وَلَا يَنْقُلُ عَنِ الْمُتَّهَمِينَ. ٣١٦

تفسیر محمد بن جریر طبری صحیحترین کتاب تفسیری است که نزد مردم می باشد چراکه گفته های سلف را با سندهای ثابت (معتبر) نقل می کند ، در این کتاب بدعتی وجود ندارد و مولف از افراد متهم نقل روایت نکرده است .

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۱۱**

### **بخش دوم - تفاوت مذهب شیعه و اهل سنت با وهابیت در چیست ؟**

در پاسخ به این سوال باید گفت تفاوت‌های بسیار زیادی بین دو مذهب شیعه و اهل سنت با فرقه تکفیری وهابیت وجود دارد لکن مهمترین این تفاوتها را می توان در موارد ذیل خلاصه کرد ، قبل از پرداختن به این موضوع ذکر این نکته را لازم میدانیم که در مسائل ذیل الذکر شیعیان با اهل سنت هم نظر و هم عقیده هستند بنابراین به جهت پرهیز از اطاله گویی تنها به نقل دیدگاه اهل سنت اکتفا خواهیم کرد .

#### **تفاوت اول: تکفیر عموم مسلمانان به بهانه های واهی:**

یکی از اساسی ترین تفاوت‌های وهابیت با دیگر فرق اسلامی بحث تکفیر است ، بر همین اساس وهابیت شمار زیادی از مسلمانان اهل سنت و شیعه را از روز اول تاریخ تاسیس خود بنام دین ناب محمدی تا به امروز قتل عام کردند که در اثر آن چهره ی نا خوشایندی از اسلام در ذهن جوامع بشری ترسیم شد .

قنوجی بخاری در کتاب ابجد العلوم خود در شرح حال محمد بن عبدالوهاب می نویسد :

شیخ محمد بن عبدالوهاب کسی است که فرقه وهابیت به او نسبت داده می شود ، او دارای دو خصلت بسیار مهم است که مورد انکار علما قرار گرفته است :

اول : تکفیر تمام مردم زمین بر اساس ادله واهی و

دوم : قتل مردم بی گناه بدون هیچ حجت و برهانی .

قنوجی بخاری در ادامه می نویسد :

٣١٦ - مجموعة الفتاوى - ابن تیمیة - ج ١٣ ص ٣٨٥

این خصلتها باعث شد که تمامی مسلمانان را در هر جایی از دنیا باشند را تکفیر کند و براساس نظریات خود به جنگ با آنها پرداخت. فرقه وهابیت بر این باور بودند که تنها خود موحد هستند و هر کس با عقاید آنها مخالفت کند مشرک است، بر همین اساس قتل اهل سنت و علمای آنها را نیز مباح دانستند!<sup>۳۱۷</sup>

ابن تیمیه در کتاب مجموع الفتاوی خود بصراحت تمام اهل سنت را مرتد دانسته و می نویسد:

فَمَنْ قَالَ: أَنَا شَافِعِيُّ الشَّرْعِ أَشْعَرِيُّ الْعِتْقَادِ قُلْنَا لَهُ: هَذَا مِنْ الْأَضْدَادِ لَا بَلْ مِنَ الْإِرْتِدَادِ!<sup>۳۱۸</sup>

هر کس بگوید که در فقه پیرو امام شافعی و در اعتقادات پیرو ابی الحسن اشعری هستیم، به او می گوئیم این دو مقوله باهم تضاد دارد، بلکه از ارتداد است!

و این در حالی است که تمام پیروان مذاهب اربعه اهل سنت (بجز تعدادی بسیار اندک) در اعتقادات پیرو ابی الحسن اشعری هستند!<sup>۳۱۹</sup>

### تفاوت دوم: توسل به مرده و طلب از غیر خدا شرک است و مستغیث باید کشته شود.

محمد بن عبدالوهاب در خصوص کسانی که بین خود و خداوند واسطه قرار می دهند می نویسد:

وَأَنْ قَصَدَهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَالْأَنْبِيَاءُ، وَالْأَوْلِيَاءُ، يَرِيدُونَ شَفَاعَتَهُمْ وَالتَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ بِذَلِكَ هُوَ الَّذِي أَحْلَ دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ.<sup>۳۲۰</sup>

«همانا هدف آنان وسیله تقرّب به خداوند و شفیع قرار دادن پیامبران، و صالحان است، به همین جهت خونشان حلال و قتلشان جایز است».

او در جای دیگر می نویسد:

۳۱۷ - قال الشيخ الإمام العلامة: محمد بن ناصر الحازمي الأخذ عن شيخ الإسلام: محمد بن علي الشوكاني: هو رجل عالم متبع الغالب عليه في نفسه الاتباع ورسائله معروفة وفيها المقبول والمردود وأشهر ما ينكر عليه خصلتان كبيرتان: الأولى: تكفير أهل الأرض بمجرد تلفيق لا دليل عليها... الثانية: التجاري على سفك الدم المعصوم بلا حجة ولا إقامة برهان... وتعدى ذلك إلى تكفير جمهور المسلمين وقد قاتلهم بهذا الوجه الذي أبداه... لكنهم اعتقدوا أنهم هم المسلمون وأن من خالف اعتقادهم مشركون واستباحوا بذلك قتل أهل السنة وقتل علمائهم... القنوجي البخاري، إجد العلوم ج ۳ ص ۱۹۴-۱۹۸

۳۱۸ - مجموع الفتاوى ج ۴ ص ۱۱۷

۳۱۹ - وهؤلاء الحنفية والشافعية والمالكية وفضلاء الحنابلة - ولله الحمد - في العقائد يد واحدة كلهم على رأي أهل السنة والجماعة، يدينون الله تعالى بطريق شيخ السنة أبي الحسن الأشعري رحمه الله، لا يحيد عنها إلا رعا ع من الحنفية والشافعية، لحقوا بأهل الاعتزال، وزعاع من الحنابلة لحقوا بأهل التجسيم، وبرأ الله المالكية فلم نر مالكيًا إلا أشعريًا عقيدة. تاج الدين السبكي، معيد النعم ومبيد النقم ص ۶۲

۳۲۰ - كشف الشبهات ص ۱۶

فمن عبد الله ليلاً ونهاراً ثم دعا نبياً أو ولياً عند قبره فقد اتخذ الهين اثنين ولم يشهد ان لا اله الا الله لان الله هو المدعو كما يفعل المشركون اليوم عند قبر الزبير او عبد القادر او غيرهم وكما يفعل قبل هذا عند قبر زيد وغيره؛<sup>٣٢١</sup>

«كسی که خداوند را در شب و روز عبادت می‌کند؛ اما پیامبر و یا اولیاء را نزد قبرش می‌خولند؛ دو خدا برایش گرفته و به وحدانیت خداوند شهادت نداده است؛ زیرا خداوند خوانده می‌شود. همچنانکه امروزه مشرکان در نزد قبر زبیر و یا عبدالقادر و یا غیر آنها انجام می‌دهند؛ همان‌گونه که پیش از این در نزد قبر زید و غیره انجام می‌دادند.»

ابن عثیمین می‌نویسد :

الثالث: أن تدعو مخلوقاً لا يجيب بالوسائل الحسية المعلومه كدعاء الأموات فهذا شرك أكبر أيضاً؛<sup>٣٢٢</sup>

«سومین نوع توسل این است که از مخلوقی همچون مرده طلب کنی که بواسطه وسائل حسی و معلوم پاسخگو نیست ، پس این نیز شرک اکبر می باشد»  
و این در حالی است که جمهور اهل سنت توسل به اموات و استغاثه از آنها را جائز و از سیره سلف امت می دانند .

سبکی (یکی از ائمه و فقهای مشهور اهل سنت ) می نویسد :

اعلم انه يجوز ويحسن التوسل والاستغاثة والتشفع بالنبي (صلى الله عليه وسلم) إلى ربه سبحانه وتعالى وجواز ذلك وحسنه من الأمور المعلومه لكل ذي دين، المعروفه من فعل الأنبياء والمرسلين وسير سلف الصالحين والعلماء والعوام من المسلمين، ولم ينكر أحد ذلك من أهل الأديان، ولا سمع به في زمن من الأزمان، حتى جاء ابن تيمية فتكلم في ذلك بكلام يلبس فيه على الضعفاء الأغمار وابتدع مالم يسبق اليه في سائر الأعصار؛<sup>٣٢٣</sup>

«بدان که جایز و نیکو است توسل و استغاثه و طلب شفاعت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نزد پروردگار سبحان و بلندمرتبه، و جواز و حُسن آن از امور معلوم نزد هر صاحب دین بوده و معروف از فعل انبیاء و مرسلین و سیره سلف صالح و علما و عوام از مسلمانان است، هیچ دینداری آن را انکار نکرده و به گوش هیچ

<sup>٣٢١</sup> - الرسائل الشخصية، ج ١، ص ١٦٦

<sup>٣٢٢</sup> - مجموع فتاوی و رسائل العثیمین ج ٢ ص ١٦٠

<sup>٣٢٣</sup> - تقی الدین سبکی، علی، شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام ص ٣٥٧

کس در هیچ زمانی نخورده است، تا آنکه ابن تیمیه آمد و در این باره سخنی گفت که مطالب را برای عقول ضعیف و پوشیده مشکل ساخت و بدعتی گذاشت که در هیچ عصری سابقه نداشته است.»

ابن حجر هیشمی نیز می نویسد :

**ولنه يتوسل به فی کل خیر قبل بروزه لهذا العالم وبعده فی حیلته وبعده وفلته وکذا فی عرصات  
القیامة فیشفع الی ربه هذا مما قام الاجماع علیه و تواتر به الاخبار.**<sup>۳۲۴</sup>

«توسل به رسول خدا (ص) در هر حالی جایز است ، قبل از ولادت ایشان<sup>۳۲۵</sup>، در زمان حیاتشان ، بعد از وفات و همچنین در عرصات قیامت ، این مساله ای است که در خصوص آن اجماع وجود دارد و با احادیث متواتر ثابت شده است .»

محمد عمر سربازی ( از علمای برجسته اهل سنت در ایران ) یکی از فرق های اهل سنت و وهابیت را بحث اعتقاد به توسل دانسته است و می نویسد :

«بین وهابی نجدی و میان مقلدین مذاهب چند فرق هست ، اول اینکه این وهابیها قائل به تقلید نیستند ، دوم اینکه تصوف را منکرند، سوم توسل بالاموات را مطلقا نفی می کنند و و.»<sup>۳۲۶</sup>

### **تفاوت سوم : تبرک به آثار اولیاء خصوصا پیامبر (ص) شرک است!**

ابن تیمیه می نویسد :

**وأما التمسح بالقبر - أی قبر کان - وتقبيله، وتمریغ الخد علیه فمنهی عنه باتفاق المسلمین، ولو  
کان ذلک من قبور الأنبياء، ولم يفعل هذا أحد من سلف الأمة وأئمتها، بل هذا من الشرک،**<sup>۳۲۷</sup>  
«و اما متبرک شدن به قبر ( بواسطه مسح ، بوسیدن و مالیدن صورت به آن ) ، هر قبری که باشد گرچه از قبور انبیاء هم باشد ، مورد نهی است ، هیچکدام از سلف امت و ائمه آن این فعل را انجام نداده اند بلکه این فعل شرک می باشد.»

ابن باز نیز تبرک به ضریح قبر پیامبر (ص) را شرک اکبر دانسته است و می نویسد :

<sup>۳۲۴</sup> - الجوهر المنظم ص ۱۵۳

<sup>۳۲۵</sup> - طبق روایتی برخی از یهود و نصارا به رسول خدا (ص) قبل از ولادتشان توسل می کردند.

<sup>۳۲۶</sup> - فتاوی منیع العلوم کوه ون ج ۱ ص ۲۸۷

<sup>۳۲۷</sup> - زیارة القبور والاستنجد بالمقبور ص ۵۴

قال شيخنا: التمسح والتبرك بشبابيك المسجد الحرام إن أراد أنها عبادة فهو بدعة، وإن كان يطلب منها البركة والنفع فهو من الشرك الأكبر.<sup>۳۲۸</sup>

ابن عثيمين سلفی نیز همین فتوا را دارد.

التبرك بالقبور حرام ونوع من الشرك.<sup>۳۲۹</sup>

آنچه گذشت دیدگاه ائمه وهابیت در خصوص مساله تبرک به قبور، خصوصاً تبرک به قبر پیامبر (ص) بود که ابن تیمیه به دروغ گفته بود هیچ کس از سلف امت این فعل را انجام نداده است، در ادامه بطلان ادعای او را ثابت کرده و دیدگاه اهل سنت را ذکر خواهیم کرد تا تفاوت این فرقه ضاله با اهل سنت بوضوح روشن شود.

تبرک ابویوب انصاری به قبر رسول خدا (ص) :

ابو ایوب انصاری یکی از اصحاب جلیل القدر رسول خدا (ص) می باشد که به قبر مبارک رسول خدا (ص) متبرک شده است. حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک خود روایت می کند :

عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، قَالَ: أَقْبَلَ مَرَوَانَ يَوْمًا فَوَجَدَ رَجُلًا وَأَضِعًا وَجْهَهُ عَلَى الْقَبْرِ، فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ وَقَالَ: أَتَدْرِي مَا تَصْنَعُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَالَ: جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَمْ آتِ الْحَجَرَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَا تَبْكُوا عَلَى الدِّينِ إِذَا وَلِيَهُ أَهْلُهُ، وَلَكِنْ ابْكُوا عَلَيْهِ إِذَا وَلِيَهُ غَيْرُ أَهْلِهِ» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخْرِجَاهُ<sup>۳۳۰</sup>

از داوود بن ابی صالح نقل شده است که روزی مروان دید که شخصی صورتش را بر قبر پیامبر - گذاشته است؛ پس گفت: آیا می دانی چه کاری را انجام می دهی؟ نزدیک آمد و دید که آن شخص ابویوب انصاری است. ابویوب گفت: بلی من آمده ام پیش رسول خدا- و پیش سنگ نیامده ام. از رسول خدا- شنیدم که می فرمود: برای دین گریه نکنید زمانی که افراد شایسته حاکم باشند؛ ولی زمانی گریه کنید که ناهلان حکومت می کنند.

این روایت را حاکم و ذهبی صحیح دانسته اند.<sup>۳۳۱</sup>

۳۲۸ - مسائل الإمام ابن باز ص ۴۷

۳۲۹ - مجموع فتاوی ورسائل العثيمين ج ۲ ص ۲۴۹

۳۳۰ - المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۵۶۰

۳۳۱ - همان

همان طور که تقی الدین سبکی در شفاء السقام گفته است،<sup>۳۳۲</sup> یکی از چیزهایی که از این روایت به خوبی فهمیده می شود بحث تبرک و تمسح به قبر نبی صل الله علیه و آله و سلم است که مروان به آن اعتراض کرده است و جناب ابو ایوب در پاسخ گفته است: «من نزد پیامبر آمده ام نه نزد سنگ». این مطلب برخلاف ادعای وهابیان است.

### تبرک بلال به قبر رسول خدا (ص) :

سمهودی در کتاب وفاء الوفاء خود می نویسد :

رواه ابن عساکر بسند جيد عن أبي الدرداء رضی الله تعالی عنه :... ثم إن بلالا رأى فی منامه النبی صلی الله تعالی علیه وسلم وهو یقول: ما هذه الجفوة یا بلال؟ أما آن لك أن تزورنی یا بلال؟ فانتبه حزینا وجلا خائفا، فركب راحلته وقصد المدينة فأتی قبر النبی صلی الله تعالی علیه وسلم، فجعل یبکی عنده ویمرغ وجهه علیه، فأقبل الحسن والحسین رضی الله تعالی عنهما، فجعل یضمهما ویقبلهما،<sup>۳۳۳</sup>

ابن عساکر با سندی نیکو (معتبر) از ابی الدرداء روایت کرده است که : بلال، موذن پیامبر، رسول خدا را در خواب دید که به او می فرماید: ای بلال، این چه جفایی است؟ آیا وقت آن نشده که به زیارت من آیی؟ بلال بیدار شد و اندوهگین و ترسان گشت. بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن. چون حسن و حسین علیهم السلام آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید.

آیا وهابیت سخن ابن تیمیه (که در بالا ذکر شد) را می پذیرند و این صحابه رسول خدا (ص) را مشرک می دانند!؟

احمد بن حنبل یکی از ائمه اهل سنت می باشد که وهابیت خود را در کلام و فقه حنبلی می دانند و ارادت ویژه ای نسبت به او دارند، او نیز قائل به جواز تبرک به قبر پیامبر می باشد.

عبدالله فرزند احمد، از پدرش در خصوص این مساله سوال می کند :

سألته عن الرجل یمس منبر النبی صلی الله علیه وسلم یتبرک بمسه ویقبله ویفعل بالقبر مثل ذلك أو نحو هذا یرید بذلك التقرُّب إلی الله جلّ وعزّ فقال لا بأس بذلك.<sup>۳۳۴</sup>

<sup>۳۳۲</sup> - تقی الدین سبکی، شفاء السقام، ص ۲۷۹

<sup>۳۳۳</sup> - وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی (۴ / ۱۸۲)

<sup>۳۳۴</sup> - العلل ومعرفة الرجال ج ۲، ص ۴۹۲

پسر احمد بن حنبل می گوید از پدرم در مورد شخصی که منبر پیامبر را لمس می کند و با لمس آن تبرک می کند و آن را می بوسد و با قبر پیامبر نیز چنین می کند و هدفش تقرب به خداوند می باشد پرسیدم و پدرم (احمد بن حنبل) گفت اشکالی ندارد.  
آیا وهابیت امام خودشان را مشرک می دانند!؟

### تفاوت چهارم : سفر برای زیارت قبر رسول خدا (ص) یا قبور دیگر صالحین شرک است!

شد الرحال یا به قصد زیارت، سفر کردن . مساله ای است که وهابی ها معتقدند هر کس برای زیارت کردن سفر کند ، مشرک است . این نص سخن ابن تیمیه می باشد :

ومن حج إلى قبر من القبور فهو مشرک بل لو سافر إلى مسجد لله غير المساجد الثلاثة ليعبد الله فيها كان عاصيا لله ورسوله فكيف إذا سافر إلى غير الثلاثة ليشرك بالله ... ۲۳۵

کسی که برای زیارت قبری از قبور سفر کند ، او مشرک است . (حج یعنی سفر کردن برای زیارت). هر کس برای رفتن به مسجدی سفر کند ، برای این که خداوند را عبادت کند ، او هم از دستور خداوند و هم از دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) سر پیچی کرده است . پس اگر برای غیر این سه مسجد (مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی ) سفر کند ، مشرک است .

و این در حالی است که صحابه برای زیارت قبر رسول خدا (ص) سفر میکردند ، همچون بلال :

سمهودی در کتاب وفاء الوفاء خود می نویسد :

رواه ابن عساکر بسند جيد عن أبي الدرداء رضی الله تعالی عنه :... ثم إن بلالاً رأى فی منامه النبی صلی الله تعالی علیه وسلم وهو یقول: ما هذه الجفوة یا بلال؟ أما آن لك أن تزورنی یا بلال؟ فانتبه حزینا وجلا خائفًا، فركب راحلته وقصد المدينة فأتی قبر النبی صلی الله تعالی علیه وسلم، فجعل يبکی عنده ويمرغ وجهه علیه، فأقبل الحسن والحسين رضی الله تعالی عنهما، فجعل يضمهما ويقبلهما، ۲۳۶

ابن عساکر با سندی نیکو (معتبر) از ابی الدرداء روایت کرده است که : بلال، موذن پیامبر، رسول خدا را در خواب دید که به او می فرماید: ای بلال، این چه جفایی است؟ آیا وقت آن نشده که به زیارت من آیی؟ بلال بیدار شد و ندوهگین و ترسان گشت. بر مرکب خود سوار شده به زیارت قبر پیامبر در مدینه آمد و

۳۳۵ - ابن تیمیه ، منهاج السنه ، ج ۲ ، ص ۴۴۰

۳۳۶ - وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى (۱۸۲ / ۴)

شروع کرد به گریستن و صورت بر قبر پیامبر مالیدن. چون حسن و حسین علیهم السلام آمدند، آن دو را در آغوش کشید و بوسید.

بلکه حتی رسول خدا (ص) به نیت زیارت قبور سفر می کردند، البانی سلفی در کتاب صحیح سنن ابی داود نقل میکند :

حدثنا حامد بن يحيى حدثنا محمد بن معن المدني أخبرني داود بن خلدة عن ربيعة بن أبي عبد الرحمن عن ربيعة يعني ابن الهدير قال ما سمعت طلحة بن عبيد الله يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثا قط غير حديث واحد قال قلت وما هو قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد قبور الشهداء حتى إذا أشرفنا على حرة واقم فلما تدلينا منها وإذا قبور بمحنية قال قلنا يا رسول الله أقبور إخواننا هذه قال قبور أصحابنا فلما جئنا قبور الشهداء قال هذه قبور إخواننا. ٣٣٧

ما همراه رسول خدا صلی الله وعلیه وآله که عازم زیارت قبور شهدا بود، از شهر بیرون رفتیم؛ تا این که مشرف به حره واقم شدیم. هنگامی نزدیک آن جا رسیدیم، آن جا قبوری در بلندی واقع شده بودند. در این هنگام به رسول خدا صلی الله وعلیه وآله گفتیم: ای رسول خدا! آیا اینها قبور برادران ماست؟ فرمود: اینها قبور اصحاب ماست. هنگامی که نزدیک قبور شهدا آمدیم، فرمود: اینها قبور برادران ماست.

برای بیان دیدگاه علمای اهل سنت در اینخصوص همین بس که منکر سفر برای زیارت قبر رسول خدا (ص) را کافر دانسته اند . ٣٣٨

و در کتاب الموسوعة الفقهية الكويتية آمده است :

ذهب جمهور العلماء الى انه يجوز شد الرحال لزيارة القبور لعموم الأدلة و خصوصا قبور الأنبياء و الصالحين . ٣٣٩

«جمهور علما بر این دیدگاه هستند که سفر برای زیارت عموم قبور ، خصوصا قبور انبیاء و صالحین جایز است ، «

٣٣٧ - صحیح سنن ابی داود ج ١ ص ٥٧١

٣٣٨ - وقد فرط ابن تيمية من الحنابلة حيث حرم السفر لزيارة قبر النبي (ص) كما افترط غيره حيث قال كون الزيارة قرينة معلومة من الدين بالضرورة وجاحده محكوم عليه بالكفر ولعل الثاني اقرب الى الصواب لان تحريم ما اجمع عليه العلماء فيه بالاستحباب يكون كفرا لانه فوق تحريم المباح المتفق عليه في هذا الباب. القاري شرح الشفاء للقاضي عياض ج ٣ ص ١٥١

٣٣٩ - الموسوعة الفقهية الكويتية ج ٢٤ ص ٨٩



## تفاوت پنجم: مرده ها صدای زنده ها را نمی شنوند!

از کلمات و فتاوی و هابیان معاصر به دست می آید که آنها به طور مطلق سماع موتی را قبول ندارند و لذا در صدد رد آن هستند. برای نمونه، به استفتاء زیر که از مجمع دائمی افتاء عربستان پرسیده شده، دقت بفرمایید: قرأت فی کتاب الحاوی للفتاوی للامام السیوطی أن المیت یسمع کلام الناس، وثنائهم علیه، وقولهم فيه، وكذلك يعرف من يزوره من الأحياء، وإن الموتی يتزاورون، فهل هذا حسن؟

در کتاب فتاوی امام سیوطی آمده است که مرده، صدای مردم، مدح و ثنای آنها درباره خود و گفتار بازماندگان را درباره خود می شنود و همچنین، مرده کسانی را که او را زیارت می کنند می شناسد و اینکه مردگان به زیارت همدیگر می روند. آیا این مطالب درست است؟

جواب: الأصل عدم سماع الأموات کلام الأحياء، إلا ما ورد فيه النص؛ لقول الله سبحانه يخاطب نبي ص: (فَأِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى) (الآية (روم) (٣٠): آية ٥٢)، وقوله سبحانه: (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (فاطر (٣٥): آية ٢٢).

اصل این است که مردگان صدای زندگان را نمی شنوند، مگر در جایی که دلیل خاصی وارد شده باشد. دلیل ما بر عدم سماع مردگان این آیه است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را مخاطب قرار داده و می فرماید: «تو نمی توانی مردگان را بشنوانی»، و نیز می فرماید: «تو نمی توانی مردگان در قبرها را شنوا سازی».<sup>۳۴۰</sup>

آل الشيخ مفتی عربستان سعودی نیز همین تعبیر را دارد:

والأصل أن الميت لا يسمع لقوله: {وَمَا أَنْتَ بِمُسْمَعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ} <sup>۳۴۱</sup>

همچنین شیخ عبد الله أبو بطين در کتاب تأسیس التقديس فی کشف تلبیس داوود جرجیس می گوید:

فالمتصف بعدم سماع الدعاء، وعدم الاستجابة، أو المتصف بأحدهما ممتنع دعائه شرعاً وعقلاً؛<sup>۳۴۲</sup>

کسی که متصف به عدم شنیدن و عدم استجابات، یا به یکی از این دو باشد، شرعاً و عقلاً خواندنش ممتنع است.

همان طور که مشاهده می شود و هابیان به طور مطلق سماع اموات را انکار می کنند و سخن گفتن با آنها را لغو و ممنوع می دانند. حال با در نظر داشتن این نظرات به سراغ کلمات بزرگان و هابیت می رویم تا ببینیم چه اندازه با این نظریه همخوانی دارد؟

<sup>۳۴۰</sup> - أحمد بن عبد الرزاق الدوبيش، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلميه والافتاء، ج ٩، ص ٨٢، فتوى ٩٢١٦

<sup>۳۴۱</sup> - شرح الطحاوية لصالح آل الشيخ = إتحاف السائل بما في الطحاوية من مسائل ص ٧٤١

<sup>۳۴۲</sup> - عبد الله بن عبد الرحمن ملقب به "أبأبطين"، تأسيس التقديس في كشف تلبیس داوود جرجیس، ص ٩٠

ابن تیمیه :

ابن تیمیه سماع موتی را پذیرفته است و حتی به تأویل عایشه از کلام پیامبر (ص) <sup>۳۴۳</sup> تعریضی زده و ادله منکران سماع موتی را رد کرده و می گوید:

و عائشة تأولت فيما ذكرته كما تأولت أمثال ذلك. والنص الصحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم مقدم على تأويل من تأول من أصحابه وغيره وليس في القرآن ما ينفي ذلك فإن قوله: «لنك لا تسمع الموتى» إنما أراد به السماع المعتاد الذي ينفع صاحبه فإن هذا مثل ضرب للكفار والكفار تسمع الصوت لكن لا تسمع سماع قبول بفقهِه واتباع كما قال تعالى: «ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء ونداء». فهكذا الموتى الذين ضرب لهم المثل لا يجب أن ينفي عنهم جميع السماع المعتاد أنواع السماع كما لم ينف ذلك عن الكفار؛ بل قد انتفى عنهم السماع المعتاد الذي ينتفعون به وأما سماع آخر فلا ينفي عنهم.

عایشه در آنچه ذکر کرده است تأویل نموده که اینک در امثال آن هم تأویل می کرد. نص صحیح پیامبر (صلی الله علیه وسلم) بر هر تأویلی از صحابه یا غیره مقدم است و در قرآن چیزی که با این مطلب منافات داشته باشد وجود ندارد. زیرا در آیه «لنک لا تسمع الموتی» سماع معتادی که برای صاحبش نفعی برساند، اراده شده است، مانند کفار است که صدا را می شنوند ولی این شنیدن، شنیدن قبول و تبعیت نیست، که اینک خداوند می فرماید: «ومثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء ونداء». پس از امواتی که برای آنها مثال زده شد نمی توان تمام انواع سماع را نفی کرد، که اینک از کفار هم نفی نمی شود، بلکه از آنها سماعی که به آنها نفعی برساند منتفی می شود، ولی دیگر شنیدنی ها را نمی توان از آنها منتفی دانست» <sup>۳۴۴</sup>.

ابن تیمیه به صراحت روشن می کند که آیات بر آنچه وهابیان ادعا می کنند دلالت ندارد. او روایت زیر را صحیح دانسته، با آن بر شنیدن مردگان استدلال می کند:

وثبت عنه في الصحيح أنه قال لولا أن لا تدافنوا لسألت الله أن يسمعكم عذاب القبر مثل الذي أسمع وثبت عنه في الصحيح أنه نادى المشركين يوم بدر لما ألقاهم في القليب وقال ما أنتم بأسمع لما أقول منهم والآثار في هذا كثيرة منتشرة والله أعلم. <sup>۳۴۵</sup>

---

<sup>۳۴۳</sup> - نسایی در کتاب سنن، سخنی از عایشه نقل می کند که وی واقعه سخن گفتن پیامبر با کشتگان بدر را توهم راوی خوانده است. به گفته عایشه، پیامبر گرامی اسلام (ص) به جای «إنهم ليسمعون الان ما أقول»، فرموده است: «إنهم ليعلمون الان»؛ یعنی کشتگان کفار اکنون می دانند، نه می شنوند؛ أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب نسائي، المجتبی من السنن، ج ۴، ص ۱۱۰

<sup>۳۴۴</sup> - ابن تیمیه، مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۲۹۸

<sup>۳۴۵</sup> - همان، ج ۴، ص ۲۷۳

و این روایت از پیامبر در صحیح مسلم ثابت است که پیامبر فرمود: اگر نمی ترسیدم که از دفن همدیگر امتناع کنید دعا می کردم تا صدای عذاب شدن مردگان در قبر را می شنیدید، همان طوری که من می شنوم؛ و ثابت شده در صحیح بخاری و مسلم که پیامبر با کشته شدگان مشرکان، وقتی که در چاه بدر انداخت، صحبت کرد و فرمود: شما شنواتر از آنها نیستید و روایات در این باره زیاد است و الله اعلم. این تعبیرات به صراحت بیانگر شنیدن اموات است. در جای دیگری از ابن تیمیه پرسیدند: آیا مرده در قبرش حرف می زند؟ وی در پاسخ گفت:

و اما درباره این پرسش که آیا مرده در قبرش حرف می زند، پاسخ این است که مرده هم حرف می زند و هم می تواند صدای کسی را که با او حرف می زند، بشنود، همان گونه که در حدیث صحیح از نبی مکرم آمده که فرمود: «مردگان صدای نعلین را می شنوند». ۳۴۶

### ابن قیم جوزیه :

ابن قیم از بزرگان سلفی است که وهابیان او را از استوانه های مسلک خود می دانند. او دیدگاه خود را درباره حیات برزخی و سماع موتی، در کتاب مستقلی با عنوان *الروح* گرد آورده است. وی در ابتدای کتاب، در فصلی با عنوان «آیا اموات متوجه زیارت زندگان و سلام آنها می شوند؟» با تکیه بر روایات متواتر، ادعا می کند که سلف معتقد بوده اند که مردگان متوجه زیارت زندگان می شوند و بر این امر ادعای تواتر و اجماع می کند:

وَالسَّلَفُ مَجْمَعُونَ عَلَى هَذَا وَقَدْ تَوَاتَرَتْ الْأَثَارُ عَنْهُمْ بِأَنَّ الْمَيِّتَ يَعْرِفُ زِيَارَةَ الْحَيِّ لَهُ وَيَسْتَبْشِرُ بِهِ؛ ۳۴۷

سلف بر این مطلب اجماع داشتند و روایات این باب از آنها به تواتر رسیده است که میت زیارت زنده ها را درک می کند و با آن خوشحال می شود.

### ابن کثیر :

ابن کثیر از مفسرانی است که مورد تأیید وهابیان است و آنها به نظرات او بسیار اهمیت می دهند، اما مشاهده می شود که او نیز برخلاف ادعای وهابی ها آیه «وما أنت بمسمع من فی القبور» را در ارتباط با کفار معنا کرده است:

۳۴۶ - سُئِلَ: هَلْ يَتَكَلَّمُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ؟ أَمْ لَا؟ الْجَوَابُ: يَتَكَلَّمُ، وَقَدْ يَسْمَعُ أَيْضًا مِنْ كَلِمَتِهِ، كَمَا ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ قَرْعَ نَعَالِهِمْ» الفتاوى الكبرى لابن تیمیه ج ۳ ص ۷۰

۳۴۷ - ابن قیم جوزیه، الروح فی الکلام علی أرواح الأموات والأحياء بالدلائل من الكتاب والسنة، ص ۵.

أى: كما لا ينتفع الأموات بعد موتهم وصيرورتهم إلى قبورهم وهم كفار بالهدية وللدعوة إليها،  
كذلك هؤلاء المشركون الذين كتب عليهم الشقاوة، لا حيلة لك فيهم ولا تستطيع هدايتهم؛<sup>۳۴۸</sup>

ای پیامبر، همان طور که اموات کافر بعد از مرگشان و رفتن به قبر نفعی از هدایت نمی برند این مشرکان را هم که شقی شده اند نمی توانی هدایت کنی.

او مدعی است که روایات متواتر داریم که مردگان زائران قبر خود را می شناسند و با دیدن آنها خوشحال می شوند:

وقد تواترت الآثار عنهم بأن الميت يعرف بزياره الحى له ويستبشر فروى ابن أبى الدنيا فى كتاب القبول عن عائشه رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل يزور قبر أخيه ويجلس عنده إلا استأنس به ورد عليه حتى يقوم وروى عن أبى هريره رضى الله عنه قال إذا مر الرجل بقبر يعرفه فسلم عليه رد عليه السلام؛

و به درستی که روایت متواتر از صحابه وجود دارد که مرده زائر قبرش را می شناسد و خوشحال می شود، ابن ابی دنیا در کتاب قبول از عایشه روایت کرده که گفت: پیامبر - فرمود هر کس که به زیارت قبر برادر مؤمنش برود و در کنار قبرش بنشیند، از درون قبر جوابش را می دهد و از آمدنش خوشحال می شود تا اینکه از کنار قبر برود، و ابوهریره از پیامبر نقل می کند که فرمود: هر گاه که شخصی به قبر کسی گذر کند که او را می شناسد و سلام کند جواب سلامش را می دهد.<sup>۳۴۹</sup>

آنچه که تا اینجا بیان شد بوضوح ثابت میکند که وهابیت امروزی حتی با علماء و موسسین خودشان نیز مخالفت کرده اند. حال به نظر علمای اهل سنت در این خصوص خواهیم پرداخت :

### محمد بن اسماعیل بخاری

بخاری در کتاب صحیح بخاری، که اصح کتب نزد اهل سنت بعد از قرآن است، باب خاصی با عنوان «الْمَيِّتُ يَسْمَعُ خَفَقَ النَّعَالِ»<sup>۳۵۰</sup> درباره شنیدن صدای پای تشیع کنندگان توسط مردگان دارد.

### مسلم بن حجاج نیشابوری

وی نیز در صحیح خود می نویسد که مرده، حتی صدای پای تشیع کنندگان را که از کنار قبر برمی گردند، می شنود: «إِنَّ الْمَيِّتَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ إِنَّهُ لَيَسْمَعُ خَفَقَ نَعَالِهِمْ إِذَا أَنْصَرَفُوا.»<sup>۳۵۱</sup>

<sup>۳۴۸</sup> - أبوالفداء إسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى، تفسير القرآن العظيم، ج ۳، ص ۶۶۶

<sup>۳۴۹</sup> - همان، ج ۳، ص ۵۳۰

<sup>۳۵۰</sup> - محمد بن إسماعيل أبو عبدالله بخارى، صحیح بخارى، ج ۲، ص ۹۰.

<sup>۳۵۱</sup> - مسلم بن حجاج نيسابورى، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۰۱، ح ۲۸۷۰.

## ابن جریر طبری

محمد بن جریر طبری می نویسد که تعداد زیادی از علما سماع موتی را پذیرفته اند و روایات این باب را تصحیح کرده اند:

فقال جماعه یكثر عددها بتصحيحها وتصحيح القول بظواهرها وعمومها وقالوا المیت بعد موتہ یسمع کلام الأحياء ولذلك قال النبی صلی الله علیه وسلم لأهل القلیب بعد ما ألقوا فیہ ما قال قالوا وفی قوله لأصحابه إذ قالوا أتکلم أقواما قد ماتوا وصاروا أجسادا لا أرواح فیها فقال (ما أنتم بأسمع لما أقول منهم)؛<sup>۳۵۲</sup>

جماعت زیادی از علما روایات سماع مردگان در جنگ بدر را تصحیح کردند و عمل به ظاهر آن روایات کردند و قائل شدند که انسان بعد از مردن صدای زندگان را می شنود و به این دلیل است که پیامبر - با کشتگان بدر بعد از انداختنشان در چاه صحبت کردند. پیامبر به اصحابش وقتی اعتراض کردند و گفتند با مردگانی صحبت می کنید که جسد بدون روح هستند، جواب داد: شما شنواتر از آنها به حرف های من نیستید.

## قرطبی :

او در کتاب تفسیر خود می نویسد:

وبأن المیت یسمع قرع النعال إذا انصرفوا عنه إلى غیر ذلك فلو لم یسمع المیت لم یسلم علیه وهذا واضح وقد بیناه فی کتاب التذکره<sup>۳۵۳</sup>

«اگر مرده نمی شنید به او سلام نمی شد؛ پس مرده می شنود و این مطلب واضح است و ما آن را در کتاب تذکره بیان کردیم»

## ابن حجر هیثمی

وی در پاسخ به پرسش شخصی قائل است که مردگان کلام مردم را می شنوند:

هل یسمع المیت کلام الناس فأجاب بقوله نعم لحديث أحمد وجماعه إن المیت یعرف من یغسله ویحمله ویدلیه فی قبره؛<sup>۳۵۴</sup>

<sup>۳۵۲</sup> - أبی جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری، تهذیب الآثار، ج ۲، ص ۴۹۱

<sup>۳۵۳</sup> - أبو عبد الله محمد بن أحمد شمس الدین القرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۳

<sup>۳۵۴</sup> - أحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی، الفتاوی الکبری الفقهیه، ج ۲، ص ۲۹

آیا مرده کلام مردم را می شنود، جواب: بله. با توجه به روایت احمد بن حنبل و جماعتی، مرده می شناسد کسی را که او را غسل می دهد و جنازه اش را حمل می کند و کسی را که او را در قبر می گذارد.

### جلال الدین سیوطی

سیوطی نیز بر سماع موتی - اعم از انبیا و غیر آنها- تصریح دارد:

«وَأَمَّا الإدراكات كالعلم والسمع فلا شك أن ذلك ثابت لهم ولسائر الموتى»<sup>۳۵۵</sup>

«و اما ادراکات مثل علم و شنیدن، شکی نیست که ثابت است برای انبیا و برای دیگر مردگان»

### تفاوت ششم: عدم جواز تقلید و مشرک دانستن تمام مقلدان مذاهب اربعه

یکی از مسائل اختلافی وهابیت با مذاهب اسلامی همچون شیعه و اهل سنت بحث انکار جوایز تقلید است ، آنها مقلدین اهل سنت را مشرک و کافر دانسته اند .

محمد عمر سربازی ( از علمای برجسته اهل سنت در ایران ) یکی از فرق های اهل سنت و وهابیت را بحث اعتقاد به جواز تقلید دانسته است و می نویسد :

«بین وهابی نجدی و میان مقلدین مذاهب چند فرق هست ، اول اینکه این وهابیها قائل به تقلید نیستند ، دوم اینکه تصوف را منکرند، سوم توسل بالاموات را مطلقاً نفی می کنند و و.»<sup>۳۵۶</sup>

### دیدگاه وهابیت در خصوص تقلید :

ابن تیمیه می نویسد :

فمن قال أنا شافعي الشرع أشعري الإعتقاد قلنا له هذا من الأضداد لا بل من الارتداد إذ لم يكن الشافعي أشعري الإعتقاد ومن قال أنا حنبلي في الفروع معتزلي في الأصول قلنا قد ضللت إذا عن سواء السبيل فيما تزعمه إذ لم يكن أحمد معتزلي الدين والاجتهاد<sup>۳۵۷</sup>

<sup>۳۵۵</sup> - جلال الدین السیوطی، شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور، ج ۱، ص ۲۰۲

<sup>۳۵۶</sup> - فتاوی منیع العلوم کوه ون ج ۱ ص ۲۸۷

<sup>۳۵۷</sup> - مجموع الفتاوی، جلد ۴ ، صفحه ۱۷۷

هر کس بگوید من در فروع دین ، شافعی هستم و در اعتقاد و کلام ، اشعری هستم ، (ما سلفی ها) می گوییم : این حرف که بیان کردید ، با هم در تضاد است و با هم جمع نمی شوند ؛ بلکه این حرف ، ارتداد است .

البته این شافعی بودن و اشعری بودن را به عنوان مثال بیان کرده . بلکه مذاهب دیگر را هم شامل می شود ، مثلا حنفی الشرع و ماتریدی الاعتقاد که اهل سنت جنوب کشور این گونه هستند .

ابن تیمیه در جای دیگر گفته است که هر کس نسبت به مذهب معینی ( از مذاهب اربعه اهل سنت ) تعصب داشته باشد باید کشته شود! ۳۵۸

ابن قیم جوزیه ( شاگرد ابن تیمیه ) بر این باور است که خداوند و رسول الله (ص) از تقلید نهی کرده و قائلین به آن را نکوهش کرده اند! ۳۵۹

وادعی سلفی می نویسد :

« هیچ برهان و دلیلی از سوی خداوند در قران و رسول خدا در سنت در خصوص مذاهب اربعه – اینکه کسی شافعی ، حنبلی ، حنفی و یا مالکی باشد – وجود ندارد ، این مذاهب سبب تفرقه مردم شده اند » ۳۶۰  
یا صدیق حسن ، قنوجی بخاری تقلید از مذاهب را بصراحت شرک دانسته است و می نویسد :

«تقلید المذاهب من الشرك!» ۳۶۱

دیدگاه اهل سنت در خصوص تقلید :

در بالا دیدگاه وهابیت نسبت به مساله تقلید نقل شد ، حال به دیدگاه علمای اهل سنت خواهیم پرداخت :

ابواسحاق شیرازی می نویسد :

وأما من يسوغ له التقليد فهو العامي وهو الذي لا يعرف طرق الأحكام الشرعية فيجوز له أن يقلد عالما ويعمل بقوله. ۳۶۲

---

۳۵۸ - فَمَنْ فَعَلَ هَذَا كَانَ جَاهِلًا ضَالًّا؛ بَلْ قَدْ يَكُونُ كَافِرًا؛ فَإِنَّهُ مَتَى اعْتَقَدَ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ اتِّبَاعُ وَاحِدٍ بَعِيْنِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةِ دُونَ الْإِمَامِ الْآخِرِ فَإِنَّهُ يَجِبُ أَنْ يُسْتَتَابَ فَإِنْ تَابَ وَإِلَّا قُتِلَ. مجموع الفتاوى ج ۲۲ ص ۲۴۹

۳۵۹ - أَنَا مَنَعْنَا التَّقْلِيدَ طَاعَةً لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ مَنَعَ مِنْهُ، وَدَمَّ أَهْلُهُ فِي كِتَابِهِ، إِيْلَامُ الْمُوقِعِينَ عَنِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ج ۲ ص ۱۹۱

۳۶۰ - المذاهب الاربعة ما انزل الله بها من سلطان و ما ورد في كتاب الله و لا سنة رسول الله - صلى الله عليه وسلم ان ذلك يكون شافعيًا و ذلك يكون حنبليًا... فهذه المذاهب فرقت الناس ... مقبل بن هادي الوادعي ، اجابة السائل الى اهم المسائل ص ۳۱۷

۳۶۱ - صدیق حسن قنوجی البخاری ، الدين الخالص ص ۱۴۰

۳۶۲ - ابواسحاق الشيرازي ، اللع في أصول الفقه للشيرازي ص ۱۲۶

برای یک فرد عامی که از راهای دستیابی به احکام شرعی قادر به شناخت آنها نیست جائز است که از عالمی تقلید و به قول وی عمل کند

خطیب بغدادی نیز این مساله را در کتاب الفقیه والمتفقه خود ذکر کرده و مرجع تقلید را مصداق آیه « فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون » دانسته است . ۳۶۳

شاه ولی الله دهلوی می نویسد :

«امت بر جواز تقلید از این مذاهب اربعه موجود اجماع دارد.» ۳۶۴

امان الله آخوند یلمه ( حنفی نقشبندی ) می نویسد :

« تقلید یکی از ائمه اربعه ، واجب است و علمای دیوبند مقلد امام ابوحنیفه هستند » ۳۶۵

محمد طاهر مسعود می نویسد :

« برای مردم تقلید از یک امام از ائمه اربعه واجب است » ۳۶۶

### تفاوت هفتم : نذر برای اموات شرک است

از دیدگاه آقایان وهابی ، هر نوع نذری برای غیر خدا ، شرک است . البته در این جا مغالطه می کنند ، همه مسلمان ها می گویند : نذر برای غیر خدا ، شرک است . یعنی شکی در این نیست که هر کسی برای غیر خدا نذر کند ، مشرک است ؛ چون نذر ، عبادت است و باید قربه الی الله باشد و اگر غیر قربه الی الله باشد و نیت قربه الی الله نداشته باشد ، از نظر ما هم آن نذر ، باطل است . اما آقایان وهابی ، هر نوع نذری برای اموات ولو این که کسی نذر با نیت قربه الی الله کند و ثواب آن را به میتی هدیه کند یا این که مثلاً به نیت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صدقه دهد . این نوع نذر ها را هم با هم یکی کرده و می گویند این نذر ها برای غیر خدا است و شرک و کفر می باشد!

ابن تیمیه حرانی می نویسد :

---

۳۶۳ - فَهُوَ الْعَامِيُّ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ طُرُقَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ , فَيَجُوزُ لَهُ أَنْ يَقْلَدَ غَالِمًا , وَيَعْمَلُ بِقَوْلِهِ , قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ} الفقيه والمتفقه للخطيب البغدادي ج ۲ ص ۱۳۳

۳۶۴ - أَنْ هَذِهِ الْمَذَاهِبُ الْأَرْبَعَةُ الْمُدَوَّنَةُ الْمُحَرَّرَةُ قَدْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ - أَوْ مِنْ يَعْتَدُ بِهَا مِنْهَا - عَلَى جَوَازِ تَقْلِيدِهَا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا. شاه ولی

الله دهلوی ، حجة الله البالغة ج ۱ ص ۲۶۳

۳۶۵ - امان الله آخوند یلمه ، مسائل اعتقادی و فقهی از دیدگاه اهل سنت ص ۲۰۴

۳۶۶ - محمد طاهر مسعود ، عقاید اهل سنت و جماعت ص ۲۴۲



ولهذا قال علماؤنا لا يجوز بناء المسجد على القبور وقالوا أنه لا يجوز أن يندثر لقبر ولا للمجاورين عند القبر شيئا من الأشياء لا من درهم ولا من زيت ولا من شمع ولا من حيوان ولا غير ذلك كله نذر معصيه<sup>٣٦٧</sup>

علما گفتند: جایز نیست که برای قبری نذر شود و آن نذر را به همسایه های فقیر آن قبرستان بدهند. هم چنین جایز نیست که به این همسایه های فقیر یا کسانی که در قبرستان ها گدایی می کنند، پول، روغن، شمع، حیوان و نه غیر از این چیزها، داده شود. تمام این ها نذر معصیت است. در کتاب فتاوی اللجنه للدائمه للبحوث العلمیه والافتاء، با جمع آوری شیخ احمد بن عبد الرزاق درویش، چاپ دار المؤید، جلد ۲۲ کتاب الحدود والزکاه والصید، صفحه ۲۳۱ حد ارتداد را توضیح داده:

### حد الرده

س ۱: ما مفهوم الارتداد؟

ج ۱: الرده هی: الرجوع عن دین الإسلام إلى الکفر، والرده تحصل بالقول والفعل والشک والترک. فالرده بالقول: کسب الله تعالی، أو سب رسوله صلی الله علیه وسلم. والرده بالفعل: کالسجود للصلیب أو الصنم، أو الذبح للقبور، أو امتهان المصحف....

چه کارهایی باعث ارتداد می شود

سؤال اول: مفهوم ارتداد چیست؟

جواب اول: برگشتن از دین اسلام به کفر که گاهی این ارتداد با سخن، گاهی با فعل و گاهی با شک و گاهی هم با ترک است.

ارتداد با سخن: کسی نعوذ بالله به خداوند یا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فحش دهد.

گاهی هم ارتداد با انجام فعل است. مثل سجده برای صلیب یا برای بت یا این که کسی برای قبری ذبحی کند...

ابن باز نیز می نویسد:

### الذبح لغير الله شرک

<sup>۳۶۷</sup> - ابن تیمیہ، مجموع الفتاوی ج ۲۷، ص ۷۷

سؤال التقرب بذبح الخرفان في أضرحة الأولياء الصالحين مازال موجودا في عشيرتي نهيت عنه لكنهم لم يزدادوا إلا عنادا قلت لهم إنه شرك بالله قالوا نحن نعبد الله حق عبادته لكن ما ذنبنا إن زرنا أولياءه وقلنا لله في تضرعاتنا بحق وليك الصالح فلان اشفنا أو أبعد عنا الكرب الفلاني قلت ليس ديننا دين وساطه قالوا اتركنا و حالنا ما الحل الذي تراه صالحا لعلاج هؤلاء ما أعمل تجاههم وكيف أحارب البدعه وشكرا

الجواب من المعلوم بالأدلة من الكتاب والسنة أن التقرب بلذبح لغير الله من الأولياء أو الجن أو الأصنام أو غير ذلك من المخلوقات شرك بالله ومن أعمال الجاهليه والمشركين قال الله عز وجل قل إن صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك أمرت وأنا أول المسلمين ( ١ ) والنسك هو الذبح بين سبحانه في هذه الآية أن الذبح لغير الله شرك بالله كالصلاه لغير الله وقال تعالى إنا أعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر ( ٢ ) ....<sup>٣٦٨</sup>

ذبح برای غیر خدا ، شرک است .

سؤال کننده می گوید: همیشه در میان قبیله ما ذبح گوسفند در کنار ضریح های اولیاء و بزرگان انجام می شود . من آن ها را نهی کردم ؛ اما آن ها قبول نمی کنند و عناد می کنند . من به آن ها می گویم : این کار شرک است . آن ها می گویند : ما حقیقتا خداوند را عبادت می کنیم و ذبح ما و زیارت ما همه قربه الی الله است و در تضرع خود می گوییم : خدایا به حق ولی صالح ما را شفاعت کن . اما من می گویم : دین ما نیازی به واسطه ندارد . نظر شما در این باره چیست ؟

جواب : معلوم است با ادله ای که از کتاب و سنت است که تقرب به ذبح برای غیر خدا ، چه از اولیاء باشد و چه از جن باشد و چه از بت و غیر این ها باشد ، شرک به خداوند از اعمال جاهلیت است .

آنچه ذکر شد دیدگاه بزرگان وهابیت در خصوص مساله نذر بود ، در ادامه به نقل دیدگاه اهل سنت خواهیم پرداخت :

---

<sup>٣٦٨</sup> - بن باز ، مجموع فتاوی جلد ٤ ص ٣٢١

عبدالله بن احمد ( فرزند امام احمد بن حنبل ، امام مذهب حنابله ) از پدرش می پرسد آیا نذر برای اهل بیت علیهم السلام جایز است ؟ او در پاسخ می گوید : اشکالی ندارد .<sup>۳۶۹</sup>

آقای نووی در کتاب روضه الطالبین می نویسد :

فأما إذا ذبح لغيره لا على هذا الوجه ، بأن ضحى أو ذبح للكعبة تعظيما لها لأنها بيت الله تعالى ، أو الرسول لأنه رسول الله ( ص ) ، فهذا لا يجوز أن يمنع حل الذبيحة ، وإلى هذا المعنى ، يرجع قول القائل : أهديت للحرم ، أو للكعبة ، ومن هذا القبيل ، الذبح عند استقبال السلطان ، فإنه استبشار بقدمه ، نازل منزله ذبح العقيقه لولاده المولود ، ومثل هذا لا يوجب الكفر ، وكذا السجود للغير تذلا وخضوعا . وعلى هذا ، إذا قال الذابح : باسم الله وباسم محمد ، وأراد : أذبح باسم الله ، وأتبرك باسم محمد ، فينبغي أن لا يحرم .<sup>۳۷۰</sup>

جایز نیست کسی که ذبح می کند یا شکار می کند فقط به اسم محمد (صلی الله علیه و آله) بگوید و به اسم الله و به اسم محمد (صلی الله علیه و آله) نگوید .

کسی که قربه الی الله برای کعبه ذبح می کند ؛ چون خانه خدا است . یا برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ؛ چون رسول خدا است . چنین نیتی مانع حلال بودن ذبیحه نمی شود . به عبارت دیگر ، کسی ذبح کند و بگوید این را به حرم هدیه کند یا به کعبه هدیه کردم . یا از این قبیل چیزها ، کشتن ذبیحه برای استقبال از یک سلطان به خاطر خوشحال شدن از آمدن آن سلطان . یا ذبح عقیقہ به خاطر متولد شدن یک بچه (آن عقیقہ برای بچه هست . همه مسلمان ها این را جایز می دانند ) چنین نیتی سبب کفر نمی شود . کسی ذبح کند و بگوید به نام خداوند و به نام محمد (صلی الله علیه و آله) ذبح می کنم و قصدش هم این باشد که به نام خداوند ذبح کند و با نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبرک نماید . پس شایسته است که چنین ذبحی حرام نباشد .

او در جای دیگر می نویسد :

---

<sup>۳۶۹</sup> - قَالَ سَأَلْتُ أَبِي قَلْتِ يَضْحَى بِالشَّاةِ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَالَ لَا بَأْسَ قَدْ ذَبِحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبْشِينَ قَرِبَ أَحَدَهُمَا فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ هَذَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ وَقَرِبَ الْآخَرَ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَلَكَ هَذَا عَمَّنْ وَحَدِّكَ مِنْ أُمَّتِي . مسائل الامام احمد بن حنبل برواية ابنه عبدالله ص ۲۶۲

<sup>۳۷۰</sup> - ابی زکریا یحیی بن شرف نووی از بزرگترین علمای شافعی ها ، ج ۲ ص ۴۷۴

التضحيه عن الميت فقد أطلق أبو الحسن العبادي جوازها لأنها ضرب من الصدقه والصدقه تصح عن الميت وتنفعه وتصل إليه بالاجماع. ٣٧١

کسی که از جانب میتی قربانی کند ، ابو الحسن عبادی گفته : جایز است ؛ چون نوعی از صدقه است و صدقه دادن از جانب میت جایز است و به اجماع تمام مسلمانان آن صدقه به میت می رسد .

### تفاوت هشتم : حرمت بنا بر قبور و وجوب تخریب گنبد پیامبر (ص)

ابن تیمیه می نویسد :

فالمشاهد المبنية على قبور الأنبياء والصالحين من العامة ومن أهل البيت كلها من البدع المحدثه المحرمة في دين الإسلام وإنما أمر الله أن يقصد لعبادته وحده لا شريك له المساجد لا المشاهد.

٣٧٢

تمام بارگاههای بنا شده بر قبور انبیاء و صالحین از عوام و (اهل بیت علیهم السلام) از بدعتهای جدید و حرام در دین اسلام می باشد ، خداوند دستور داده است که تنها او را عبادت کنیم و نه اینکه این بارگاهها را برا او شریک قرار داده شوند!

ابن قیم این بناها را از شعائر طاغوت ، کفر و شرک دانسته و فتوا به تخریب آنها داده است. ٣٧٣  
این مساله یکی از بارزترین اعتقادات وهابیت و مخالفت آنها با مذاهب اسلامی بشمار می آید تا جایی که بصراحت فتوا به تخریب بارگاه رسول خدا (ص) داده اند !  
مقبل الوداعی می نویسد :

انه يجب ازاله هذه القبب والقبور واولها قبه رسول الله (ص). ٣٧٤

می باست که این قبور و گنبددها را از بین برد ، و اول از همه باید گنبدی که بر قبر رسول خدا (ص) وجود دارد را از بین برد!

٣٧١ - المجموع ج ٢ ص ١٩٠

٣٧٢ - منهاج السنه، جلد ٢، ص ٤٣٧.

٣٧٣ - ومنها: انه لا يجوز إيقاع مواضع الشرك والطواغيت بعد القدرة على هدمها وإبطالها يوماً واحداً، فإنها شعائر الكفر والشرك، وهي أعظم المنكرات، فلا يجوز الإقراض عليها مع القدرة البتة، وهذا حكم المشاهد التي بنيت على القبور التي اتخذت أوتاناً وطواغيت تُعبد من دون الله، ٣٧٣

٣٧٤ - اجابة السائل الى اهم المسائل ص ١٩٨

البانی می نویسد :

ومما يؤسف له أن هذا البناء قد بنى عليه منذ قرون إن لم يكن قد أزيل تلك القبة الخضراء العالية وأحيط القبر الشريف بالنوافذ النحاسية والزخارف والسجف وغير ذلك مما لا يرضاه صاحب القبر نفسه صلى الله عليه وسلم.

فالواجب الرجوع بالمسجد النبوي إلى عهده السابق وذلك بالفصل بينه وبين القبر النبوي بحائط يمتد من الشمال إلى الجنوب بحيث أن للداخل إلى المسجد لا يرى فيه أي مخالفة لا ترضى مؤسسها صلى الله عليه وسلم اعتقد أن هذا من الواجب على الدولة السعودية إذا كانت تريد أن تكون حامية التوحيد حقا. ٣٧٥

از موارد اسفباری که شاهد آن هستیم گنبد خضراء و بلند مسجد النبوی است که بر فراز قبر پیامبر وجود دارد که از قرن ها قبل ساخته شده، در حالی که سال ها قبل می بایست تخریب گردد... واجب است مسجد نبوی به همان شکل سابق خود برگردد و بین مسجد و قبر پیامبر از طرف شمال تا جنوب دیواری کشیده و به طوری فاصله ایجاد شود که در مسجد نبوی هیچ چیز خلافی که مؤسس مسجد از آن راضی نیست، دیده نشود. اعتقاد دارم اگر دولت سعودی خود را پشتیبان توحید واقعی می داند باید انجام این کار را بر خود واجب بداند و چه کسی برای انجام این کار از آنها شایسته تر؟

این در صورتی است که اهل سنت بر این اعتقاد هستند که ساخت بارگاه برای قبور صالحین جایز و بلا مانع است .

ملا علی قاری می نویسد :

وَقَدْ لَبَّاحَ السَّلَفُ الْبِنَاءَ عَلَى قَبْرِ الْمَشَايخِ وَالْعُلَمَاءِ وَالْمَشْهُورِينَ لِيُزَوِّرَهُمُ النَّاسُ، وَيَسْتَتْرِيحُوا بِالْجُلُوسِ فِيهِ اهـ ٣٧٦

سلف بنای بارگاه بر قبور بزرگان ، علماء و شخصیت‌های معروف را جایز دانسته اند بدین خاطر که مردم به زیارت آنها بیایند و با نشستن در آن مکان استراحت کنند .

مطلب ملاعلی قاری شاهد تاریخی دارد . ابی جندل ، صحابی رسول خدا (ص) در زمان حیات مبارک رسول خدا (ص) بر قبر ابوبصیر (یکی دیگر از اصحاب رسول خدا ) بارگاه و مسجد بنا کرد. ٣٧٧

٣٧٥ - تحذیر المساجد من اتخاذ القبور مساجد للألبانی ص ٦٨ و ٦٩

٣٧٦ - مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح ج ٣ ص ١٢١٧

٣٧٧ - صفدی در شرح حال ابوبصیر می نویسد : فَمَاتَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَكَتَابَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدِيهِ يَقْرَأُ فدفنه أبو

جندل مَكَانَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَبَنَى عَلَيْهِ مَسْجِدًا. الوافي بالوفيات ج ١٠ ص ١٠٨

محبی الدین نووی نیز فتوا به جواز بنا و تعمیر قبور انبیاء و صالحین داده است . ۳۷۸  
آنچه گذشت مختصری از تفاوت‌های وهابیت با دیگر مذاهب اسلامی بود ، البته این فرقه در مسائلی  
همچون : قسم به غیر خدا ، حرمت زیارت قبور برای زنان ، حرمت احتفال و جشن ولادت رسول خدا (ص)  
، تلقین میت و... با مذاهب اسلامی اختلاف اساسی دارد. برای تحقیق بیشتر در این زمینه پیشنهاد می شود  
به کتاب شبهه پژوهی تالیف سید محمد یزادنی مراجعه شود .

## بخش ۲۹. نامگذاری فرزندان امام علی (ع)

### ۸۵- چرا امام علی نام فرزندان خود را به نام خلفا گذاشته است ؟

#### نام گذاری به نام ابوبکر :

اولاً: اگر قرار بود که امیر مؤمنان علیه السلام نام فرزندش را ابوبکر بگذارد، نام اصلی او که (عتیق<sup>۳۷۹</sup> یا عبد  
الله<sup>۳۸۰</sup>) بود استفاده می کرد نه از کنیه او؛  
ثانیا: ابوبکر کنیه فرزند علی علیه السلام بوده و انتخاب کنیه برای افراد در انحصار پدر فرزند نمی باشد؛ بلکه  
مردم برای او انتخاب می کنند.  
ثالثاً: بنا بر قولی، نام این فرزند را امیر مؤمنان علیه السلام، عبد الله گذارد که در کربلا سنّش ۲۵ سال بوده  
است. ابو الفرج اصفهانی می نویسد :

قتل عبد الله بن علی بن ابي طالب، وهو ابن خمس وعشرين سنة ولا عقب له<sup>۳۸۱</sup>

عبد الله بن علی ۲۵ ساله بود که در کربلا به شهادت رسید .

بنا بر این سال ولادت عبد الله در اوائل خلافت حضرت علی علیه السلام بوده که حضرت در آن دوره تندترین  
انتقاد ها را از خلفای پیشین داشته است .

۳۷۸ - يَجُوزُ لِلْمُسْلِمِ وَالذَّمِّيِّ الْوَصِيَّةُ لِعِمَارَةِ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَغَيْرِهِ مِنَ الْمَسَاجِدِ، وَلِعِمَارَةِ قُبُورِ الْأَنْبِيَاءِ، وَالْعُلَمَاءِ، وَالصَّالِحِينَ، لِمَا فِيهَا

مِنْ إِخْيَاءِ الزِّيَارَةِ، وَالتَّبَرُّكِ بِهَا، روضة الطالبين وعمدة المفتين ج ۶ ص ۹۸

۳۷۹ - وقال مصعب الزبيري: سمي عتيقا لأنه لم يكن في نسبه شيء يعاب به. الإصابة في تمييز الصحابة ج ۴ ص ۱۴۷

۳۸۰ - همان ج ۴ ص ۱۴۴

۳۸۱ - الاصفهاني، أبو الفرج علي بن الحسين (متوفاي ۳۵۶)، مقاتل الطالبين، ج ۱، ص ۲۲۰

## نام گذاری به نام عمر:

اولاً: یکی از عادات عمر تغییر نام افراد بود و بر اساس اظهار مورخان شخص عمر این نام را بر او گذارد و به این نام نیز معروف شد. بلاذری در انساب الأشراف می‌نویسد:

**وكان عمر بن الخطاب سمى عمر بن عليّ باسمه<sup>۳۸۲</sup>.**

عمر بن خطاب، فرزند علی را از نام خویش، «عمر» نام گذاری کرد.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌نویسد:

**ومولده في أيام عمر. فعمر سماه باسمه<sup>۳۸۳</sup>**

در زمان عمر متولد شد و عمر، نام خودش را برای وی انتخاب کرد.

عمر بن الخطاب، اسم افراد دیگری را نیز در تاریخ تغییر داده است که ما فقط به سه مورد اشاره می‌کنیم:

۱- ابراهیم بن الحارث — عبد الرحمن. عبد الرحمن بن الحارث... کان أبوه سماه ابراهیم فغیر

عمر اسمه<sup>۳۸۴</sup>.

پدرش اسم او را ابراهیم گذاشته بود؛ ولی عمر آن را تغییر داد و عبد الرحمن گذاشت.

۲- الأجدع أبي مسروق — عبد الرحمن. الأجدع بن مالك بن أمية الهمداني الوداعي... فسماه

عمر عبد الرحمن<sup>۳۸۵</sup>.

عمر بن الخطاب، اسم اجدع بن مالک را تغییر داد و عبد الرحمن گذاشت.

۳- ثعلبة بن سعد بـ معلی: وكان إسم المعلی ثعلبة، فسماه عمر بن الخطاب المعلی<sup>۳۸۶</sup>

نام معلی، ثعلبه که عمر آن را تغییر داد و معلی گذاشت

ثانياً: ابن حجر در کتاب الاصابة، باب «ذکر من اسمه عمر»، بیست و یک نفر از صحابه را نام می‌برد که

اسمشان عمر بوده است:

۳۸۲ - البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاي ۲۷۹هـ)، أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۷.

۳۸۳ - الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفاي ۷۴۸هـ)، سير أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۳۴،

تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

۳۸۴ - العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۵،

ص ۲۹، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ -

۳۸۵ - لعسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲هـ)، الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۱،

ص ۱۸۶، رقم: ۴۲۵، تحقيق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲.

۳۸۶ - الصحاري العوتبي، أبو المنذر سلمة بن مسلم بن إبراهيم (متوفاي: ۵۱۱هـ)، الأنساب، ج ۱، ص ۲۵۰.

۱. عمر بن الحکم السلمي؛ ۲. عمر بن الحکم البهزی؛ ۳. عمر بن سعد ابوکبشه الأنماری؛ ۴. عمر بن سعید بن مالک؛ ۵. عمر بن سفیان بن عبد الأسد؛ ۶. عمر بن ابوسلمه بن عبد الأسد؛ ۷. عمر بن عکرمه بن ابوجهل؛ ۸. عمر بن عمرو اللیثی؛ ۹. عمر بن عمیر بن عدی؛ ۱۰. عمر بن عمیر غیر منسوب؛ ۱۱. عمر بن عوف النخعی؛ ۱۲. عمر بن لاحق؛ ۱۳. عمر بن مالک؛ ۱۴. عمر بن معاویه الغاضری؛ ۱۵. عمر بن وهب الثقفی؛ ۱۶. عمر بن یزید الکعبی؛ ۱۷. عمر الأسلمی؛ ۱۸. عمر الجمعی ۱۹. عمر الخثعمی؛ ۲۰. عمر الیمانی. ۲۱. عمر بن الخطاب.<sup>۳۸۷</sup>  
 آیا این نام گذاری‌ها همه به خاطر علاقه به خلیفه دوم بوده؟!

### نام گذاری به نام عثمان:

اولاً: نام گذاری به عثمان، نه به جهت همنامی با خلیفه سوم و یا علاقه به او است؛ بلکه همانگونه که امام علیه السلام فرموده، به خاطر علاقه به عثمان بن مظعون این نام را انتخاب کرده است  
**إِنَّمَا سَمَّيْتَهُ بِإِسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مِظْعُونَ**<sup>۳۸۸</sup>  
 فرزندانم را به نام برادرم عثمان بن مظعون نامیدم  
 ثانیاً: ابن حجر عسقلانی بیست و شش نفر از صحابه را ذکر می‌کند که نامشان عثمان بوده است، آیا می‌شود گفت: همه این نام گذاری‌ها چه پیش و چه پس از خلیفه سوم به خاطر او بوده است؟  
 نتیجه: بنابراین این اسمها در آن زمان شایع بود و هیچ دلیل و ربطی به محبت اشخاص ندارد.  
 و سوالی که در پایان می‌توان از مخالفین پرسید این است که اگر نامگذاری دلیل بر محبت است عدم نامگذاری هم دلیل بر عدم محبت خواهد بود. با این مقدمه پس چرا سه خلیفه اول شما هیچکدام از فرزندان خود را بنام اهل بیت علیهم السلام نگذاشتند؟  
 و در پایان این بحث می‌پرسیم: آیا دلیلی وجود دارد که ثابت کند امام علی(ع) بخاطر محبت خلفاء نام فرزندان خود چنین انتخاب نموده است؟

### برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۳۸

<sup>۳۸۷</sup> - العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۴، ص ۵۸۷ - ۵۹۷، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲  
<sup>۳۸۸</sup> - الاصفهانی، أبو الفرج علی بن الحسین (متوفای ۳۵۶)، مقاتل الطالبیین، ج ۱، ص ۲۳.



## ۸۶\_ آیا نامگذاری به نامهای عبدالحسین یا عبدالنبی و نظایر آن جایز است یا اینکه شرک و بدعت است؟

هیچ اشکالی در این نامگذاری نیست چونکه بمعنی عبودیت برای غیر خدا نیست. زیرا عبودیت همان خضوع برای معبود به قصد الوهیت و خداوندی اوست. و واژه «عبد» از الفاظ مشترکی است که به معانی مختلفی استعمال می شود.

از جمله : بمعنی غلام و خادم. مانند این فرمایش خدای متعال که می فرماید: {وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ} (نور/۳۲) یعنی؛ بی همسران خود و غلامان و کنیزان صالح خود را همسر دهید. از معانی دیگر عبد ، طاعت و فرمانبرداری است، مانند این فرمایش خدای تعالی که می فرماید: {يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا} (مریم/۴۴) یعنی؛ ای پدر شیطان را پرستش مکن ، زیرا شیطان خدای رحمان را نافرمان بود. و نیز می فرماید: {أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ} (یس/۶۰) یعنی؛ ای بنی آدم مگر با شما عهد نبسته بودم که شیطان مپرستید. یعنی از شیطان اطاعت مکنید. و هر مؤمنی مطیع خدا و رسولش و اولی الامر یعنی اهل بیت (ع) است. همانگونه که خداوند متعال فرمودن : {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (نساء/۵۹) یعنی؛ ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید و از پیامبر او اولی الامر خود نیز اطاعت کنید.

بنابراین اگر کلمه عبد دلالت بر پرستیدن مولای خود است، پس آیا عبد در معنی غلام و برده بمعنی آن است که غلام، مولا و آقای خود را می پرستد؟! و آیا مراد از ایه «لا تعبدوا الشیطان» بمعنی این است که او اله و خداوند است؟!!

و اگر کلمه عبد شرک و بدعت است پس چرا سید موحدان حضرت رسول خدا (ص) آن را بکار برد و در غزوه حنین چنین فرمود:

أنا النبي لا كذب أنا ابن عبدالمطلب ( صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۹۹ و صحیح مسلم ج ۵ ص ۹۸ )  
یعنی؛ بی هیچ دروغی من پیامبر هستم؛؛ من پسر عبدالمطلب هستم.

پس آیا رسول خدا (ص) با شرک و بدعت سخن گفته است و حال آنکه او سید موحدان و برترین عابدین است؟! و آیا امیرمؤمنان (ع) با شرک و بدعت سخن گفته است؟! وقتی که فرمود: انا عبد من عبید محمد (ص) یعنی؛ من غلامی از غلامان حضرت محمد (ص) هستم؟!!

بنابراین لفظ عبد مانند الفاظ (الولی یا المولی والسید والرب) از الفاظ مشترک در معناست. از این الفاظ گاهی معنای حقیقی مراد است که همان خدای عزوجل می باشد و گاهی هم مراد معنای مجازی است و معنی آنها بر اساس نوع استعمال واضح می شود. پس اگر کسی به شخص مقابل بگوید: سیدی او مولای او رب (آقای من یا مولای من و یا پروردگارا) جایز نیست که او را به شرک و بدعت متهم کنیم. مانند این فرمایش خدای تعالی است که از زبان یوسف × فرمود: {وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ} (یوسف/۴۲) یعنی؛ یوسف به یکی از آن دو کس که گمان می کرد خلاص می شود گفت: مرا در نزد پروردگارت (ارباب خودت) یاد کن. و نیز فرمود: {أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا} (یوسف/۴۱) یعنی؛ اما یکی از شما به ارباب خود شراب می وشاند.

آیا عاقلانه است که یوسف پیامبر (ع) را به شرک متهم کنیم به این دلیل که ایشان کلمه رب را در این موارد بکار برده است؟! ( جهت توضیح بیشتر به کتاب ارشاد السائلین ج ۲ سوال ۶۷ ص ۲۰۵ مراجعه بفرمایید )

و در خاتمه مؤلف می گوید: براستی که وهابیت با تحریم وحرام دانستن نامگذاری به عبدالنبی و عبدالحسین ونظایر آن، با تمام مسلمانان مخالفت کردند، چونکه آنان معتقد شدند که مراد از عبد در قبال مخلوق، بر پرستش و عبادت او دلالت دارد. و چنین برداشتی دلیلی بر جهل و عدم فهم و درک صحیح آنها به نصوص قرآنی و روایات و زبان عربی است.

همه کتاب های لغت به صراحت گفته اند که عبودیت به معنی خدمت است. پس چه اشکالی دارد که فرد شیعی با استعمال نامهای عبدالحسین و عبدالرضا ونظایر آن قصدش خادم و مطیع بودن باشد!!!

## بخش ۳۰. نهج البلاغه

۸۷- امام علی ابوبکر و عمر را خلیفه حق می دانسته است چرا که در نهج البلاغه از آنها به نیکی یاد می کند؟

### بخش اول

حضرت امیر (علیه السلام) معتقد به خلافت انتصابی است و خلافت انتخابی را مخالف کتاب و سنت می داند، این نکته در جای جای نهج البلاغه به چشم می خورد. در خطبه دوم نهج البلاغه، خلافت را ویژه آل محمد (علیهم السلام) دانسته و وصیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را گواه بر ادعای خویش بیان می کند:

ولهم خصائصُ حقِّ الولاية، وفيهم الوصيةُ والوراثةُ.

ولایت حق مسلم آل محمد است، و این ها وصی و وارث رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

نهج البلاغه، خطبه دوم.

و در نامه خود به مردم مصر می نویسد:

فوالله ما كان يُلقَى في روعي ولا يخطرُ ببالي أنَّ العربَ تُزعجُ هذا الأمرَ من بعده صلى الله عليه وآله عن أهل بيته، ولا أنَّهم مُنحَوهُ عني من بعده.

به خدا سوگند باور نمی کردم، و به ذهنم خطور نمی کرد که ملت عرب این چنین به سفارش های رسول اکرم پشت پا زده، و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد.

نهج البلاغه، نامه شماره ۶۲، نامه به مالک اشتر.

و در خطبه ۷۴ می فرماید:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَا سَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زَبْرَجِهِ.

همانا می دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت من هستم، سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهیم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبراه باشد، و از هم نپاشد، و جز من به دیگری ستم نشود، و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم، و از آن همه زر و زیوری که در پی آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.

به همین خاطر حضرت علی علیه السلام خلافت ابو بکر را حکومتی غیر مشروع می دانستند و در همان خطبه سوم نهج البلاغه (معروف به خطبه شقشقیه) فرمودند:

أما والله لقد تقمصها فلان وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي . ينحدر عني السيل ولا يرقى إلى الطير . فسدت دونها ثوبا وطويت عنها كشحا . وطفقت أرتأى بين أن أصول بيد جذاذ أو أصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير . ويشيب فيها الصغير . ويكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى فصبرت وفي العين قذى . وفي الحلق شجا أرى ترائي نهبا حتى مضى الأول لسبيله فأدلى بها إلى فلان بعده ( ثم تمثل بقول الأعشى ) شتان ما يومى على كورها \* ويوم حيان أخی جابر فیا عجباً بینا هو يستقیلها فی حیلته إذ عقدها لآخر بعد وفلته لشدهما تشطرا ضرعیها فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلامها ویخشن مسها . ویکثر العثار فیها . والاعتذار منها ، فصاحبها کراکب الصعبة إن أشنق لها خرم . وإن أسلس لها تقحم فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض . فصبرت على طول المدة وشدة المحنة .

هان ای مردم ، سوگند به خدا ، آن شخص جامهء خلافت را به تن کرد و او خود قطعا می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت ، موقعیت مرکز آسیاب به آسیاب است که به دور آن می گردد . سیل انبوه فضیلت های انسانی - الهی از قله های روح من به سوی انسانها سرازیر می شود . ارتفاعات سر به ملکوت کشیده امتیازات من بلندتر از آن است که پرندگان دور پرواز بتوانند هوای پریدن روی آن ارتفاعات را در سر بیورانند . [ در آن هنگام که خلافت در مسیر دیگری افتاد ] ، پرده ای میان خود و زمامداری آویخته روی از آن گردانیدم ، چون در انتخاب یکی از دو راه اندیشیدم ، یا می بایست با دستی خالی به مخالفانم حمله کنم و یا شکیبائی در برابر حادثه ای ظلمانی و پر ابهام پیشه گیرم . [ چه حادثه ای ] حادثه ای بس کوبنده که بزرگسال را فرتوت و کم سال را پیر و انسان با ایمان را تا بدیدار پروردگارش در رنج و مشقت فرو می برد . به حکم عقل سلیم بر آن شدم که صبر و تحمل را بر حمله با دست خالی ترجیح بدهم . من راه بردباری را پیش گرفتم ، چونان بردباری چشمی که خس و خاشاک در آن فرو رود و گلوبی که استخوانی مجرایش را بگیرد . [ چرا اضطراب سر تا پایم را نگیرد و اقیانوس درونم را نشوراند ] . می دیدم حقی که به من رسیده و از آن من است به یغما می رود و از مجرای حقیقی اش منحرف می گردد . تا آن گاه که روزگار شخص یکم سپری گشت و راهی سرای آخرت گردید و خلافت را پس از خود به شخص دیگری سپرد . این رویداد تلخ شعر اعشی قیس را بیاد می آورد که می گوید : روزی که با حیان برادر جابر در بهترین رفاه و آسایش غوطه ور در لذت بودم ، کجا و امروز که با زاد و توشه ای ناچیز سوار بر شتر در پهنهء بیابانها گرفتارم ، کجا . شگفتا با این که شخص یکم در دوران زندگیش انحلال خلافت و سلب آن را از خویشتن می خواست ، به شخص دیگری بست که پس از او زمام خلافت را به دست بگیرد . آن دو شخص پستانهای خلافت را چه سخت و قاطعانه میان خود تقسیم کردند [ گویی چنین حادثه ای سرنوشتساز جوامع در طول قرون و اعصار ، نه به تأملی احتیاج داشت و نه به مشورتی ] شخص یکم رخت از این دنیا بربست و امر زمامداری را در طبعی خشن قرار داد که دلها را

سخت مجروح میکرد و تماس با آن ، خشونت‌ناگوار داشت . در چنان طبعی خشن که منصب زمامداری به آن تفویض شد ، لغزشهای فراوان به جریان می‌افتد و پوزشهای مداوم بدنبالش . دمساز طبع درشتخو چونان سوار بر شتر چموش است که اگر افسارش را بکشد ، بینی‌اش بریده شود و اگر ره‌ایش کند ، از اختیارش بدر می‌رود . سوگند به پروردگار ، مردم در چنین خلافت ناهنجار به مرکبی ناآرام و راهی خارج از جاده و سرعت در رنگ‌پذیری و به حرکت در پهنای راه بجای سیر در خط مستقیم مبتلا گشتند من به درازای مدت و سختی مشقت در چنین وضعی تحملها نمودم.

و همچنین از قضیه شورای شش نفره عمر به شدت می‌نالید و فریاد بر می‌آورد:

حتى إذا مضى لسبيله . جعلها في جماعة زعم أني أحدهم فيا لله وللشورى متى اعتراض الريب في مع الأول منهم حتى صرت أقرن إلى هذه النظائر لكني أسففت إذ أسفوا وطرت إذ طاروا . فصغى رجل منهم لضغنه ومال الآخر لصره مع هن وهن إلى أن قام ثالث القوم نافجا حضنيه بين نثيله ومعتلفه . وقام معه بنو أبيه يخضمون مال الله خضمة الإبل نبتة الربيع إلى أن انتكت فتله . وأجهز عليه عمله وكبت به بطنته.

تا آن گاه که این شخص دوم هم راه خود را پیش گرفت و رهسپار سرای دیگر گشت و کار انتخاب خلیفه را در اختیار جمعی گذاشت که گمان میکرد من هم یکی از آنان هستم ، پناه بر خدا ، از چنین شورایی من کی در برابر شخص اولشان در استحقاق خلافت مورد تردید بودم ، که امروز با اعضای این شوری قرین شمرده شوم [ من بار دیگر راه شکیبایی را در پیش گرفتم و ] خود را یکی از آن پرندگان قرار دادم که اگر پایین می‌آمدند ، من هم با آنان فرود می‌آمدم و اگر می‌پریند ، با جمع آنان بپرواز در می‌آمدم . مردی در آن شوری از روی کینه توزی ، اعراض از حق نمود و دیگری به برادر زنش تمایل کرد ، با اغراض دیگری که در دل داشت . تا آن که سومی به خلافت رسید ، دو پهلویش از پرخوری باد کرده ، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود ، و خویشاوندان پدری او از بنی امیه بپا خاستند ، و همراه او بیت المال را خوردند و بر باد دادند ، چون شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری بیافتد ، عثمان آن قدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد ، و اعمال او مردم را برانگیخت ، و شکم بارگی او نابودش ساخت .

نهج البلاغه، خطبه ۳.

پس حضرت علی علیه السلام برای خلافت خلفا مشروعیتی قائل نبود و آنان را غاصب خلافت که حق خود او بود می‌دانست ، ولذا در نامه‌ای به عقیل می‌نویسد:

فَجَزَتْ قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَقَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي.

خدا قریش را به کیفر زشتیهایشان عذاب کند، آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا بریدند، و حکومت فرزند مادرم را از من ربودند.

نهج البلاغه، نامه ۳۶.

و در نقل ابن ابی الحدید آمده است که آن حضرت فرمود:

**و غصبونی حقی، و أجمعوا علی منازعتی أمرا كنت أولى به.**

قریش حق مرا غصب کردند و در امر خلافت که از همه شایسته‌تر بودم با من به نزاع برخاستند.<sup>۳۸۹</sup>

و یا در عهدنامه ای که برای جناب مالک اشتر-رضوان الله تعالی علیه-نوشته اند بیان داشتند که:

**فإن هذا الدين قد كان أسيرا في أيدي الاشرار، يعمل فيه بالهوى، و تطلب به الدنيا**

این دین اسیر دست اشرار و تبهکارانی بوده است که برای به دست آوردن دنیا، هر چه می‌خواستند، از روی هوی و هوس می‌کرده‌اند.

نهج البلاغه - خطب الإمام علی (ع) (تحقیق صالح) - ص ۴۳۵ (نامه ۵۳)

در کتب اهل سنت نیز همچون صحیح بخاری امام علی (ع) خلافت ابوبکر را امری استبدادی و اجباری دانسته است.<sup>۳۹۰</sup>

و یا زمانی که ابوبکر و عمر خود را جانشین رسول خدا (ص) دانستند آن دو را دروغگو، گنهگار و خائن دانسته است.<sup>۳۹۱</sup>

## بخش دوم

### ایا روایت ( لولا انا راينا ابابكر اهلا لها لماتر كناه ) از قول امام علی (ع) صحت دارد ؟

در پاسخ های گذشته از نهج البلاغه و کلمات امیر المومنین (ع) ثابت کردیم که ایشان خود را صاحب حقی می دانند که غصب شده و خلافت خلفای پیشین را باطل و غیر شرعی می دانند .

انچه وهابی ها به ان استدلال می کنند و به امام علی (ع) نسبت می دهند یا دروغ است و بی اساس ، یا کلام و خطبه امام نیست ، یا تفسیر و فهم نادرست ان ها می باشد .

۳۸۹ - ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ)، شرح نهج البلاغه،

ج ۴، ص ۶۲،

۳۹۰ - امام علی خطاب به ابوبکر می فرماید : وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ. صحیح البخاری ج ۵ ص ۱۴۰

۳۹۱ - قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أُخِيكَ، وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا،

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً»، فَرَأَيْتُمَا هَا كَادِبًا أَيَّمَا غَادِرَا خَائِنًا، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ

لِلْحَقِّ، ثُمَّ تَوَفَّى أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ، فَرَأَيْتُمَانِي كَادِبًا أَيَّمَا غَادِرَا خَائِنًا، صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸

لذا آنچه در سوال به امام علی (ع) نسبت داده شد از خطبه های امام (ع) نبوده بلکه روایتی است که ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۴۵ و جوهری در کتاب السقیفه و فدک ص ۴۰ بدون سند نقل کردند و هردوی آنها از علمای اهل سنت هستند و کلام آنها برای ما حجت نیست و همچنین این روایت در هیچ یک از کتاب های شیعیان وجود ندارد، بنابراین برای ما بی ارزش و بی اعتبار است.

### بخش ۳۱. نذر

#### ۸۸- آیا نذر برای غیر خدا جایز است ؟

بر اساس اعتقاد شیعه نذر فقط مخصوص خداوند است<sup>۳۹۲</sup> و مراد ما از نذر برای اهل بیت علیهم السلام و یا هر کس دیگری غیر از خداوند این است که ما نذر را برای رضای خداوند بجا می آوریم اما ثواب آنرا به ائمه، شهداء، صالحین و ... هدیه می دهیم. لکن نیت ما از نذر برای خداوند است لذا اجماع فقهای شیعه فرموده اند در نذر صیغه «لله علی» - یعنی برای خداوند بر من می باشد - واجب است و بدون آن نذر باطل است.<sup>۳۹۳</sup>

و این نوع نذر را مسلمانان غیر شیعه نیز جایز می دانند. بزرگان اهل سنت قائل به مشروعیت این نوع نذر بوده، برای مثال عبدالله بن احمد (فرزند امام احمد بن حنبل، امام مذهب حنبلی ها) از پدرش می پرسد آیا نذر برای اهل بیت علیهم السلام جایز است؟ او در پاسخ می گوید: اشکالی ندارد.<sup>۳۹۴</sup> مولوی عبدالحمید (رهبر اهل سنت در ایران اسلامی) در کتاب محمود الفتاوی که زیر نظر ایشان و توسط مولوی خدانظر نگاشته شده است، این نذر را جائز دانسته اند.<sup>۳۹۵</sup> مولوی محمدعمر سربازی نیز می نویسد:

«و اگر نذر را برای خدا کرده و ثواب را برای پیر سهراب و غیره می بخشد، رواست.»<sup>۳۹۶</sup>

۳۹۲ - لا یصح النذر إلا أن یکون لله، وإلا لا یجب الوفاء به. صراط النجاة - السید الخوئی - ج ۱ ص ۳۸۶

۳۹۳ - إن قید النذر بقوله: لله، انعقد، وإلا فلا. قواعد الأحكام - العلامة الحلی - ج ۳ ص ۲۸۵

۳۹۴ - قَالَ سَأَلْتُ أَبِي قَلْتُ يَضْحَى بِالشَّاةِ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ قَالَ لَا بَأْسَ قَدْ ذَبِحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَبْشِينَ قَرَبَ أَحَدِهِمَا فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ هَذَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَقَرَبَ الْآخَرَ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَلَكَ هَذَا عَمَّنْ وَحَدِّكَ مِنْ أُمَّتِي مَسَائِلُ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ بِرِوَايَةِ ابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ ص ۲۶۲

۳۹۵ - اگر حیوان را بنام الله ذبح کند و ثوابش را به روح بزرگی ببخشد این نذر غیر الله نیست و جائز است. محمود

الفتاوی، مولوی خدانظر ج ۳ ص ۲۹۰

۳۹۶ - فتاوی منبع العلوم کوه ون، سربازی، ج ۸ ص ۴۵

در فصل تفاوت های وهابیت با فرق اسلامی دیدگاه وهابیت درخصوص این نوع نذر را ذکر کردیم و ثابت شد که این مساله یکی از اختلافات اساسی وهابیت با اهل سنت می باشد چرا که وهابیت بر خلاف بزرگان اهل سنت نذر برای غیر خدا را شرک دانسته اند.

### بخش ۳۲. صلح امام حسن (ع)

## ۸۹- اگر معاویه آدم بدی بود پس چرا امام حسن با او بیعت کرده و او را بعنوان

### ولی مسلمانان قبول کرده است ؟

یکی از مسائلی که بسیاری از مخالفین شیعه قصد سوء استفاده و تحریف حقایق را دارند مساله ی مصالحه ی امام حسن علیه السلام و معاویه ابن ابی سفیان می باشد. حال آن که حقیقت تاریخ چیز دیگری را ثابت می کند و خود حضرت (ع) در سخنان و خطابه های خود حقیقت را بر همگان آشکار کرده و علل حقیقی این صلح تحمیلی را بیان فرموده اند مثلاً در کتاب شریف علل الشرائع صدوق-علیه الرحمه-درباره علت این صلح تحمیلی از حضرت سوال شد حضرت (ع) فرمودند:

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ دَاوُدَ اللَّدِّقَاقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ اللَّيْثِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي بُكَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَلَاءِ الْخَفَّافُ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ قُلْتُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ دَاهَنْتَ مُعَاوِيَةَ وَصَالِحَتَهُ وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَقَّ لَكَ دُونَهُ وَأَنَّ مُعَاوِيَةَ ضَالٌّ بَاغٍ فَقَالَ يَا أَبَا سَعِيدٍ أَلَسْتُ حُجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَإِلْمَاءَ عَلَيْهِمْ بَعْدَ أَبِي ع قُلْتُ بَلَى قَالَ أَلَسْتُ الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِي وَ لِأَخِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا قُلْتُ بَلَى - قَالَ فَأَنَا إِذْنُ إِمَامٍ لَوْ قُمْتُ وَ أَنَا إِمَامٌ إِذْ لَوْ قَعَدْتُ يَا أَبَا سَعِيدٍ عَلِيُّ مَصَالِحَتِي لِمُعَاوِيَةَ عَلَيْهِ مَصَالِحَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص لِبَنِي ضَمْرَةً وَ بَنِي أَشْجَعٍ وَ لِأَهْلِ مَكَّةَ حِينَ أَنْصَرَفَ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ أَوْلَيْتُكَ كُفَّارًا بِالتَّنْزِيلِ وَ مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابَهُ كُفَّارًا بِالتَّأْوِيلِ يَا أَبَا سَعِيدٍ إِذَا كُنْتُ إِمَامًا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمْ يَجِبْ أَنْ يُسَفَّهُ رَأْيِي فِيمَا أَتَيْتُهُ مِنْ مُهَادَنَةٍ أَوْ مُحَارَبَةٍ وَ إِنْ كَانَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَيْتُهُ مُلْتَبِسًا أَلَا تَرَى الْخَضِرَ ع لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ سَخِطَ مُوسَى ع فَعَلَهُ لِاشْتِبَاهِ وَجْهِ الْحِكْمَةِ عَلَيْهِ حَتَّى أَخْبَرَهُ فَرَضِيَ هَكَذَا أَنَا سَخِطْتُمْ عَلَيَّ بِجَهْلِكُمْ بِوَجْهِ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَ لَوْ لَا مَا أَتَيْتُ لَمَّا تَرَكْتُ مِنْ شِيَعَتِنَا عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ أَحَدٌ إِلَّا قَتَلْتُ. ٣٩٧



که چون روایت طولانی هست خلاصه ترجمه خدمت شما تقدیم می شود:

ابوسعید نقل می کند که به حضرت گفتم: چرا با معاویه مداهنه کردی؛ در حالی که می دانستی حق از آن توست و معاویه فردی گمراه و باغی است. که حضرت در جواب بعد از بیان امامت خود و این که ایشان امام مفترض الطاعه هستند {ونه معاویه} فرمودند علت مصالحه من همان علت و دلیل مصالحه حضرت رسول اکرم (ص) با بنی ضمیره و بنی اشجع و صلح با اهل مکه در جریان حدیبیه هست که آنها کافران به تنزیل و ظاهر قرآن و معاویه و اصحابش کافر به تاویل و باطن و حقیقت قرآن و مشکل من با شما ندانستن علل امضای این صلح هست و بدانید که اگر این صلح نبود هیچ شیعه ای برای ما اهل بیت در زمین نبود مگر آنکه توسط این قوم کشته می شد و هیچ کس را باقی نمی گذاشتند (و اسلام اصیل را از زمین محو می کردند) و یا درباره این پندار که حضرت ع معاویه را ولی امر بداند حضرت در خطبه ای که همان مواقع صلح تحمیلی ایراد فرمودند و خود معاویه حضور داشت فرمودند:

أبيها الناس ، إن معاوية زعم أني رأيت للخلافه أهلا ولم أر نفسي لها أهلا ، وكذب معاوية . أنا أولى الناس بالناس في كتاب الله وعلى لسان نبي الله . فأقسم بالله ، لو أن الناس بايعوني وأطاعوني ونصروني لأعطيهم السماء قطرها والأرض بركتها ، ولما طمعت فيها يا معاوية.<sup>٣٩٨</sup>

همانا که معاویه می پندارد {و بیان می کند} که من وی را برای خلافت سزاوارتر از خود می دانم بدانید که این دروغ و تزویر معاویه است و من سزاوارترین مردم به خلافت در کتاب خدا {و به فرمان او در قرآن مجید} و به تصریح و بیان پیامبر خدا هستم و به خدا قسم که اگر مردم با من بیعت می کردند و از من اطاعت کرده یاری ام می نمودند همانا که برکات آسمانی و زمینی بر آنها نازل می شد و تو ای معاویه در خلافت طمع نمی ورزیدی .

علمای اهل سنت هم در کتاب های متعدد به این حقیقت اشاره کرده و مثلاً حاکم نیشابوری - از علمای سرشناس و بزرگ مخالفین شیعه - نیز به این مطلب اشاره می کند :

وتدلّ على جواز مصالحه الكفار والبلغاء إذا خاف الإمام على نفسه أو على المسلمين. كما فعله رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم عام الحديبية. وكما فعله أمير المؤمنين عليّ عليه السلام بصفين. وكما فعله الحسن عليه السلام من مصالحه معاوية.<sup>٣٩٩</sup>

---

٣٩٨ - كتاب سليم بن قيس - سليم بن قيس الهلالي الكوفي - ص ٤٥٨

٣٩٩ - القاسمي ، محاسن التأويل، ج٣، ص٤٨١

احاکم نیشابوری می گوید] و این آیه (آیه ی ۱۹۵ سوره ی بقره) بر جواز مصالحه ی با کفار و بغاۀ دلالت می کند هنگامی که امام بر جان خویش یا مسلمانان بترسد همانطور که پیامبر (ص) در حدیبیۀ و امیر المومنین (ع) در صفین و امام حسن (ع) در برابر معاویه چنین کردند.

### بخش ۳۳ . تقیه

۹۰ - اگر تقیه ظاهر کردن چیزی و پنهان کردن چیز دیگر است پس فرق میان آن و

نفاق چیست؟

« پاسخ »

اولاً : بین تقیه و نفاق تفاوت بزرگی وجود دارد . چونکه تقیه، پنهان کردن ایمان و اظهار کردن کفر است ، ولی نفاق پنهان کردن کفر و اظهار کردن ایمان است .

ثانیا : تقیه از اموری است که هم قرآن کریم به آن توجه کرده و هم سنت صحیح نبوی موجود در نزد دو فرقه (شیعه و سنی) به آن عنایت خاصی داشته است و اگر همان گونه که مشایخ وهابی گفته اند تقیه نفاق است، پس چرا خدای عزوجل در قرآن کریم زن فرعون را ستایش کرد حال آنکه او بوسیله تقیه کردن با فرعون زندگی می کرد ؟

و تقیه چگونه می تواند نفاق باشد و حال آنکه خدای تعالی از مؤمن آل فرعون که ایمان خود را پنهان می کرد به نیکی یاد کرد و فرمود : **وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ (غافر / ۲۸)** «یعنی: و مرد با ایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می کرد گفت.»

بر همین اساس می بینیم که قرآن کریم بر جایز بودن تقیه تصریح کرد و فرمود : **لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً وَ يُحْذِرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آل عمران / ۲۸)** «یعنی: نباید اهل ایمان، مؤمنان را وا گذاشته و از کافران دوست برگزینند و هر که چنین کند رابطه او با خدا مقطوع است مگر برای در حذر بودن از شر آنها (تقیه کنند) و خدا شما را از (عقاب) خود می ترساند و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود.» و همچنین خدای تعالی در سوره نحل فرمود : **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (النحل / ۱۰۶)** «یعنی: هر کس بعد از آنکه به خدا ایمان آورده باز کافر شود نه آنکه به زبان از روی اجبار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشد (مانند عمار یاسر).» این آیه در شأن و منزلت عمار ابن یاسر نازل گردید و آن وقتی بود که مشرکین او را شکنجه می دادند و به او گفتند : **أَذْكَرُ الْإِصْنَامِ (یعنی بتها را به نیکی یاد کن)** . او هم به دستورشان عمل کرد و هنگامی که رسول خدا او را غمگین و ناراحت دید به او فرمود : **يا عمار كيف تجد**

قلبک؟ یعنی: ای عمار قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: با ایمان، مطمئن و آرام است. رسول خدا فرمود: **إن عادوا فعد** «یعنی: اگر دوباره تو را (در این وضعیت) قرار دادند باز همین کار را بکن».

مفسرین از دو فرقه (شیعه و سنی) ذکر کرده‌اند که این حادثه بر جایز بودن تقیه تصریح می‌کند. از جمله آنها: فخر رازی در تفسیرش ج ۲۰ ص ۱۲۱ و حاکم نیشابوری در المستدرک ج ۲ ص ۳۵۷ و در تفسیر المارودی ج ۳ ص ۱۹۲ و برخی دیگر از مؤرخین و اهل حدیث از علمای مسلمانان.

فخر رازی به جایز بودن تقیه تصریح کرده و در تفسیر خود ج ۸ ص ۱۴ در «الحکم الخامس» گفته است تقیه برای حفظ جان جایز است و آیا برای مال هم جایز است احتمال دارد که بر جایز بودن آن حکم شود. سپس گفت: تقیه تا روز قیامت برای مؤمنان جائز است. چونکه دفع ضرر از جان تا اندازه ممکن واجب است.

در مذهب شافعی هم جایز بودن تقیه به همین شکل نقل شده است. طبری هم در تاریخ خود ج ۷ ص ۱۹۵ - ۲۰۶ گفته است: تنها شیعه نبودند که به خاطر اظهار عقائد خود مطرود و از تصرف در حق خود منع شده بودند، بلکه اکثر محدثین اهل سنت در عصر مأمون گرفتار بلای نظریه (مخلوق بودن قرآن) شدند و مسلک تقیه را پیش گرفته و تظاهر کردند که با آنها موافق هستند.

لذا می‌بینیم که بسیاری از صحابه تقیه را بکار برده‌اند. بخاری در صحیح خود ج ۸ ص ۳۷ از ابی درداء روایت کرده که گفته بود: ما در چهره اقوام (یعنی گروه مخالفان) لبخند می‌زنیم و قلبهای ما آنان را لعنت می‌کند.

همچنین در جلد ۱ ص ۴۱ از ابو هریره روایت کرده که گفته است: **حفظت من رسول الله (ص) وعاءین فأما أحدهما فبثثه و أما الآخر فلو بثثه قطع هذا البلعوم یعنی** «من از رسول خدا دو کیسه حدیث را در حفظ دارم و یکی از آن دو را منتشر کردم و دیگری را اگر منتشر کنم یقیناً این حلقوم من بریده خواهد شد».

شواهد و دلایل بسیاری دیگری در کتب مسلمین وجود دارد که به تقیه اشاره کرده است که ما بخاطر پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

اما چرا از بین همه مسلمانان تنها پیروان اهل بیت (ع) به تقیه کردن مشهور شده‌اند؟ چونکه آنان در زمان حکومت امویان و عباسیان در موقعیت سیاسی سختی، گذران زندگی می‌کردند و هر مردی می‌ترسید که نام پسرش را علی بگذارد، حتی علمای اهل سنت هم به علت ترس از بنی امیه نام امام را ترک کرده و آن را ذکر نمی‌کردند. به همین دلیل می‌بینیم که در کتب حدیث و تاریخ، وقتی که به نام امام می‌رسیدند (و می‌خواستند که سخنی را آنحضرت ذکر بکنند) می‌گفتند: قال ابو زینب (یعنی پدر زینب گفت)

سوال: اگر علمای اهل سنت بخاطر ترس از بنی امیه اسم امام و صلوات فرستادن بر آل محمد را حذف کردند

پس حال پیروان اهل بیت (ع) چگونه باید باشد؟

به همین علت تقیه برای آنها سنت و پوششی بود تا بوسیله آن جان و مال خود را حفظ کنند و در واقع تا به امروز هم شیعیان اهل بیت (ع) از پیروان بنی امیه (وهابیت) در امان نیستند زیرا آن‌ها را کافر و مستحق القتل می‌دانند.

بنابراین بخاطر این مصیبت‌ها و بلاهاست که از بین مسلمانان تنها شیعه به تقیه کردن معروف شده‌اند (پس دقت و تأمل کنید).

**برای توضیح بیشتر رجوع شود به کتاب ، ارشاد السائلین الی الحق المبین ج ۱ سوال ۴۰**

اللهم انا نرغب اليك في دوله كريمه تعز بها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله  
و تجعلنا فيها من الدعاه الي طاعتك و القاده في سبيك و ترزقنا بها كرامه الدنيا و  
الآخره اللهم ما حملتنا من الحق فعرفناه و ما قصرنا عنه فعلمناه يا ارحم الراحمين  
بحق محمد و اله الطاهرين

سيد محمد موسى



کانون تبلیغی ، فرهنگ برهان